



برنامه ی حزب آزادگان افغانستان 1386 هجری خورشیدی

تارنمای www.azadagan.com به زودی به کار آغاز خواهد نمود.
تارنگار hezbazadagan@yahoo.de

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکر:

به تاریخ 17 عقرب سال 1386 هجری خورشیدی برابر با 8 نوامبر سال 2007 میلادی، کنگره مؤسس حزب آزادگان افغانستان، در فرجام تلاش های پیگیر و بی دریغ شماری از سازمانها و حلقات روشنفکری - سیاسی، برای تشکیل یک حزب سراسری، دایر گردید. این کنگره، برنامه و اساسنامه حزب را به تصویب رسانید، تا پس از تایید وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، اصول رهنمای فکری و چارچوب تشکیلاتی کارهای حزبی گردند. بلاخره پس از طی مراحل قانونی ثبت و راجستر که برحسب الزامات بروکراتیک، زمان زیادی را در بر گرفت، با صدور مجوز رسمی فعالیت از جانب وزارت عدلیه، بلافاصله به فعالیت هایش آغاز نمود.

برنامه و اساسنامه حزب آزادگان افغانستان که به وزارت عدلیه ارایه شد، به دلیل تفصیل موضوعات مطروحه در برنامه، تقریباً دوچند برنامه حاضر بود؛ ولی مطالبه وزارت عدلیه، مبنی بر اختصار برنامه مذکور، حزب آزادگان را بر آن داشت تا با حفظ اصول محوری برنامه، به تلخیص آن بپردازد. برنامه ای که اکنون در اختیار شما قرار دارد، بدون آنکه در خطوط اصلی دریافت ها، ارزشها، اهداف و رهیافت های تطبیقی آن تغییری به وجود آمده باشد، فشرده همان برنامه مفصل است.

تعامل تشکیلاتی ایجاب می نمود تا برنامه ای که با مشوره وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان فشرده شده است مجدداً مورد تایید ارگانهای باصلاحیت حزب آزادگان افغانستان قرار بگیرد. همان بود که شورای مرکزی حزب آزادگان افغانستان، به تاریخ پنجم ماه سنبله سال جاری، هم برنامه و هم اساسنامه را با تعدیلات اندک، به تصویب رسانید.

هموطنان گرامی، اعم از آنانی که عضو تشکیلات حزب آزادگان باشند و یا نه، با مطالعه این اسناد، به پنداشت ما، با ساختار فکری تازه ای مواجه خواهند گردید که ناشی از طرز نگرش ما به مسایل و مشکلات خاص افغانستان می باشد. این طرز دید ما، بی گمان، ناشی از تأمل در سر منشأ مشکلات لاینحل کنونی و پرسش هایی است که در رهیافت های حاکم سیاسی و ابزار مستعمل مبارزاتی کنونی افغانستان، نمی توان پاسخهای مناسبی برای آنها سراغ کرد؛ بدین لحاظ، حزب آزادگان افغانستان، که حزب دمساز با وضع موجود نیست و یکسال پیش در کنگره مؤسس، خود را حزب تغییر و اپوزیسیون اعلام نموده بود، رهیافت های خود را در پیوند با مسایل افغانستان، در این برنامه مطرح کرده است.

ما بر این مساله باور راسخ داریم که جنبش بدیل سیاسی، در حقیقت یک تحرک واقعی و هدفمند کتله های بزرگ انسانی، برای تحقق استراتژی های خاص می باشد و برای ایجاد چنین جنبشی، فضای نسبتاً مناسب داخلی و بین المللی لازم است.

حاکمیت انارشی قانونمند موجود، که شاخص های عمده آنرا پول و تفنگ تشکیل میدهند و همچنان قرار گرفتن کشور در چنبره استراتژی جهانی "ایتلاف ضد ترور" و مقاصد آشکار و پنهان آن، در پهلوی نارسایی های درونزای فرهنگ سیاسی مسلط بر جامعه ما، خواهی نخواهی تنگناها و دشواری هایی را در جهت حرکت رو به پیش چنین جنبشی ایجاد می کنند. در چنین حالاتی، هرگاه در کوتاه مدت، ایجاد یک جنبش بدیل سیاسی ممکن به نظر نرسد، به باور ما دلیل منطقی ای برای عدم ترویج و سازماندهی یک اندیشه بدیل سیاسی نیز وجود ندارد.

حزب آزادگان افغانستان، در حالی که سخت به ارزش ها و آرمانهای تطبیقی و اهداف راهبردی معتقد است، با چشم باز به وضع جاری و آینده نگریسته و خود را بختیار میداند اگر، در جهت احیای اعتماد به نفس از دست رفته در میان مردم افغانستان و به ویژه نسل جوان نقشی ایفا نماید.

از آنجا که حزب آزادگان افغانستان حزب مردم افغانستان است، با در نظر داشت اصل مشاوره و نقد پذیری، برنامه خود را در معرض رأی زنی و داوری شهروندان این سرزمین قرار میدهد، و چشم به راه نقطه نظرهای سازنده، برای غنامندی هرچه بیشتر این برنامه می باشد.

با حرمت بیکران
هیأت اجرایی حزب آزادگان افغانستان

فهرست مندرجات:

- 1 - ما چه می خواهیم؟
- 2 - در کدام جامعه زندگی می کنیم؟
- 3 - اصول سیاسی ما
- 4 - برداشت ما از دموکراسی
- 5 - توسعه انسانمدار و پایدار
- 6 - ما و حقوق شهروندی به مثابه زیربنای وحدت ملی
- 7 - افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری

1. ما چه می خواهیم؟

ما مردان و زنان عضو حزب آزادگان افغانستان در یکی از دشوارترین لحظات تاریخ کشور که جنگ، بحران مشروعیت، فقدان اعتماد ملی و بی باوری به آینده، آخرین ته مانده های امید را در مردم مصیبت دیده افغانستان به یأس مبدل می سازند، می خواهیم با اطمینان قاطع به مردم پیام دهیم که با کسب آگاهی و به راه انداختن مبارزات مردمی و متشکل، صلح ممکن، حکومت خدمتگذار به مردم ساخته شدنی، یک پارچگی و همبستگی ملی قابل وصول و فردای ما بسی بهتر از امروز و دیروزهایی ما بوده می تواند.

ما صلح را شرط هرگونه پیشرفت دیگر می دانیم و هرگونه صلح و آشتی ملی را در پیوند با تطبیق عدالت می بینیم. ما به جای ترویج انتقام جویی از اصل سازندگی حمایت می کنیم. ما محاکمه متهمان عمده به جنایات ضد بشری را به خاطر جلوگیری از تکرار این فجایع، ایجاد حس اعتماد اجتماعی، اعاده حیثیت قربانیان و دلجویی از بازماندگان ضروری می دانیم. ما راه جلوگیری از مخالفت های مسلحانه را در جلوگیری از قهر ساختاری که ریشه در جامعه دارد می دانیم و توجه به بازسازی و توسعه را بر استعمال سلاح ترجیح می دهیم. اصل گفتگو و مذاکره را مانند پایان دادن به هر جنگی حتمی می دانیم، اما تحمیل حاکمیت اربابی را به هیچ صورت مجاز نمی دانیم.

ما گوهر کرامت انسانی را پاس می داریم، حیثیت انسان را در همه حالات از تعرض مصؤون می شناسیم و به خرد ورزی انسان باور داریم. از همین جا است که اعتماد به قابلیت تأمل و اندیشمندی در انسان و اعتقاد به تغییر و تحول در جامعه در ما برانگیخته شده است. با چنین بینشی به آزادی انسان ارج می گذاریم و می خواهیم انسان ها از اجبارات و سرکوب های بیرونی رهایی یابند و کلیت خیر را در پیوند با سایر افراد جامعه آگاهانه و مستقلانه برگزینند.

انسان ها برای ما دارای ارزش و کرامت برابر می باشند، از اینرو ما برای برابری انسانها، برای از میان برداشتن هرگونه امتیاز و تبعیض مبارزه می کنیم. ما انسان ها را در اداره امور زندگی شخصی و تاثیر بر اجتماعی که در آن زندگی می کنند دارای حق برابر می دانیم و برای عملی شدن این حق تلاش می ورزیم تا آن منابع اقتصادی، فرهنگی و تعلیم و تربیت که برای نیل به آزادی و برابری ضروری اند، در بین مردم عادلانه توزیع گردند.

ما همبستگی و تعاون اجتماعی را رکن ثبات جامعه دانسته و در تحکیم آن می کوشیم. ما سیاست، حزب و دولت را در خدمت ایجاد یک جامعه شایسته انسانیت می دانیم نه اهداف مستقل و قایم بالذات.

ما با تشریح ساختارها و نهادها ریشه مشکلات را آشکار می گردانیم، با اسلوب های سازنده طرق حل معضلات را تدوین می نماییم، برنامه ها، مشی ها و پیشنهاد های مان را با مسؤولیت در جامعه مدنی در معرض مباحثه و انتقاد قرار می دهیم؛ تا باشد که انحصار مدیران بحران و فاجعه درهم شکند و جامعه قادر گردد با چشم باز، داور آزاد و قلب پر امید برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش گامی دورانساز بردارد.

ما در جهت تاسیس و تضمین تداوم پروسه سیاسی دموکراتیک، حامل فرهنگ مدارا و روا داری نسبت به دیگر اندیشان، اعتقاد به موجودیت دگرگونه بودن ها و دگرگونه شدن ها می باشیم.

ما به دولتی می اندیشیم که نگرهبان امنیت و ثبات جامعه باشد، حقوق اساسی مردم افغانستان یعنی حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی و حقوق فرهنگی آنها را ضمانت نماید.

ما از دموکراسی مجموعه ای از ارزش ها و آرمان ها، فلسفه سیاسی، نوع کارکرد و شکل دولت، شیوه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و راه حلی برای معضلات امروزی و یک آینده قابل پیش بینی را مد نظر داریم. دموکراسی برای ما یکسره محصول برخورد اندیشمندان و انتقادی به تراژیدی های تاریخی معاصر افغانستان و طرق جلوگیری از تکرار آن ها است.

این دموکراسی تنها به نظام پارلمانی یا نمایندگی خلاصه نمی شود، بلکه برای روی پا ایستادن جامعه ای که جهت رسیدن به سطح مطلوب رفاه و همبستگی به تلاش طولانی و کار سخت نیاز دارد، بر دموکراسی مشارکتی و دموکراسی از سطح جامعه تاکید می ورزد. این دموکراسی برعکس دموکراسی نخبه گرا می باشد که هر چند سال بعد نخبگان با وعده های فریبنده شان آرای مردم را می خردند.

ما هویت یا فرهنگ ملی را عبارت از تصویری می دانیم که انسان های یک کشور تعلق شان را نسبت به آن کشور و ملت به نمایش می گذارند. چنین تصویری نه غلط و واهی است و نه هم با یک چشم بهم زدن به وجود می آید. ستون اصلی استحکام هویت ملی عبارت از اعتمادی است که جماعات مختلف فرهنگی به دولت حاکم در کشور ابراز داشته و آنرا بهترین حامی حقوق و آزادی های شان در جهان بشناسند. ازین رو جامعه ملی ما چندین فرهنگی بوده و همه احاد آن دارای حقوق و مکلفیت های مساوی می باشند.

ما معتقدیم که هویت جنسی مسئله ای است که به صورت بیولوژیک تعیین می گردد؛ هویت جنسیتی به صورت بیولوژیک تعیین نمی شود. هویت جنسیتی در جامعه تشکیل می گردد، از این رو می تواند تغییر بخورد و تغییر خورده است. در گروه های فرهنگی و اجتماعی مختلف نقش ها و مناسبات مبتنی بر جنسیت دایما، با سرعت های مختلف و طرق گوناگون در حال تغییر خوردن اند.

به عقیده ما توسعه اجتماعی باید ناظر بر اقداماتی باشد که ستم و بیعدالتی را به مبارزه بطلبد. از این رو توسعه اجتماعی عمیقا متوجه آن است که افراد توانایی، اعتماد و فکر و اندیشه ای را به دست آورند تا وضع خود را تغییر بدهند. این همان چیزی است که از نگاه توسعه اجتماعی به آن توانمند شدن می گویند.

به نظر ما محیط زیست سالم شرط اصلی بقای جامعه است. حزب آزادگان دولت افغانستان را مکلف و مسؤل می داند تا با در نظرداشت اعلام خطری که منابع محیط زیست افغانستان بنا بر نرخ بلند افزایش جمعیت کشور دیگر نمی تواند برای بیشتر از یک نسل ادامه یابد، اهتمام به الزامات محیط زیست را از حالت دیپلوماتیک، تجملی و ریاکارانه تبلیغاتی آن بیرون آورده و از همین حالا برنامه های عملی جدی را جهت توازن در ایکوسیستم افغانستان که غیر از آن هم بسیار شکنند است روی دست گیرد و در جمیع پروژه های خورد و بزرگ مرعی دارد.

ما می خواهیم افغانستان یک کشور بیطرف باشد. آن بیطرفی ای که ما مطالبه می کنیم در حقیقت یک موقعیت حقوقی است که از امتناع دولت افغانستان برای شرکت در جنگ میان دولت ها ناشی شده و نسبت به جناح های متحارب رفتار بیطرفانه می داشته باشد و جناح های متحارب این امتناع از مشارکت در جنگ و بیطرفی را به رسمیت می شناسند. از ایجاد پایگاه ها و تشبثات نظامی دیگر در افغانستان خود داری می نمایند. جامعه بین المللی در پیمانی این بیطرفی را مورد تایید و تضمین قرار می دهد و مطابق به قوانین بین المللی چنین بیطرفی ای حقوق و مکلفیت های ویژه ای را به وجود می آورد.

هر قدر بحران‌های اجتماعی عمیق‌تر و تفرقه شدیدتر باشد، نیاز به راه‌های جدید و پیشرفته، بیشتر می‌گردد و ابزاری که برای کنترل بحران و انطباق با اوضاع پدید آمده اند گارگر واقع نمی‌شوند. جامعه ضرورت به بدیلی پیدا می‌کند که پیام آور تغییر باشد. ما اعضای حزب آزادگان افغانستان با امانتداری و مسئولیت در پیشگاه مردم و تاریخ کشور چنین مأموریت خطیری با جان پذیرفته ایم.

2. در کدام جامعه زندگی می کنیم؟

1-2 ساختارها و نهاد های اجتماعی افغانستان

افغانستان جامعه ای در حال گذار با صورتبندی های اقتصادی و اجتماعی نا متمایز احزابی که در صدد حفظ وضع موجود (ستاتسکو) اند شاید نیازی نداشته باشند سوای متهم ساختن رقبای شان در پی تحلیل اوضاع واقعی اجتماعی و اقتصادی افغانستان برآیند. اما احزابی که خواستار تغییر اوضاع در جهت مثبت اند ناگزیر اند ریشه های نا بسامانیهای امروز افغانستان را پیجویی نموده و راه های نجات و بیرون رفت را نشانی بکنند. این بدان معنا است که در هنگامه بدنام شدن سیاست، ناکامی روند دولت سازی و ملت سازی در افغانستان، خمود فکری و عطالت عملی چندین درجن احزاب سیاسی، نخبگان سیاسی این کشور در برابر معضله ی دو سویه ای قرار گرفته اند، از یک جانب باید هر مه های تحول اجتماعی را به حرکت در آورند و از جانب دیگر باید سیمای انسانی و مثبتی از دولت در چشم مردم قرار بدهند. این بدان معنا است که حرکت بدیلی باید پا در میان بگذارد که صرفاً به بدگویی و احیاناً انتقاد از جریانات موجود اکتفا نکند بلکه با تعاریف و ابزار تئوریک (نظری) جدید ساختارها و روند های موجود و جاری را در جامعه شناسایی نموده و بر مبنای آن راه نجات را نشان بدهد. یعنی تحول در جامعه و سیاست مستلزم تحول در سبک تفکر و تامل روشنفکران و نخبگان نیز می باشد.

آنچه ما تحول اجتماعی می خوانیم در حقیقت مجموع تغییراتی است که در طی یک مدت زمان به صورت پیهم در ساختارهای یک جامعه پدید می آیند. وقتی که به افغانستان نگاه می کنیم دیده می شود که ساختار عقب مانده اجتماعی آن در طول سده های متوالی در حالت رکود باقی مانده و تغییرات بسیار اندکی در طول تاریخ متحول این کشور به خود دیده است. آنچه ما تا کنون چیزی به نام تحرک، توسعه (انکشاف) و مدرن سازی جامعه افغانستان می شناسیم، تکانه هایی بوده اند که از جانب نخبگان کهن و "از بالا" آغاز گردیده اند. آن نخبگان کهنی که منسوب به حلقه های سیاسی بالایی و قدرتمند بوده و بر پرچم شان شعار ترقیخواهی را نوشته بودند؛ بدون استثنا محافظه کارانی بوده اند که ایدئولوژی رسمی شان سرشار از سخنان عاطفی و ارزشهای ملی و مذهبی بوده اند؛ لکن مجوز این ترقیخواهی ایشان تا بدانجا بوده است که مشروعیت سیاسی آنها را مورد سوال قرار ندهد. آنها تحصیلکردگان، نخبگان و روشنفکران را تا بدانجا در روند تحول اجتماعی سهیم می ساخته اند که خطری برای اعمال قدرت گروه حاکم به وجود نیاورند. نه تنها این نخبگان و روشنفکران صرفاً کارگزاران گروه حاکم بوده و محروم از ابراز ابتکارات مستقل در روند تحول اجتماعی بوده اند، بلکه نفس برنامه های فرهنگی و تعلیمی نیز در همه سطوح آن، مانع شناخت جامع پدیده های اجتماعی و اقتصادی، به نقد کشیدن آنها و ارائه بدیل های مدلی در برابر آنها می شده است. سطحی نگری، جزمگرایی و الگو برداری از دیگران آن پیامدهای طبیعی چنین نظام آموزشی ای بوده اند که امروز به مثابه بیماری مزمنی مانع روشن بینی و روشن اندیشی و هسته ی تعصب و تعند مرامی را به وجود می آورد. اکثراً نخبگان عامل سیاسی در گذشته ها و حتا تا کنون یا بر یکی از جوه جامعه یعنی فرهنگ و دین پا فشرده اند و یا اینکه همه ی قضایای مربوط به تحول اجتماعی در افغانستان را بر بستر یک روند هدفمند و مقدر تاریخی مفروض دانسته و از جمله پیش فرضهای "مبارزه طبقاتی" در یک "جامعه فئودالی" را برجسته می ساخته اند. دست کم تاریخ سه دهه ی اخیر کشور سست بنیاد بودن چنین گزاره هایی را به اثبات رسانید. نقص هر دو برداشت بالا در عدم توجه عمیق به ساختارها و نهاد های اجتماعی مشخص و متعدد کشور یا چشم پوشیدن بر صورتبندیهای اقتصادی و اجتماعی واقعی افغانستان بوده است.

برای آنکه بدانیم چرا سرمایه اجتماعی قابل اعتنایی در این کشور به وجود نیامده است، یعنی چرا در کنار مبانی جدید مشروعیت، مبانی مشروعیت سیاسی قدیمی همچنان پا برجاست، چرا تلاشهای یک قرنه برای ایجاد یک دولت ملی و مدرن نمی تواند جایگاهش را به صورت استواری تثبیت بکند، چرا سیاستمداران و دولتمردان در عمل و نظر قدم به قدم به سود ساختارها و نهاد های قدیمی عقب نشینی می کنند، چرا قوانین مصوب نقش بسیار کم رنگی در روابط افراد و گروه های اجتماعی و سیاسی با یکدیگر و با دولت دارند و چرا نیروهای نظامی و انتظامی از تامین امنیت برای مردم عادی عاجز اند؛ ناگزیریم ولو با یک نظراندازی گذرا قضیه را ریشه ای مطرح ساخته و از تاثیر انسان این سرزمین برای رام ساختن طبیعت گرفته، تا اقلیم، جغرافیای فیزیکی و سیاسی، علل دوره های شگوفان تمدنی، افتهای تاریخی و ساختارها و نهادهای بازمانده از این گهنامه دراز را مورد کنگاش قرار دهیم تا با "رکود نسبی تاریخی" و "جامعه در حال گذار" افغانستان آشنا گردیم:

2-2 "رکود نسبی تاریخی"

"رکود نسبی تاریخی" ساختارها و عوامل درونی و تاثیرپذیریهای بیرونی صورتبندی اقتصادی – اجتماعی سرزمین هندوکش، با در نظر داشت تفاوت های سمتی، نشیب و فرازهای ارضی، و خود ویژگیهای تباری اش، همایشی (انسامبل) از شیوه های تولیدی گوناگون، پارچه پارچه، مجزا ولی در کنار هم است، که با تاثیر پذیربها و تاثیرگذاربهای متقابل درونی و بیرونی اش، به "جامهء مرقع" درویشان – جامهء قطعه قطعه و بهم دوخته و گاهی چندین رنگ مانند است. یعنی در کلیت آن با مجموعه ای از صورتبندیهای اقتصادی و اجتماعی "نامتمایز" رو به رو می شویم. از همین تافته است که هر بار به تناسب قامت باشندگان "جامعه بومی اولیه"، "آریانای باستان"، "خراسان کهن" و "افغانستان معاصر" جامهء نوی بافته می شود.

دشواریهایی که اکنون افغانستان با آن روبرو می باشد، درمحتوای خویش – با در نظر داشت تفاوت زمانی – پدیدهء جدیدی نبوده، و روند تاریخی پر پیچ و خم این کشور؛ شاهد صحنه های همسان آن در ازمنهء دور نیز می باشد.

عوامل درونی از یکسو شامل شرایط طبیعی و جغرافیایی و از سوی دیگر شامل ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی مختلف این کشور می باشند، که در تباری با گریز از مرکز، خودکفایی، انزواجویی – اکثراً در دشمنی پنهان و گاهی هم در پرخاش علنی در مقابل همدیگر صف آرای می نمایند. سلسله کوه های هندوکش که از شمال شرق به جنوب غرب امتداد دارند، برخی از قله های آن بیشتر از 6000 متر از سطح بحر بلند بوده، و همراه با کوه بابا و سفید کوه، نه تنها به حیث حایل طبیعی در بین مناطق و اقوام مختلف کشور قرار گرفته اند، بلکه این سلسله کوه با خصلت برفگیری اش، سرچشمه دریاهایی نیز می باشد که از اینجا نشأت نموده، و بدین ترتیب نظام آبیاری، بستر زمینهای زراعتی و در فرجام روابط تولیدی را نیز معین و مشخص می گرداند.

دریای آمو با معاونیش چون دریای کوچک، زرافشان و قندوز در شمال، دریای هریرود و مرغاب در غرب، هلمند و ارغنداب در جنوب و بالأخره دریای کابل و معاونیش – دریای پنجشیر و الیشنگ، شاهرگهای آبی کشور را تشکیل می دهند. تفاوت ارتفاع میان سرچشمه های این دریاها و سطح زمین، استفاده کشتی رانی و بالاثرتوسعه تجارت را در این دریا ها دشوار ساخته است، لکن استفاده زراعتی در دو کنار این دریاها و تولید انرژی از آنها ممکن می باشد.

نظام آبیاری ای که با استفاده از این دریا ها، و در رابطه با حفر نهرها، چاه ها، ارهتها و کاریزها پیاده گردیده است؛ از یکسو در دو طرف بستر دریاها، درشیله ها، چراگاه ها و زمینهای هموار، موجب شگوفایی زراعت گردیده است، و از جانب دیگر بازیگران سیاسی و اجتماعی مانند خان،

ملک، و میرآب در بخشهای مشخصی مقام و حیثیت خاصی احراز کرده و نقش ویژه ای را بازی می نمایند.

بر خلاف جوامع چین و نیم قاره هند که ویتفولگ Wittvogel در اثر مشهورش بنام "استبداد شرقی" آنرا جامعه "آبیاری" می خواند و نقش نظام آبیاری مرکزی را عمده جلوه می دهد، در سرزمین کوهپایه های هندوکش، نظام آبیاری مصنوعی، مطابق به نیازمندیهای حوزه ای و سمتی و حتا بعضاً دهکده ای به وجود آمده است.

در اینجا می توان به تفاوت آشکار ساختار "دیوانسالاری آبرسان" و "میرآب سمتی" اشاره نمود که برخلاف عملکرد "استبداد شرقی"، در اینجا از طریق "جرگه چي" ها - کسانی که نقش تعیین کننده در روابط تولیدی محلی دارند- با در نظر داشت مشخصات منطقه انتخاب می شوند. نکته مهم این است که "میرآب" نمی بایست از منتفذ ترین قبیله باشد. چنین تجویزی برای آن بود تا مبادا "میرآب" با استفاده از قدرت عشیره اش در توزیع آب سوء استفاده کند. همچنان زمینهای ملکیت میرآب نمی بایست نزدیک به "سرآب" - سرمنشأ آب - باشند.

اکثراً در اینجا امپراتوریهها کوشش نموده اند تا اختیارات و صلاحیتهای بازیگران مربوط به آبیاری مصنوعی، به ویژه نقش میرآب را به سود میرآب فراسمتی محدود نمایند، لکن این امر با دشواریهای زیادی روبرو گردیده است، و در کنار جذب مازاد تولید زراعتی توسط نیروهای حکومت مرکزی، و یا عدم توزیع "خراج بیرونی"، منجر به فرار قدرتهای پیرامونی از محور قدرت مرکزی گردیده است.

نظام آبیاری مصنوعی، توأم با ساختار زمینهای زراعتی (جنگلات شرقی، سطوح مرتفع، زمینهای کنارهای دریاها، خروشان، تپه ها، شیله ها و بالاخره اقتصاد "واحه" ای) نه تنها بر شیوه مسکون شدن و اسلوب زندگی تاثیر به سزایی داشته است، که در آخرین تحلیل از طریق مناسبات بخصوص تولیدی و روابط مالکیت بر زمین و نوع بهره برداری، منجر به شکل دهی شیوه های تولیدی منطقه ای با ویژگیهای قومی گردیده است که در کنار هم "انسامبل" یا همآیش شیوه تولید افغانستان را به مثابه معجونی از روابط مختلف تولیدی، ساز و برگ داده است.

در نتیجه می توان گفت: در سرزمین هندوکش از آن روابط تولیدی ای که در آن مالکیت اشتراکی حاکم بوده، تا روابط اجتماعی و اقتصادی ای که در آن دهکده به حیث یک واحد تولیدی با مالکیت خصوصی بوده، و نظام ارباب رعیتی که در آن ارباب در کنار قشر سیاسی مجزا از روابط تولیدی بر مسند قدرت تکیه زده، و بالاخره توزیع نوبتی اراضی یا "ویش" وجود داشته، که همراه با "اقتصاد واحه"، تولید و استفاده از چراگاه ها، سیمای این انسامبل تولیدی شکل نهایی به خود می گیرد.

3-2 "نظام فیودالیزم" در پیوند با روابط ده و شهر:

شیوه تولید فنودالی که طی دورانی بر اروپا حاکم بوده است، منجر به رابطه ای بخصوص بین شهر و ده گردیده است که با واقعیات افغانستان همخوان نیست. در نظام فنودالی شهر ملکیت فنودال بزرگ محسوب گردیده و گویا به فیودال مالیات مخصوص می داده است، و فنودال حتا حق خرید و فروش شهر و یا حق اجاره دادن شهرها را داشته است.

ولی در سر زمین کوهپایه های هندوکش، به ویژه زمانی که امپراتوریهای بزرگ بیداد می کرده اند، شهرهای بزرگ مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی بوده، نیروهای فرار از مرکز در دایره بیرونی قرار داشته، و از نگاه اقتصادی نیمه وابسته، ولی از نظر سیاسی گوش به فرمان قدرت مرکزی بوده اند. در نتیجه در نظام اجتماعی قبل از فنودالیزم، یک نظام بخصوص "شاه پدري (Patrimonial)" از طریق مناسبات بوروکراتیک، و سلسله مراتب قدرت جهت اجرای فرامین فرمانروا حاکم گردیده

است. کارمندان و رعیت در این نظام تا سطح برده تنزل داده شده و امپراتور با توسل به اصل "فره ایزدی"، مالک اشخاص تلقی می شده است. فرمانروایان "پاتریمونیا" از منافع مالی تجارت و تجارت ترانزیتی آگاه بوده، و از همین جهت درآمدهای تجارتی را به مثابه ملکیت شخصی تصاحب می کردند و تلاش می نمودند تا از طریق تامین امنیت شاهراه های تجارتی زمینه رونق و شگوفایی تجارت را مهیا سازند.

بر خلاف نظام فئودالی، فرمانروایان پاتریمونیا به اصل "قرارداد" با دهقانان "آزاد" و "نیمه وابسته" معتقد نبوده، خود را فرمانروا، سرور، و برتر دانسته، و در نهایت "ملک موروثی" غصب شده را به شکل "عطیه" در "تصرف" (نه تملک) فرمانبردارانش قرار می داده است، و هر آن می توانسته است آنرا دوباره مسترد نماید.

همین نظام پاتریمونیا یا "شاه پدري" است که منجر به درهم شکستن نظام "پدرسالار" (Patriarchal) می گردد. در نظام "پاتریارکال" یا "پدرسالار" پدر و در نتیجه "مرد" دارای سلطه تعیین کننده بوده، و وظیفه سرپرستی از خانواده را بر دوش دارد. در خارج از حلقه خانواده، این نظام به (Clientalism) یعنی "حامی پروری" میان مالکان بزرگ واحد تولیدی و وابستگان وی مبدل می گردد. در نظام "شاه پدري" زمین به ارث نمی رسد، بلکه به شکل "عطیه" به کارکنان امپراتوری واگذار می شود. کار اجباری (بیگار) جزء لاینفک این نظام شناخته می شود. تاریخ افغانستان حتماً تا سده بیستم شاهد بقایای این روابط امپراتوری بوده است. ولی بعد از تخریب شهرهای بزرگ، که اکثراً در اثر چپاول غیر صورت گرفته است، نقش این شهرها به ایستگاه های تجارتی ترانزیتی محدود گردیده و دهات به حیات اقتصادی خویش تحت سلطه امرای محلی ادامه داده اند. آنهم به این علت که دهات در روند تولید مجدد در سطح دهکده از استقلال نسبی برخوردار بوده اند.

در اینجا ظهور شهرهای بزرگ بیشتر به اساس روابط "غنیمت، ولجه، و غارتگری" صورت گرفته اند. این شهرها از محیط ماحول خود به ندرت و به پیمان کم بهره برده اند. در این شهرها "انباشت اولیه" صورت نگرفته است. بناءً این شهرها گاهی در اثر "انهدام درونی" و یا "هجوم بیرونی" متلاشی می گردند. از این نگاه ما در تاریخ افغانستان شاهد روند، ظهور مراکز، متلاشی شدن آنها و بعد از دوره ای - با روابط محیطی و قبیله ای تازه - شاهد بازسازی آنها می باشیم.

مالکیت بزرگ که زیربنای جامعه فئودالی قرون وسطی در اروپا بوده است، در حوزه هندوکش، از یک طرف نظر به اضمحلال "جامعه کهن" و از طرف دیگر نظر به شرایط ترسیم شده یعنی ظهور، انحطاط و بازسازی و به ویژه با در نظر داشت عوامل طبیعی و جغرافیایی، نتوانست به حیث شیوه تولید حاکم رشد نماید. از این جهت قشرهای سیاسی حاکم بر اوضاع، در تبنای با خان، ملک، میراو و ارباب و همچنان در سازشهایی با سید، صاحبزاده، میا، آخوند زاده، پیر و پیرزاده، دست به تشکیل حکومتی دین پناه زده اند، که در آن امرا، دین را وسیله ای برای استحکام قدرت خویش قرار داده اند، بدون آنکه خود پیرو، عامل و معتقد دینی بوده باشند.

2-4 "غنیمت"، "معاش مستمری"، و "کمکهای انکشافی"، به مثابه تداوم مالی و زیربنای مادی چنین دولتها

در آسیای مرکزی، نظر به تشریحات قبلی، در نهایت می توان از "ساختار تجارتی خراج گیر پیرامونی" سخن به میان آورد- یعنی از جامعه ای که در آن دستگاه دیوانسالاری مرکزی به حیث یک نیروی سیاسی نقش تعیین کننده دارد، نه به مثابه دستگامی که از مازاد اقتصادی دهقانان بهره برداری می کند. مسلم است که در این راستا موقعیت افغانستان به حیث گذرگاه و چهار راه خط تاریخی ابریشم، به نوبه ای خویش بسیار مهم بوده است.

نماد زیربنای مادی - "ظهور، انحطاط و بازسازی" - که در صورتبندیهای اجتماعی - اقتصادی مختلف در سرزمین کوهپایه های هندوکش به مشاهده رسیده است، در پیوند بخصوص با پدیده "جذب به مرکز" و "فرار از مرکز" دیده می شود. نخست نظر به محدود بودن مازاد تولید درونی، امپراتوریهای نوپا توانسته اند که تنها از طریق امکانات مالی بیرونی (غنیمت، ولجه و غارتگری در سرزمین های همجوار) از حمایت و همسویی نیروهای "فرار از مرکز" برخوردار گردند. با ضعف دستگاه مرکزی و یا فقدان منابع بیرونی - که لازم و ملزوم همدیگر بوده اند - نیروهای پیرامونی از مرکز فاصله گرفته و به حیات سیاسی - اقتصادی سمتی، و ویژگیهای حوزه ای، خود ادامه داده اند.

هنگامی که در قرن نزدهم افغانستان دستخوش رقابتهای سردمداران و شاهزادگان گردیده، و در نتیجه نیروهای نظامی اش را از دست داده است، دیگر نمی توانسته "غنیمت بیرونی" را به دست آورد، با "معاش مستمری" ای که بریتانیای کبیر به شاهان افغانی می پرداخته است، حاکمیت مرکز را بر نیروهای پیرامونی تسهیل می نموده است.

بعد از کسب استقلال افغانستان در سال 1919، و در آغاز دهه بیستم قرن گذشته، هنگامی که این "معاشات مستمری ماهیانه" به شاهان وابسته به استعمار بریتانیا قطع گردید، بار مالی اصلاحات سیاسی و اقتصادی بر دوش "نظام زراعتی" سنتی می افتد. این امر در کنار سایر عوامل سیاسی، سنتی و مداخله بیگانگان، منجر به برهم خوردن رابطه متشنج مرکز و نیروهای پیرامونی می گردد. بعد از جنگ جهانی دوم، پدیده دیگری بنام "کمکهای انکشافی" (کمک برای توسعه) جایگزین عوامل (فاکتورها) "غنیمت، ولجه، غارتگری و معاش مستمری" می گردد.

تاریخ پنجاه سال اخیر گواهی می دهد که حتا وفاداری و عدم فرمانبرداری از مرکز نیز به پیمانها و تاثیرگذاری نسبی همین "کمکهای انکشافی" ارتباط داشته است. بهترین نمونه چنین نقشی در همین دوران "صلح دموکراتیک" به مشاهده می رسد. بدون "کمکهای مالی" جهانی، حیات و ثبات سیاسی این دوران گذار، با خطرات ملموسی روبرو می باشد.

در فرجام می توان گفت که صورتبندیهای اجتماعی و اقتصادی سرزمین افغانستان از یک سو محصول تضادها و ساختارهای نا همگون واحدهای اقتصادی - اجتماعی متجزی - "نامتمایز" - اند که در رابطه بخصوصی با مراکز قدرت سیاسی قرار داشته اند؛ و از جانب دیگر حملات، فتوحات و غارتگری های بیرونی ای که توسط شاهان و امپراتورها صورت گرفته اند به نوبه خود در شکل گیری روند سه گانه "ظهور، انهدام و بازسازی" نقش مهمی داشته، و در نتیجه جابجایی نسبی "رکود تاریخی" پنداشته شده می توانند. عجالتاً دوران "گذار کنونی" آخرین حلقه این تداوم تاریخی را تشکیل داده است.

در این مجموعه ی صورتبندیهای اقتصادی و اجتماعی "نا متمایز" که به "دلق مرقع درویشان" شبیه است؛ صورتبندیهای اقتصادی متداخل در هم و همزمانی ناهمزمانیها به وفور وجود دارند. در چنین جامعه ای پرسونل و نهادها کمتر تفکیک شده اند. اعمال قدرت سیاسی، وضع هنجارها (نورمها) و یا به عبارت دیگر نوع رفتارها، اجراءات اقتصادی، ایجاد شخصیت اجتماعی و فرهنگی یا چگونگی تعلیم و تربیت افراد، در دست عده ی اندک می باشد. انسامبلهای (جماعات) تولیدی و قومی معمولاً در قلمروهای محدودی در آمیزش با اعضای خود به سر می برند. اینها که در حقیقت همان خانواده های توسعه یافته می باشند، که با گسترش شان شکل عشیره و قبیله را به خود می گیرند و شاید هم از نگاه جمعیت و قلمرو وسعت قابل توجهی یابند، لکن هویت آنها به صورت ذهنی و یا واقعی بر همین واحدهای اجتماعی آنها متکی می باشد. لایه بندی اجتماعی در این جماعات کمرنگ می باشند به استثنای چند مورد استثنایی اکثراً از تقسیم اجتماعی کار و تفکیک وظایف اثر چندانی وجود نمی داشته باشد و این امر همسانی رفتارهای اجتماعی را در ایشان دامن می زند. این موجب می شود که

اعضای جماعت ارزشها و رفتارهای همسانی داشته باشند. گردن کشی از این ارزشها و هنجارهای جمعی موجب تعزیرات و انزوای شدیدی می گردد. نوعی از خود کفایی که ولو با گونه ای از قناعت ریاضت کشانه و پر از محرومیت توأم باشد، این جماعات را در برابر تأثیرات بیرونی مقاوم می سازد. زندگی در این جماعات محدود، عدم تفکیک مشاغل، اعتیاد به نوع معین ارزشها و رفتارها، انسانها را ذره ای بار آورده، زمینه و میل مشارکت در پروژه های ملی و حتا فرا جماعتی را، در آنها بسیار کاهش می دهد. مسلماً در انطباق این تصویر کلی از روستایی تا روستای دیگر و از منطقه ای تا منطقه ی دیگر تفاوتهای زیاد و چشمگیری می توانند وجود داشته باشند.

با وجود رشد سرسام آور شهرنشینی در افغانستان، از لحاظ مردم نگاری شهرهای افغانستان آمیزه ای از پناهجویان جنگی، بیجا شدگان، مهاجران برگشته به کشور اند که با فرهنگ جماعتی شان رو به این مراکز آورده اند. فقدان قدرت جذب مهاجران عودت کننده در روستاها و پیش بینیهای دایر بر افزایش 14 میلیونی جمعیت شهرها تا سال 2015 که 50% این افزایش در شهرها صورت خواهد گرفت، با همه نقش ستراتژیک اقتصادی و اجتماعی ای که می توان برای شهرها تصور نمود، تا هنوز نتوانسته است نگرانیهای به جا را برطرف سازد. شهرهای معاصر اکثراً مراکز صنعتی بوده و شمار کثیر کارگران را در خود جا می دهند. برعکس در افغانستان در نتیجه جنگهای دهه نود، اندک بقایای صنعت نوپای افغانستان نیز به تاراج رفت و اکنون آنچه ما بنام کارگران می خوانیم در حقیقت افرادی اند که با مشاغل غیر رسمی، کارهای متفرق روزمزدی و یا کار در کشورهای همجوار، معاش خانواده های شان را تأمین می کنند. همین اکنون 22% جمعیت کشور در شهرها زندگی می کنند. بیشترین شهرنشینی در دهه نود و به دنبال جنگهای داخلی در روستاها صورت گرفته اند. شهرهای افغانستان بیشتر مراکز تجاری اند تا صنعتی که بتوانند برای مردم کار و مشغله ایجاد کنند. همین اکنون حدود 70% جمعیت کابل بیکار اند. این در حالی است که بیکاری در روستاها تا 30% تخمین شده است. هرگاه رو آوردن بیکاران روستاها به شهرها و برگشت 4 میلیون مهاجر را در نظر گیریم، نمی توان علی العجاله بسیار خوش بین بود. شهرهای افغانستان که مراکز فروش اموال وارداتی مصرفی اند، در فقدان موسسات تولیدی و فقدان مشاغل متعدد، در عقب ماندگی فرهنگی دست کمی از روستاها ندارند.

ساختار غیرمتمايز جامعه بر فرهنگ سیاسی و روانشناسی نخبگان نیز تأثیرات عمیقی از خود به جا گذاشته است. بسیاری از گروه های سیاسی افغانستان چه در هنگام تاسیس و چه در روند تشکل و جلب و جذب اعضا با همان معیارات محدود انساملهای (جماعات) تولیدی و قومی اعضای شان را برمی گزینند. آنها پیش از آنکه در شکل یک حزب راستین به تبلیغ و بسیج حمایت مردم بپردازند، همچون کلوبهایی که فقط مانند جاده یک طرفه فراخوان می دهند و مردم از چگونگی تصمیم گیری آنها هرگز اطلاع نمی یابند عمل می کنند. چنین رفتاری هم در شرکت سهامی قدرت در آغاز و هم در بین رقبای قدرت در موضع حکومت و اپوزسیون مشهود می باشد. تکوین حوادث در مقامات بالایی چنان توطئه آمیز اند که بسیاری مردم سیاست را امر کثیفی می پندارند و شاغلان بدان را از جمله افراد شیاد می شمرند. اعتیاد به ارزشها و هنجارهای گروه خودی و نبود نهادهای دیرپای یک حیات قانونی و دموکراتیک، حرمت قانون، به رسمیت شناختن دیگراندیشان و ضرورت گفتگو و دیالوگهای سازنده را منتفی ساخته و یک جو شایعه پراگنی، بی اعتمادی، بی ثباتی و سرانجام برباد دادن سرمایه اجتماعی را که پیش شرط هرگونه توسعه و ترقی ای می باشد، موجب می گردند. چنین فرهنگ سیاسی ای هرگز ظرفیت حل و یا حتا مدیریت معضلات و بحرانهای سیاسی بزرگی را که افغانستان گرفتار آنست ندارد. روح ساختارهای اجتماعی قطعه قطعه و نامتمايز چنان در اعماق اندیشه های اولیای امور لانه کرده است که استحکام مهمترین اصل یک جامعه سیاسی یعنی دولت را به بازی گرفته و جامعه را باز به دوران اداره ملیشه ای می کشاند. آنچه بیش از همه جالب است اینکه موکلان نخبگان قدرت در عرصه ی پندارها، ارزشها و رفتارهای شان قبل از آنکه با هم تفاوت داشته باشند؛ شباهت دارند. همین شباهتهای محدود کننده که زاده جماعات خودبین و درونگرا است

هرگز قادر به ایجاد همبستگی اجتماعی و یک پارچگی ملی نمی باشند و فقط به درد آن نخبگان قدرتگرایی می خورند که حاضراند به قیمت جان ملیونها انسان منافع خود را تامین بکنند. نمونه های موجود این انحراف کشنده ایدئولوژیک ساختن قومیت، زبان و مذهب می باشد که کشور را به صوب تباهی می کشاند. مردم افغانستان هرگاه بخواهند در جرگه ملل جهان جایگاه شایسته شان را بیابند حرکت از زندگی جماعتی به سوی زندگی اجتماعی و حرکت از حیات قومی به سوی حیات ملی امر الزام آور می باشد. عناصر اولیه چنین روندی دست کم از یک صد سال بدینسو ولو با کارکردهای ضعیف و معیوب آغازگردیده است. ناگفته پیداست که جامعه ملی با تنوع و تغییرات در ارزشها و هنجارها، تقسیم پیچیده ترکار، تفاوتهای منطقه ای، ناهمگونیهای قومی و کثرت موسسات و سازمانهای اختصاصی ای توام می باشد که مانع تصادم ارزشها و هنجارهای مختلف با همدیگر می گردند. تحول اجتماعی ای که ما منادی آن می باشیم بدون شک به زودی حاصل نشده و پروسه ای طولانی است. در حالیکه همه افراد جامعه و در راس آنها سازمانهای سیاسی متعدد ملزم به زمینه سازی چنین تحولی در محدوده های صلاحیتهای شان می باشند، در مراحل مختلف تاریخ بشریت اکثراً این دولتهای کارساز یا دولتهایی بوده اند که چنین تقاضاهای موثر را با استفاده از امکانات وسیع دامن زده و خود به تدریج توانایی پاسخگویی بدانها را پیدا نموده و فعالیتهای سیاسی نهادینه شده ای را در همین راستا سامان داده اند.

3. اصول سیاسی ما

3-1 چرا سیاست؟

ساختار اجتماعی و نظامهای سیاسی در طی اعصار طولانی در افغانستان طوری بوده اند، که مردم با سیاست بیگانه بار آیند و پرداختن به سیاست را وظیفه حکام و دولتها بدانند. نبود تجربه سیاسی دموکراتیک در گذشته ها و خاطرات تلخ از تجربه دولتهای اقتدارگرا در سه دهه اخیر، نه تنها بر این بیگانگی مردم از سیاست افزوده است، بلکه علاوه بر آن سیاست را عمل فریبکارانه و فتنه انگیز معرفی نموده است. در زندگی واقعی نیز این میراث تاریخی تا امروز اثرات زیانبار خود را به جا گذاشته و موجب بیزاری مردم از سیاست و سیاستمداران گردیده است. هنگامی که جامعه می خواهد تن به یک تحول دموکراتیک بدهد، لازم است تا اهمیت سیاست در زندگی انسانها نیز سر از نو مورد ارزیابی قرار گیرد.

سیاست یک بعد ضروری زندگی اجتماعی انسانها می باشد. زیرا سیاست چیزی نیست که تنها به نهاد های دولتی محدود شود. همینکه اطلاعاتی پخش می گردند، و یا اینکه از پخش اطلاعاتی جلوگیری می شود، آگاهیها و روابط زندگی انسانها تغییر می خورند، افکاری در جامعه پیدا می شود، اراده ای اظهار می شود، قدرتی اعمال می گردد و یا از منافع گروهی نمایندگی می شود، اینها همه مسائلی اند که به سیاست ارتباط دارند.

اقدامات سیاسی نیز از خود مرزهایی دارند. هنگامی که از این مرزها تجاوز گردد، ناگزیر خساراتی را برای افراد و یا جامعه بار می آورد. حتی اگر انسانها به یک جامعه سرشار از برابری و آزادی هم برسند، باز هم نمی توانند کاملاً از مسائلی مانند اشتباه، گناه، بیماری، بد قسمتی، درد و الم، تردید، نارسایی و ناکامی فارغ باشند.

سیاست چیزی نیست که فقط امور شدنی را اداره کرده و به وضع موجود (ستاتسکو) ادامه بدهد. سیاست باید چیز دیگر و فراتر از اداره کردن وضع موجود و یا انطباق دادن خود با این وضع باشد. سیاست برای آنکه از اعتبار برخوردار شود و بتواند مواضع خود را نگه دارد، باید جولانگاه عملی اش را تامین بکند و وظایف جدیدی را مطرح سازد.

سیاست صرفاً می تواند شرایط خوشبختی انسانها را بار آورد. یک دولت دموکرات قدرتش را از مردم می گیرد، خود این دولت هرگز هدف نمی باشد، بلکه وسیله ای می باشد که برای سازماندهی جامعه خدمت می کند. احزاب سیاسی نیز مشوق و میانجی می باشند. احزاب سیاسی بین دولت و جامعه به حیث یک واسطه عمل می کنند، خواستها و تقاضا های جامعه را تدوین کرده و برای قانون گذاری و یا اجراءات حکومتی به کار می گیرند. احزاب سیاسی باید محرک اندیشیدن شوند و پیشنهادهای شان را برای تصمیم گیری به مباحثه بگذارند. هنگامی که سیاست، دولت و حزب خود به هدف تبدیل گردند، خطر برقراری یک حکومت تمامتگرا را دامن می زنند. حزب آزادگان بر همین مبنا به توسعه سیاسی جامعه که هدف آن بلوغ سیاسی می باشد ارج زیادی قایل بوده و آن را از مهمترین اولویتهای خود می داند.

3-2 ریشه های فکری ما از کجاها می آیند؟

حزب آزادگان افغانستان متشکل از انسانهایی اند که دارای اندیشه ها و باورهای مختلف می باشند. آنچه آنها را همفکر می گرداند، اعتقاد شان به ارزشهای پایه ای مشترک و هدفهای سیاسی واحد است. ریشه های دموکراسی ای که ما بدان باور داریم، در اسلام، در فلسفه انسانگرا، در روشنگری، در مبارزات چندین قرنه انسانهای کارگر، فقرای روستاها، به حاشیه رانده شدگان اجتماعی، ستمدیدگان و

جنبشهای تساوی طلبانه زنان، در تجارب صد ساله روشنفکران ترقیخواه و استبداد ستیز افغانستان، در جمع بندی و استنتاج انتقادی از جنبشهای معاصرو متاخری که به نام آزادی و عدالت در سطح جهان و افغانستان دست به مبارزه و پیکار زده اند، و در برخورد سازنده نسبت به آینده نهفته می باشد.

3-4 ارزشهای پایه ای ما

حزب آزادگان، دموکراسی را صرفاً در شکل تجربی (امپریستی) آن که اکثراً در کشورهای جهان سوم تا سطح انتخابات تنزل داده شده و معمولاً جز شکست نتیجه ای نداشته است ندانسته، در نگرش نسبت به سیاست و دولت از خود ارزشهای پایه ای و هنجارهای انصراف ناپذیر دارد. آزادی، برابری و همبستگی، سه ارزش پایه ای حزب را تشکیل می دهند که بافت همه افکار و اعمال آن را تعیین می کنند.

• آزادی

آزادی در مفهوم بسیار ساده و کارآمد آن عبارت است از رهایی انسانها از اجبارات و سرکوبهای بیرونی، رهایی از گرسنگی، جهالت و ترس و همچنان آزاد بودن در مشارکت و سهم گیری در تعیین سرنوشت شان، آزادی در تکامل بخشیدن به شخصیت خودی شان، آزادی در تامین حواجی اجتماعی و آزادی در انتخاب سرنوشت خودشان.

حقوق و امتیازات مدنی، حق رای دادن همگانی و برابر، آزادی اندیشه و دین، آزادی بیان و اجتماعات، شرایط ضروری و اساسی آزادی می باشند، اما به تنهایی کافی نیستند. تفاوتهای اقتصادی و اجتماعی شرایط مختلفی را فرا روی شهروندان جهت استفاده از این آزادیها و فرصتهای واقعی جهت کنترل امور زندگی شان قرار می دهند. آزادی واقعی مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی و تکامل بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی مستلزم آنست که مردم فارغ از نابرابریها و نابسامانیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و فارغ از وابستگی به آن گروه های اقتصادی قدرت باشند که بیرون از حیطه کنترل دموکراسی قرار دارند.

آزادی هم مسئله حقوق و امتیازات فردی است و هم مسئله ساختارهای اجتماعی ای که به فرد فرصتهای واقعی جهت رشد و تکاملش و جهت مشارکت در کار جامعه با شرایط برابر با همه اعضای دیگر جامعه را فراهم می سازد.

از نظر ما، آزادی قابلیتی برای نیل به کلیت خیر، خرسندی و آرزوهای مادی و معنوی بشر است. نکته اساسی در این مأمول تسلط و کنترل عقلانی بر شرایط مادی بشر می باشد. آزادی به دو چیز وابسته است. یکی انتخاب و ترجیح دادن و دیگر اینکه چگونه انتخاب را باید تحقق بخشید. دست کم باید گفت که آزادی تنها زمانی مشهود است که فرد بر محیط خود تاثیر بگذارد. آزادی میزان کارایی اعمال آگاهانه انسان است.

اعتقاد به آزادی به عنوان یک ارزش پایه ای، درونی گردیدن جمعی و فردی آزادی در حزب، ایمان به پایداری و پیروزی در مبارزه را صیقل داده و عرصه را بر دشمنان آزادی پیوسته تنگ تر می گرداند.

• برابری

برابری به معنی از میان برداشتن هرگونه امتیاز و تبعیض میان انسانهاست. برابری هم به مثابه هدف و هنجار، و هم به مثابه محک و میزان گفتار و کردار جمعی و فردی اعضای حزب و هم به مثابه یک آرمان اهمیت تعیین کننده دارد.

برابری در مفهوم ساده اش حاکی از آنست که هر انسان دارای ارزش، کرامت و حقوق مساوی می باشد. برابری بدان معنا است که هر کس حق مساوی ای برای اداره امور زندگی خود و تاثیرگذاری بر اجتماعی دارد که در آن زندگی می کند.

از جانب دیگر برابری بدان معنا نیست که هر کس باید مانند دیگران به عین ترتیب عمل بکند و به عین طریقه زندگی بنماید. برعکس برابری اقتضای کثرت گرایی را می نماید؛ یعنی مردم باید آزاد باشند که خود شان انتخابهای مختلف شان را بکنند، بدون آنکه از این ناحیه احساس خطر بکنند که در نتیجه این انتخاب شان دچار محرومیت و تجرید اجتماعی می شوند. برابری مستلزم تفاوتهاست اما با تقسیمات اجتماعی سازش ندارد.

برابری مستلزم توزیع عادلانه آن منابعی است که برای آزادی انسانها ضروری می باشند، این منابع عبارتند از قدرت اقتصادی، تعلیم و تربیت و دسترسی به فرهنگ. هم آزادی و هم برابری مستلزم چنان ساختارهای اجتماعی و شرایط اقتصادی اند که به هرکس حق و شرایط مساوی برای تکامل و مشارکتش در امور اجتماعی و سیاسی می دهد.

برابریهای حقوقی، قضایی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امروز بیشتر زیر عنوان عدالت اجتماعی مورد مطالعه قرار می گیرند. عدالت در معنی کلاسیک آن به معنای همسازی و تناسب است و عدالت اجتماعی بیشتر ناظر بر ایجاد نهادهای متشکلی جهت تامین برابری در کنش های متقابل گروه های انسانی می باشد.

در تساوی حقوقی انسانها قطع نظر از منشای نژادی، زبان، مذهب، زادگاه، جنسیت، اعتقادات سیاسی و فلسفی در برابر قانون مساوی می باشند.

عدالت قضایی اجرای منصفانه تساوی حقوقی می باشد.

در عدالت سیاسی رعایت برابری در مشارکت در مدیریت سیاسی دولت از صدر تا به ذیل منظور می باشد. در برابری اجتماعی تساوی منزلت های انسانی و تساوی در بهره برداری از فرصتها مطرح می باشند.

هیچ یک از اشکال برابریهایی که تا کنون بر شمرديم بدون اجرای عدالت اقتصادی بطور کامل تضمین شده نمی توانند.

• همبستگی

انسان یک مخلوق اجتماعی است و به مثابه یک مخلوق اجتماعی همه ما به همدیگر وابسته می باشیم. یک فرد تنها در تعاون و همکاری با دیگران است که از لحاظ عاطفی و فکری تکامل می یابد. این در تعاون با دیگران است که مردم جامعه ای را می سازند که به شرایط زندگی فرد شکل می دهد. این وابستگی متقابل نیاز به ملاحظه همدیگر و احترام به همدیگر را به وجود می آورد که همین مسئله جوهر و اساس همبستگی را تشکیل می دهد.

همبستگی مستلزم آن است که هر کس مطابق به توانایی اش برای جامعه و زندگی عملی مساعدت نماید و مسؤولیت بپذیرد. در عین زمان همبستگی ایجاب می نماید که ما به مثابه شهروندان به

یکدیگر حق بدهیم تا به هنگام بیماری، زخمی شدن در کار، پیری و یا بیکاری، معیشت مان تامین گردد، حق تحصیل، حق برخورداری از صحت، پرستاری، مشارکت در حیات فرهنگی داشته باشیم و ارزشهای هر کس را به مثابه یک فرد و یک شهروند اجتماعی ارج بگذاریم.

3-5 برداشت ما از انسان

حراست از حیثیت و کرامت انسانی مصدر همه افکار و اعمال حزب آزادگان افغانستان می باشد. ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر برای ما سرمشقی است که می گوید: "همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق یکسان زاییده می شوند و دارای موهبت خرد و وجدان می باشند و باید با یکدیگر با روحیه برادری رفتار کنند"

علاوه بر این ما انسان را یک موجود خرد گرا و طبیعی و همچنان یک موجود دارای خصال فردی و اجتماعی می شناسیم. انسان به مثابه موجود طبیعی تنها می تواند در طبیعت زندگی بکند. از همین جاست که حراست از محیط زیست یکی از وجوه مشخصه حزب ما را تشکیل می دهد. فردیت انسان تنها در جامعه و همراه با هموعانش شگوفا می گردد. انسان را نمی توان با کوتاه اندیشی به خوب و بد تقسیم نمود، زیرا او قدرت آموختن و خرد ورزیدن دارد. بر همین مبنا است که ما دموکراسی را ممکن می دانیم. هنگامی که انسان دارای چنین ملکاتی هست و چنین امکانات مختلف را در خود حمل می کند، تبارز این ملکات و امکانات وابسته به شرایطی می باشد که انسانها در آن زندگی می کنند. بنابر این ایجاد یک نظم اجتماعی بهتر که خود را به رعایت حیثیت و کرامت انسانی مکلف بدانند، هم ممکن است و هم ضروری.

حیثیت و کرامت انسانی ایجاب می کند که وی همراه با سایر اعضای جامعه سرنوشت زندگی شان را تعیین بکنند. زنان و مردان باید با حقوق مساوی و در عین همبستگی برهم دیگر تاثیرگذار باشند. همه آنها برای تامین یک زندگی ای که متضمن حفظ حیثیت و کرامت انسانی باشد مشترکاً مسؤولیت داشته باشند. حیثیت و کرامت انسان امر ذاتی بوده و فارغ از آنست که چه توانایی و یا سود مندی ای دارد.

حزب آزادگان افغانستان به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای لاحقه آن اعتقاد عمیق داشته، در تطبیق آن کوشا بوده، در سطح کشور و جهان تخطی از آن را محکوم دانسته و این حقوق را چکیده والاترین ارزشهای انسانی همه فرهنگها دانسته و در مغایرت با اصول اعتقادی هیچ آینی نمی داند. با اینهم حزب در حالیکه همه کشورها را مکلف به تطبیق حقوق بشر می داند، چگونگی مدیریت برای تحقق حقوق بشر را در حوزه صلاحیت حاکمیتهای ملی دانسته و تحمیل نوع خاص مدیریت در این زمینه را رد می نماید.

3-6 دولت قانونمدار

از نظر ما دموکراسی آن روند های شعایر گونه ای نیست که نخبگان قدرت هر چند سال یکبار صندوقهای رأی را با اوراق تاییدی موکلینی که با زر و زور و اغفال فراهم آورده اند، پرکنند و خود بر اریکه قدرت تکیه زنند تا باز دور دیگری فرا رسد و ترفندها تکرار گردند. انتخابات باید در سطوح مختلف برای آن باشد تا مردم با آزادی و آگاهی بتوانند چنان نمایندگانی برگزینند که خواستهای آنها را در ارگانهای دولتی مختلف بازتاب داده و زمینه تحقق آن را فراهم آورند. یک دولت دموکرات آن مجموعه ای از گروه های معدود قدرت که به شکل شرکتهای سهامی متحد شده باشند نمی باشد. یک دولت دموکرات باید نماینده خواستها و نیازهای اکثریت مردم باشد و پیوسته بتواند خدمات متوقع از یک دولت کارساز را برای همه عرضه دارد.

دولتی که ما ضامن امنیت و ثبات جامعه می دانیم باید از حقوق اساسی شهروندان افغانستان پاسداری نماید. ایستگاه حرکی ما در مورد حقوق اساسی، میثاق حقوق اساسی ملل متحد مصوبه ۱۹۶۶ می باشد. این سند که بخش معتبری از حقوق بین المللی می باشد، پنج دسته از حقوق اساسی، یعنی

حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی و حقوق فرهنگی را اعلام می نماید. دو دسته اول این مجموعه حقوق به خوبی آشنا می باشند. اینها اساس دموکراسی لیبرال را تشکیل می دهند. حقوق مدنی شامل آزادی بیان، آزادی تشکیل سازمان، و آزادی اجتماع نمودن می باشد. حقوق سیاسی شامل مواردی مانند حق تشکیل احزاب سیاسی و رأی دادن می باشد. اما سه دسته حقوق اساسی دیگر نیز دارای اهمیت و اعتبار برابر می باشند: حقوق اجتماعی شامل حقوق حمایت اجتماعی، تضامن اجتماعی، تعلیم و تربیت و مواظبت از صحت و مسائل مشابه آن می باشد. حقوق اقتصادی ناظر بر حق کار کردن، مزد و معاش منصفانه، و شرایط زندگی شایسته می باشد. حقوق فرهنگی از مساعد ساختن زمینه برای مشارکت در فرهنگ جامعه خودی و تأمین حق تبارز دادن هویت فرهنگی خودی حمایت می نماید. اندیشه ای که در عقب این مفهوم پنج بعدی حقوق اساسی قرار دارد عبارت از اینست که باید برای هر بنی نوع بشر قطع نظر کامل از پایگاه اجتماعی و ثروتش؛ آزادی، فرصت تکامل شخصی و مشارکت کامل در زندگی اجتماعی تضمین گردد. این حقوق جمعاً می تواند ممثل هنجارهای دموکراسی ای باشد که ما خواهان آن هستیم. در همه مواردی که احتمال آن به وجود آید که حقوق اساسی افراد با خطر مواجه گردد، در قدم اول وظیفه دولت است که داخل اقدام گردد.

3-7 صلح پیش شرط هر گونه پیشرفت دیگر

در افغانستان امروزین صلح پیش شرط هر گونه پیشرفت دیگر است. حزب آزادگان افغانستان حزب صلح و مدافع پرشور و راستین صلح جهانی، صلح در منطقه و صلح در درون کشور می باشد. این حزب طراح و مبتکر قانونمندیهای است که می توانند جامعه را از حالت جنگی به ثبات و رستگاری پایدار بکشاند. حزب آزادگان بر علاوه آنکه منادی صلح می باشد، آن ساز و کارهای اصلی ای را که می توانند صلح و نه تنها نبودن جنگ را به وجود آورند، به جامعه پیشنهاد می کند. راهبردهای حزب آزادگان در جامعه جنگزده ای مانند افغانستان که سی سال تجاوز بیگانه، جنگهای قدرت طلبانه، خونریزیهای بی حساب، پامال نمودن نظام مند حقوق بشر و تباهیهای جبران ناپذیر را تجربه کرده و پای گروه های بزرگ اجتماعی در آن کشانده شده است، انتقام نه بلکه سازندگی می باشد. از نظر ما صلح یک تصمیم دیوانسالارانه نه بلکه یک روند انتقادی و اقماعی است تا از تکرار فجایع جلوگیری شده، اعتماد اجتماعی دوباره زنده گشته، از قربانیان اعاده حیثیت شود و از بازماندگان قربانیان دلجویی صورت گیرد. از اینرو در قاموس حزب آزادگان افغانستان صلح از عدالت انفکاک ناپذیر است. موید چنین صلحی فقط آن گروه ها و افراد شجاعی خواهند بود که به دور از هر نوع فرصت طلبی حاضر شوند در برابر مردم و در برابر یک محکمه صالح و بیطرف از گذشته های تاریک شان صمیمانه انتقاد بکنند و از مردم طلب عفو بنمایند. گزینش چنین راه و رسمی از جانب متهمان به جرایم ضد بشری، نه تنها مایه سرشکستگی و انزوای اجتماعی آنها نمی گردد، بلکه برعکس با روحیه گذشت و بلند نظری ای که در نزد مردم افغانستان وجود دارد، مایه رستگاری شان گردیده و نیروی سازنده جامعه را از زنجیرهای بی اعتمادی رها می گرداند.

در رابطه با اپوزسیون مسلح در برابر دولت کنونی، حزب آزادگان تشدید حملات نیروهای ائتلاف و ناتو را راه حل ندانسته و جز ائتلاف هزاران انسان بیگناه ثمره ای در آن نمی بیند. از نظر ما همدلی به ایجاد یک دولت مستقل و ملی در افغانستان، ارج گذاری به حاکمیت ملی این کشور، خود داری از ساختارهای موازی با دولت، به چالش فرخواندن اقتدار دولتی، کمک به تشکیل استخوانبندی اصلی دولت، کمکهای بی دریغ مادی و فنی به امر بازسازی، احیای اقتصاد ورشکسته و توسعه انسانمدار و پایدار توسط نیروهای بین المللی می توانستند و می توانند جلو پیشرفت شورشها را بگیرند. حزب آزادگان افغانستان در حالیکه راه حل مخاصمتهای مسلحانه کنونی را فقط در مذاکره می داند، تحمیل اراده سیاسی از طریق سلاح و ایجاد حاکمیت اربعایی را زیر هر عنوانی که صورت گیرد؛ قابل قبول ندانسته و بقایش را مورد سوال قرار می دهد. حزب تشبثات نیم بند، اقدامات پس پرده و اظهارات مقطعی و سود جویانه رهبران دولتی را برای افکار عامه گمراه کننده و برای آینده مردم و کشور

خطرناک می‌داند. بایسته آن است که رهبران دولت با تبارز دادن یک اراده ملی راستین، با تحکیم نهادها و ساختارهای اصلی دولت، با پابندی به قانون اساسی، با افزودن به مشروعیت کارکردی اش، با ریشه کن ساختن فساد مالی و اداری و با ایجاد یک سرمشق دولتی ای که دست کم از لحاظ اخلاقی قابل دفاع باشد، در پای مذاکرات راستین صلح برود.

3-8 معضلات عمده جامعه و اولویتهای مهم حزب

صحنه سیاسی افغانستان امروز انباشته از مجموعه تضاد های مترکم سیاسی است که در نتیجه از بین رفتن مشروعیت سیاسی یک حاکمیت سنتی، جنگهای سی ساله و اقدامات جدید دولت سازی پس از کنفرانس پترزبرگ سال 2001 به وجود آمده اند. طرز برخورد ائتلاف حاکم قدرت و شماری از گروه هایی که در قدرت شامل نیستند و خود را اپوزسیون می خوانند، آگنده از نظریات و عملکردهایی اند که به جای کاستن از این تضادها بر عمق و پهنای آن می افزایند و سرنوشت و آینده مردم و کشور را به تاریکی سوق می دهند. با چنین گسستهایی بزرگ و لاینحل در سطح جامعه و سیاست است که حزب آزادگان برنامه بدیلش را ارایه می کند.

اولویت اصلی سیاست حزب آزادگان افغانستان ایجاد یک جامعه سیاسی سالم است تا بتواند سهم شایسته ای در تامین صلح، حراست از استقلال و حاکمیت ملی، تحکیم یکپارچگی ملی، تاسیس و تقویت حاکمیت دموکراتیک، قانونمند شدن و عقلانی شدن پروسه سیاسی داشته باشد. از این نگاه اهداف سیاسی حزب آزادگان فراهزی می باشند.

حزب آزادگان افغانستان در حالیکه مصالح عالیای کشور و مردم را در صدر اولویتهایش قرار داده است، در عین زمان مانند هر حزب سیاسی دیگر از خود دارای ارزش ها، هنجارها، مشی ها و شیوه های عملی مبارزاتی ویژه ای می باشد.

حزب آزادگان بر این باور است که در یک جامعه دموکراتیک و قانونمدار می تواند اهدافش به طرق صلح آمیز عملی شوند. بنابر این مخالف بکاربرد هرگونه شیوه های قهری در سیاست بوده و استفاده از قهر را صرفاً در مواردی که آزادی و حاکمیت ملی در خطر بوده و کرامت انسانی به صورت مکرر و نظام مند پامال گردد مجاز می داند. از این رو فعالیت های این حزب در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و قانون احزاب کشور صورت می گیرند.

حزب آزادگان سیاستهای موجود نخبگان قدرت و نخبگان اپوزسیون را فقط اشکال متبادل ادامه وضع موجود (ستاتسکو) دانسته و خود را معرف یک بدیل سیاسی و حزب تغییر می داند.

3-9 ضرورت به توسعه سیاسی و فرهنگ جدید سیاسی

برای تحقق چنین اهدافی جامعه به فرهنگ سیاسی نوینی ضرورت دارد. این فرهنگ سیاسی جدید که حزب آزادگان ممثل آن است مجموعه ای از اعتقادات، رفتارها و احساسهایی اند که به پروسه سیاسی نظم و معنا می بخشند و التزامات و قواعدی را که در یک نظام دموکراتیک حاکم اند، فراهم می آورد. این فرهنگ سیاسی در طی یک دوران طولانی فعالیت سیاسی باید با چنان دقت و ابتکار عملی و سازماندهی گردد که خود به نهاد گشن بیخ مبدل گردد.

حاکمیت دموکراتیک در افغانستان نمی تواند بدون توسعه سیاسی کامل گردد. بنابر این لازم است تا جهت افزایش قانونگرایی، اعتلای اعتماد سیاسی و تحکیم ثبات سیاسی، ساختارهای سیاسی در کشور نهادینه شوند، اقتدار مرکزی با تمرکز زدایی پویا همآهنگ گردد، قدرت دولتی باید یک نهاد ساخته فکر و عمل بشر دانسته شود، کارمندان دولتی مطمئن باشند که تحزب نمی تواند جاگزین شایستگیهای تخصصی و کاردانی آنها شود، نظام اداری باید غیرشخصی و قانونمدار گردد، عقلانیت باید سیمای

اصلی آن تصامیم و اعمال سیاسی را تعیین بکند که منافع گروه های اجتماعی را بازتاب می دهند، مردم تشویق به مشارکت سیاسی گردند و ساز و کارهای حل منازعه پرداخته شوند.

در عصری که ما زندگی می کنیم، این دولتها اند که مرزهای قلمرو سیاسی را تعیین نموده و اعمال سیاسی جامعه را کنترل می کنند. لکن سیاست به مثابه اعمال و رفتارهایی که از یک گفتمان خاص نشأت می کند این مرزها را عبور کرده و چه بسا مرزهای جدیدی نیز ترسیم می کند. چنین روندی در جامعه مدنی اتفاق می افتد. در جامعه مدنی است که باید واقعیتها سرشار از معنا گردند، مردم مدارا و رواداری را فراگیرند، به برابری احترام بگذارند، پدیده ها را مورد سوال قرار دهند، به بروز تغییرات در خود و دیگران باور پیدا بکنند و در نتیجه به یک قدرت تشخیص متعادل سیاسی دسترسی پیدا بکنند. با اینهم نیل به چنین اهدافی در جامعه مدنی به سهولت ممکن نمی باشند. جامعه مدنی یک گستره دست ناخورده و بی آرایش نیست، بلکه عرصه مبارزه است. از یک طرف جامعه مدنی همواره دموکرات نمی باشد، از جانب دیگر دولتها معمولاً می کوشند به شکلی از اشکال گفتمان جامعه مدنی را زیر تاثیر قرار دهند. عادتاً میزان دموکرات بودن یک دولت را می توان از روی پویایی و سرزنده بودن جامعه مدنی تشخیص نمود. در کشوری که قانوناً به حقوق و آزادیهای اساسی شهروندان اعتراف شده است، جامعه مدنی می تواند به مدد این حقوق و آزادیها یک گفتمان عقلانی و انتقادی به وجود آورده و خواستهای مردم را در سیاستهای دولت نافذ گرداند. بنابر این دموکراتیک ساختن و متشکل گرداندن جامعه مدنی یکی از کارهای بسیار عمده حزب آزادگان می باشد.

با آنکه حزب آزادگان در تدوین مشیها و انتخاب رفتارهایش با مخالفان سیاسی به شیوه های مدلل و اقناعی توسل جسته و اقدامات پیشگیرنده برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع اتخاذ می کند. با آنکه عملی شدن خواستهایش را تابع امکانات بسیجی و قانونی دانسته و از اعمال جبر و فشارهای فراقانونی می پرهیزد و گاهی به جهت گیریهای که مطابق به مشیهایش صورت می گیرند بسنده می کند، و با آنکه گسستهایی را در روند تغییر جامعه محتمل می داند، باز هم در شرایط کشوری مانند افغانستان که دولت سازی به حمایت جامعه بین المللی ناتوان است، اختلاف در درون ائتلاف حاکم قدرت ترتیبات دولتی را به فلج می کشاند، طنین انفجارات حتا آرامش پایتخت را برهم زده است، رخوت جهانگیر روشنفکری زهره مبارزه را از بسیاری سلب نموده و مردم در کل با سیاست بیگانه اند، امکان آن وجود دارد که از دامن یک دموکراسی ناکام، به طور خزنده ای یک رژیم اقتدارگرا و یا تمامت گرا با همه وجوه محدود کننده و سرکوبگر آن سربلند بکنند. در چنین صورتی حزب مصالحه پر سر اصول را مجاز ندانسته و با همه امکانات دست داشته به مقاومت قاطعانه می پردازد. حزب آزادگان افغانستان با ارائه برنامه، ایجاد تشکیلات و حضور فعال در صحنه سیاسی افغانستان می کوشد به سهم خود از بروز چنین حادثه شومی جلوگیری بکند.

4. برداشت ما از دموکراسی

دموکراسی فلسفه سیاسی حزب ماست. رسیدن به این سرمنزل فکری از کوره راه های دشوارگذاری گذشته است که جامعه، سیاست و روشنفکر افغانستان در جریان قریب یک قرن شورشها، بی ثباتیها، براندازیها، خودکامگیها، استبدادهای رنگارنگ، آزادسازیهای بی بنیاد، دموکراسیهای کاذب، اشغال نظامی، جنگهای طولانی بدفرجام، لشکرکشیهای بیگانگان و اعطای دموکراسی توسط دیگران، شاهد آن بوده است. بنابر این برعکس بسیاری فریادهای دموکراسی طلبی مروج که تحت تاثیر جو سیاسی حاکم بین المللی بعد از پایان جنگ سرد؛ که سنگ دموکراسی را بر سینه های شان می کوبند، دموکراسی برای ما یکسره محصول برخورد اندیشمندان و انتقادی به تراژیدیهای تاریخی معاصر افغانستان و طرق جلوگیری از تکرار آنها است. دموکراسی برای حزب ما صرفاً یک فلسفه سیاسی نظری نه، بلکه جوهر همه افکار و فعالیتهای مان و راه حلی برای مشکلات امروزین و فرداهای قابل پیش بینی می باشد. با چنین نگرش ریشه ای نسبت به دموکراسی حزب ما مخالف هر گونه تقلیل گرایی در برداشت از دموکراسی بوده و ضمن یک برخورد سازنده با کمبودهای معرفتی از دموکراسی در جامعه افغانستان، بدیل هدفمند و دورانسازش را مطرح می سازد.

نیل به چنین دموکراسی هدفمندی بدون توسل به یک نظریه علمی، ملی، ترقیخواهانه و انسانی ناممکن بوده است. حزب ما با همه آرمانگرایی و وسعت نظری که دارد نمی تواند در برداشتنش از دموکراسی از قالبهای دیگران تقلید بکند، زیرا هر جامعه از خود مسائل و معضلات خاصی دارد که زاده ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، پیشینه فرهنگ سیاسی، اجبارات جیوپولیتیکی، منابع و ظرفیتهای معین سازندگی می باشد که با الگو برداری از نمونه های دیگران نمی تواند به حل آنها توفیق یابد. بنابر این دموکراسی برای حزب ما مجموعه ای از ارزشها و آرمانها، فلسفه سیاسی، نوع کارکرد و شکل دولت، شیوه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و راه حلی برای معضلات امروزین و یک آینده قابل پیش بینی می باشد. این دموکراسی که در پرتو ارزشهای فنا ناپذیر آزادی، برابری، و همبستگی هدایت می شود، متضمن برقراری حاکمیت مردم، تامین حقوق و آزادیهای اساسی و مدنی افراد، تضمین حقوق شهروندی برای احاد ملت، کثرت گرایی سیاسی و حراست از محیط زیست می باشد. پیش شرطهای تحقق این دموکراسی استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و یک نظام جمهوری قانونمدار است که کارگزار حاکمیت مردم می باشد. این دموکراسی تنها به نظام پارلمانی یا نمایندگی خلاصه نمی شود، بلکه برای روی پا ایستادن جامعه ای که برای رسیدن به سطح مطلوب رفاه و همبستگی به تلاش طولانی و کار سخت نیاز دارد، بر دموکراسی مشارکتی (پارتی سی پی توری) و دموکراسی از سطح جامعه (گراس روت دموکراسی) تاکید می ورزد. این دموکراسی برعکس دموکراسی نخبه گرا (الیتیست دموکراسی) که هر چند سال بعد نخبگان با وعده های فریبنده شان آرای مردم را می خردند، و پس از آنکه به قدرت رسیدند به مردم حق مداخله در تصامیم شان نمی دهند، خود را در برابر گرسنگان، فقرا، مهاجران برگشته به افغانستان، بیجا شدگان، معیوبان و همه گروه های به حاشیه رانده شده جامعه متعهد می داند و خواستهای آنها را بازتاب می دهد. این دموکراسی در یکی از خطرترین برهه های تاریخ کشور ما که سموم قومگرایی همزیستی مردم مان را به تباهی تهدید می کند، منادی حق شهروندی و تساوی همه اقوام و مذاهب افغانستان می باشد.

5. توسعه انسانمدار و پایدار

پا گرفتن یک توسعه انسانمدار و پایدار در افغانستان عمده ترین هدف حزب آزادگان است. توسعه یک روند طولانی و پایان ناپذیر برای ارتقای همه جانبه سطح زندگی انسانها می باشد. توسعه را می توان یک سیر فرا رونده جامعه از سطح نازلتر به سطح متعالی تر انرژی، کفایت، مولدیت، پیچیدگی، اداراک، خلاقیت، پختگی، برخورداری و فضیلت تعریف نمود. چنین برداشت کلی از توسعه ناظر بر راه طولانی و دشواری است که از نخستین تجارب و آگاهیهای انسان اولیه آغاز شده، تا زمان ما ادامه یافته و به سوی افقهای ناپیدای آینده روان است. برداشت کلی از توسعه ناگزیر با یک بار ارزشی همراه است. از آنجاییکه توسعه یک روند است؛ خصلتاً دانش سرشت اصلی و مشخصه توسعه گردیده و طرح توسعه در زمان و کشور خاصی به میان می آید. در شرایط موجود کشور حزب آزادگان افغانستان برای تطبیق برنامه توسعه انسانمدار و پایدار در افغانستان تلاش می ورزد.

1-5 توسعه اقتصادی انسانمدار:

روند توسعه اقتصادی را می توان به مثابه توسعه قابلیتهای مردم در نظر گرفت. هدف غایی توسعه اقتصادی گسترش توسعه انسانی می باشد. این به معنای آن است که در نهایت ما متمرکز به آنیم که مردم چه کرده می توانند و چه بوده می توانند. آیا آنها می توانند عمر طولانی داشته باشند؟ آیا آنها به خوبی تغذی کرده می توانند؟ آنها می توانند از ابتلا به امراض قابل علاج نجات یابند؟ آیا آنها می توانند خواندن و نوشتن را فرا گیرند و با هم مفاهیم ایجاد نمایند و از لحاظ فکری توسعه یابند؟

مطابق به این طرز دید، توسعه به چیزی بسیار بیشتر از صرفاً توسعه وسایل و کالاها متمرکز می باشد.

افزایش قابلیتهای انسانها غالباً مستلزم تغییر فن آوریها، نهاد ها و ارزشهای اجتماعی می باشد تا خلاقیت انسانها بتواند بدون مانع به پیش بشتابد. در نتیجه چنین امری منجر به رشد اقتصادی می گردد، اما رشد تولیدات ناخالص داخلی به تنهایی به معنای گسترش قابلیتهای مردم نیست. طبعاً هر دوی اینها با هم مرتبط می باشند، لکن یکی نیستند.

توسعه انسانی نباید همچون هدفی که پایان معینی دارد در نظر گرفته شود، بلکه چون توسعه ای در تداوم یک روند بی پایان از لحاظ زمانی مطرح می باشد. توسعه انسانمدار عبارت از یک رهیافت است که به بهبودی و رفاه انسانها اولویت قایل می شود، و انسان را به صورت همزمان هم وسیله و هم هدف سیاستهای اجتماعی و اقتصادی می شناسد. البته توسعه انسانمدار یک فرمول نیست که به صورت میکائیکی مورد استفاده قرار گیرد، بلکه شامل اجزای ترکیبی و مقومی می باشد که از رهیافتهای کالا مرکز توسعه تفکیک می کند. توسعه انسانمدار بر بسیج منابع محلی به ترتیبی که به مردم مجال بدهد قابلیتهای شان را توسعه داده و با مشارکت شان همچون یک عامل سازنده تاثیر بگذارند، تاکید قابل ملاحظه ای دارد.

توسعه انسانمدار، تنها یک ارزش پیشنهاد شده از جانب ما نمی باشد. بسیاری جنبه های این توسعه در اسناد بین المللی ای که دولت افغانستان خود را بدان پا بند می داند، به مثابه یک حق نیز شناخته شده اند. امروز دسترسی به غذای کافی، سرپناه، صحت و تعلیم و تربیت آن نیازهای اولیه ای شمرده می شوند که دولتها ملزم به فراهم ساختن زمینه های تامین آن برای شهروندان شان می باشند.

مادامی که از توسعه انسانمدار با این ابعاد آن ذکر به عمل می آوریم، طبعاً ظرفیت باروری اقتصاد کشور به منظور ارتقا سطح رفاه مادی جامعه نیز مطرح می گردد. نخست اینکه، هزینه ای که در

راه توسعه انسانمدار صورت می گیرد می تواند مهارت‌های فیزیکی، روانی و معرفتی جامعه را از طریق تعلیم و تربیت و کارآموزی افزایش بدهد. ثانیاً، سیاست دولتی ای که ناظر بر توسعه انسانمدار است می تواند به استخدام موثر و استفاده کامل دانش و مهارت‌ها کمک نموده، می تواند تشبثات اقتصادی و قابلیت مدیریت را افزایش بدهد و می تواند تبدیل علوم نظری به فن آوری‌های (تکنالوژی) کارآمد از طریق تحقیقات و برنامه های توسعه را افزایش دهد. ثالثاً، سیاست دولت در این ساحه می تواند یک چهارچوب نهادی را برای افزایش انگیزه ها، از بین بردن موانع در راه تحرک منابع، بسیج منابع و افزایش مشارکت در تصمیم گیریها که در برگشت می تواند به توانایی و کفایت اقتصاد را بهبود بخشند، به وجود آورد.

2-5 توسعه پایدار:

مادامی که ما توسعه پایدار می گوئیم، بلا فاصله رهیافت نظام مندی را به توسعه انسانمدار در انطباق با تداوم منابع سیاره ما در نظر داریم. این به خاطری است که می دانیم اسراف انسان در استفاده از منابع طبیعی در حدی رسیده است که بالاتر از ظرفیتهای زمین می باشد. افزایش جمعیت و فشاری که از ناحیه توسعه و صنعتی شدن به وجود آمده است موجب توزیع نابرابر ثروت شده است، و هر دو خطر دیگری را بر معضله اولی علاوه نموده اند. از دراز مدت این عوامل صحت و حیات انسان و سایر زنده جانها را در روی زمین تهدید می کنند.

حیات انسانی وابسته به کارکرد درست ایکوسیستم یا مجموعه ای از جامعه و بوم است که واحد فعالی را در طبیعت به وجود می آورند. این سیستم متعلق به همه انسانهای روی زمین است که کشورهای ثروتمند در استفاده از آن راه اسراف پیموده اند. توسعه پایدار مستلزم تغییراتی در سبک زندگی کشورهای ثروتمند به ترتیبی است که ظرفیتهای محیط زیست را در نظر گیرند. برای رسیدن به این پایداری و تداوم منابع سیاره ما نیاز به مسؤولیت پذیری دستجمعی و برخورد جامع به مسائل جهانی ای چون شهری شدن، افراط در مصرف انرژی، ضرورت پیمایش پایداری و تداوم بوم شناختی (ایکولوژیک) و اجتماعی می باشد.

3-5 توسعه و برنامه ریزی

توسعه در مجموع و توسعه انسانمدار و پایدار، فقط می تواند با خردورزی و برنامه ریزی تحقق یابد. دلیل گزینش برنامه ریزی در آن است که در اقتصاد بازار آزاد اهداف انسانمدارانه توسعه یا بکلی نادیده گرفته می شوند، یا در حاشیه رانده می شوند و یا اینکه پس از ضایعات مادی هنگفت و در طی یک زمان طولانی و چندین نسل محرومیت کشیدن، شاید این اهداف پیاده شوند. برنامه ریزی ای که مطلوب حزب آزادگان افغانستان هست، هم از برنامه ریزی متمرکز و دیوانسالارانه ای که به تقلید از بلوک شرق پیشین در افغانستان پیاده شده است، کاملاً متمایز می باشد و هم از آنچه به نام اقتصاد مختلط بدون توجه به اهداف انسانی و صرفاً برای کنترل قیمت‌ها در بازار مسما شده است فرق دارد. در حالیکه توسعه یک روند طولانی و بیشتر غیر قابل پیش بینی برای ارتقای سطح زندگی مردم است، توسعه ای که در افغانستان امروز باید پا بگیرد، نمی تواند رفع نیازمندیهای اولیه انسانها را برای غذا، سرپناه، تعلیم و تربیت و صحت برای اکثریت مردم نادیده بگیرد. بنابر این در برنامه ریزی ای که مطلوب ما هست، در پهلوی مجاز بودن اقتصاد بازار و تاکید بر اهمیت رشد اقتصادی در روند توسعه، تولید و مصرف در محور چنین هدفهای هماهنگی ارزیابی می گردند و بهترین شرایط برای جامه عمل پوشیدن اهداف برگزیده می شوند.

4-5 وجوه مشخص توسعه انسانمدار و پایدار در افغانستان امروز

"جهانی شدن" و پیامدهای آن بر توسعه اقتصادی افغانستان:

فرآیندی که به جهانی شدن Globalization معروف گردیده است، منجر به اثر بخشی روز افزون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جهانی در درون "ملت-دولتها"، مناطق اقتصادی، روابط کشورهای صنعتی و ممالک رو به توسعه گردیده است. این پدیده تاریخی برای "کشورهای پیرامونی" از یکسو با در نظر داشت و پیاده کردن شرایط مشخص، برای توسعه اقتصادی و موازی به آن برای گسترش ارزشهای مدرن از قبیل دموکراسی مفید پنداشته شده، و از سوی دیگر در پیوند با شکل گیری وابستگیهای گسترده و حذف صلاحیتهای درون مرزی دولتها، خطرات سنگینی را به ویژه برای یک کشور "جهان سومی" با خود حمل می کند.

با در نظر داشت اهمیت نسبی ستراتیژیکی و سوق الحیثی، منابع کم و بیش دست ناخوردۀ طبیعی، و به ویژه دوران گذار به "صلح دموکراتیک"، افغانستان به مثابه یک "کشور پیرامونی"، نزدیک به یک "دو راهه" تاریخی قرار گرفته است:

افغانستان، می تواند با طرح یک برنامه درازمدت اقتصادی - سیاسی از امکاناتی که ملزومه جهانی شدن دانسته می شوند؛ تحت شرایط مشخصی در جهت شگوفای شدن روابط اقتصادی - اجتماعی، آگاهانه گام بردارد. در غیر آن پیامدهای ناگوار جهانی شدن منجر به "عقب ماندگی" نسبی بیشتر در درون کشور، و شکل گیری باز هم نامساعدتر روابط خارجی خواهد گردید.

"نیولبرالیسم" زیربنای نظری "جهانی شدن"

"گسترش بی سابقه روابط تجاری، خدمات، سرمایه گذاری و به ویژه سرعت انتقال سرسام آور سرمایه مالی و احتکاری که از اوایل دهه هشتاد سده بیستم به اینسو به وقوع پیوسته است؛ به "جهانی شدن" مسما گردیده است. البته در این فرآیند نقش بنگاه های فراملی مهمتر از همه تلقی می گردد.

کاملاً روشن است که توسعه همچو روابط اقتصادی بر دیگر شئون حیاتی انسانها، از جمله بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاثیر ملموس داشته و از همین لحاظ اصطلاح بحث انگیز "دهکده جهانی global village" به کار برده می شود.

لاکن "جهانی شدن" به مثابه گسترش شیوه تولید نظام سرمایه داری تاریخچه کم و بیش 400 ساله دارد، اما بازتاب تئوری های کلاسیک اقتصاد بازار آزاد، در چهارچوب نیولبرالیسم - به مثابه اصول نظری جهانی شدن - به ویژه به کاربرد سیاست اقتصادی ناشی از آن، محصول بحران مزمین سالهای هفتاد سده بیستم است که از آن جمله بحران نفت نقش مهمی داشته است.

به تاسی از نظریه "نیولبرالیسم" اقتصادی که برپایه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید استوار می باشد، میکانیسم بازار آزاد و در نتیجه گویا "دست نامرئی"، با مناسب ترین ترکیب عوامل تولید، در روند بازتولید، منجر به استخدام کامل و توازن اقتصادی گردیده و در نتیجه گویا سرنوشت اقتصاد و اجتماع را به بهترین وجه آن تعیین می نماید.

تبلور سیاست اقتصادی "نیولبرالیسم" در سه بخش خلاصه می گردد:

- خصوصی سازی Privatization تصدیهای دولتی و شبه دولتی

- قانون زدایی Deregulation

- سیاست درهای باز Liberalization

محتوای هر سه بخش منبعث از شیوه تفکر عدم مداخله دولت در امور اقتصادی می باشد.

"خصوصی سازی" منجر به فروش هر چه بیشتر تصدیهای تولیدی دولتی و شبه دولتی گردیده است. در این جا می توان از تصدیهای حمل و نقل، پست و تلگراف، تاسیسات خدمات اجتماعی از قبیل شبکه های آبرسانی، برق و امور صحی نام برد.

موازی به آن سیاست "قانون زدایی" که ناظر بر حذف مقررات و دیوانسالاری می باشد، به ویژه در مناسبات میان کارگر و کارفرما منجر به تسهیلات "استخدام" به سود کارفرما می گردد. در اینجا می توان از کم ساختن سهم کارفرما در بیمه های اجتماعی، ایجاد تسهیلات برای برکناری کارگران و بالاخره "نوسانی ساختن" امور استخدام نام برد.

به تاسی از سیاست "درهای باز" که بیشتر در روابط با کشورهای خارجی مطرح می گردد، می بایست همه موانع گمرکی، محدودیتهای مقداری، و پرداخت یارانه، از میان برداشته شده و در نتیجه امکانات داد و ستد آزاد میسر گردد.

ترکیب این سه بخش سیاست اقتصادی - خصوصی سازی، قانون زدایی و سیاست درهای باز - به مثابه خط فکری حاکم، نه تنها در کشورهای غربی، بلکه همچنان در کشورهای "جهان سوم"، به شمول فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین مسلط می باشد.

بازتاب این سیاست به خصوص در بخش تهیه بودجه سالانه کشورها در چهارچوب تدابیر اقتصادی موسوم به ریاضت کشی، دیده می شود. یعنی کوشش می شود تا از طریق کم ساختن مخارج اجتماعی "بودجه متوازن" طرح و عملی گردد. در اینجا باید علاوه نمود که بودجه نظامی و بخش پژوهشی بودجه، اکثراً در فشارهایی که برای کاهش بودجه صورت می گیرند، کمتر متاثر می گردند.

همزمان و موازی با طرح نیولبرالیسم به حیث سیاست اقتصادی درون کشورها، بنیاد های جهانی ای از قبیل صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت، هر یک به نوبه خویش، به ویژه در پیوند با امکانات مالی در جهت تاثیرگذاری بر کشورهای "جهان سوم"؛ در شکل گیری جهانی شدن در سه دهه اخیر نقش مهم و برجسته ای بازی نموده اند.

هرگاه به جهانی شدن به مثابه یک واحد کلی اقتصادی - اجتماعی بنگریم، دامن فقر اقتصادی در این "دهکده جهانی" هنوز هم بیشتر گسترده شده است.

از سوی دیگر، گرچه 14% جمعیت جهانی در کشورهای صنعتی زندگی می کنند، لکن سهم آنها در تولیدات ناخالص اجتماعی جهانی به 75% بالغ می گردد.

در رابطه به مناسبات کشورهای صنعتی و "جهان سوم"، بکاربرد معیارهای دوگانه کشورهای صنعتی بطور خاصی جلب توجه می نماید. کشورهای غربی در چهارچوب صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت، کشورهای جهان سوم را مجبور به باز نمودن درهای شان، از بین بردن حمایتهای گمرکی و حذف یارانه ها نموده، لکن خود کمتر آماده پذیرش و به ویژه عملی کردن این سیاستها می باشند.

در نتیجه این سیاستهای گمرکی جهان صنعتی، کشورهای جهان سوم سالانه حدود یک صد میلیارد دالر امریکایی متضرر می گردند. این رقم بالغ بر دو چند کمکهای انکشافی به جهان سوم می گردد. مخارج اجتماعی این داد و ستد غیرعادلانه بسیار سنگین ارزیابی می گردد. از جمله هر گاه سهم تجارتي امریکای لاتین، قاره افریقا، حوزه جنوب شرق و جنوب آسیا در تجارت جهانی، یک درصد افزایش نماید، از این طریق می توان 128 میلیون انسان را از فقر و فاقگی نجات داد.

در اخیر باید اضافه نمود که در "دهکده جهانی"، حدود نصف جمعیت جهان یعنی تقریباً سه میلیارد انسان در فقر به سر برده و 800 میلیون دیگر به کمبود مزمن مواد غذایی و امراض ناشی از آن مبتلا می باشند.

اگر اهداف هزاره ای "سازمان ملل متحد، مبنی بر کاهش 50% شمار فقرا تا سال 2015 جدی تلقی گردد، باید سالانه 150 میلیارد دلار در این راه به مصرف برسد. ولی ساختارهای فکری ناشی از نیولبرالیسم فاقد امکانات آماده ساختن زمینه های عدالت اجتماعی، به ویژه در سطح جهانی بوده، و از اینرو فراخوان بدیل‌های اقتصادی، روز تا روز با صدای رساتر مطرح می گردد.

5-5 جهانی شدن و امکانات توسعه انسانمدار و پایدار در افغانستان کنونی

پیرو به اصل خرد گرایی انتقادی، در پیوند با گفتمان جهانی شدن، می توان به زودی پی برد که جهانی شدن نیولبرالیسم یک روند التزامی و انصراف ناپذیر نبوده، و از این لحاظ به هیچ وجه یک امر طبیعی توسعه اقتصادی، آنهم در گستره جهانی نمی باشد. برخلاف خشک اندیشی نیولبرالیسم تلاش دارد، تا روند حاکم "جهانی سازی" تیپ خودش را جهانی شدن بدون بدیل ارزیابی و ارائه نماید.

از همین نگاه جهانی شدن نیولبرالیسم که هسته اندیشه سیاسی آن در فاصله گرفتن دولت از تامین رفاه اجتماعی تمرکز می یابد؛ برای کشورهای پیرامونی و به ویژه کشور افغانستان که در روند صلح دموکراتیک قرار دارد، مانع توسعه اقتصادی - اجتماعی می گردد. در چنین توسعه اجتماعی و اقتصادی مورد نظر، دموکراسی در چهارچوب حقوق بشر به تعبیر وسیع آن به مثابه شاخص روابط اقتصادی - اجتماعی و رفاه همگانی حکمفرما می باشد.

5-6 نیاز به سیاست اقتصادی همه جانبه "رفاه اجتماعی"

"نظام اقتصادی بازار آزاد" را نباید با پیاده کردن الزامی اصول نیولبرالیسم یکسان شمرد. از سوی دیگر بکاربرد سیاستهای اقتصادی دولت را، مبنی بر طرح برنامه های اقتصادی مشخص، نباید با "اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده" نظامهای سوسیالیستی عوضی گرفته شود.

- هرگاه رفاه همه جانبه اجتماعی را مصداق وصول به هدف سیاستهای اقتصادی قرار دهیم، نیاز به گسترش سهمگیری فعال مردم افغانستان به مثابه شهروند موضوع بحث گردیده و پیامد آن به دموکراسی مشارکتی و "اقتصاد بازار اجتماعی" منتهی می گردد. به این ترتیب می توان از تعبیر "اقتصاد بازار آزاد" و دموکراسی "بدون پیشوند و پسوند، به مفهوم لجام گسیختگی و گویا سوسیال داروینیسیم" جلوگیری نمود. مطابق به همین برداشت از گفتمان اقتصاد بازار آزاد در چهارچوب دموکراسی مشارکتی است که در پیوند با سیاست اقتصادی کشور پیرامونی افغانستان، نه تنها سیاستهای خصوصی سازی، قانون زدایی، و سیاست درهای بازی منبعت از اندیشه نیولبرالیسم موضوع بحث قرار می گیرند؛ بلکه برخلاف با پذیرش اصل مالکیت خصوصی، فعالیتهای گسترده دولت در بخشهای مختلف، به ویژه در بخشهای زیربنایی اقتصادی و اجتماعی و حقوق نیز از وظایف عمده دولت شمرده می شوند.

- همزمان با اعمار زیربنای اقتصادی از قبیل سرکها، پلها، بندهای آب، میدانهای هوایی، که خصوصی نمودن آنها به هیچ وجه در اجندای سیاست اقتصادی قرار ندارد، ایجاد و گسترش زیرساختهای اجتماعی و حقوقی نیز از وظایف عمده دولت شمرده می شود. دموکراسی مشارکتی در افغانستان نمی تواند شبکه های خدمات اجتماعی از قبیل امور صحتی، بیمه های اجتماعی، و دستگاه های آبرسانی را به اشخاص انفرادی واگذارد.

- همین اکنون دیده می شود که ذهنیت کمتر ثمر بخشی دولت در امور صحتی افغانستان؛ از طریق سازمانهای غیردولتی NGO پیاده می گردد. بنا به گزارش سازمان پژوهشی "مرکز مطالعات ستراتیژی و بین المللی"، این سازمانهای غیر دولتی یا NGO ها 80% امور صحتی افغانستان را تحت پوشش خود قرار داده اند. گرچه در اینجا ظاهراً حرفی از خصوصی ساختن بخش صحتی در میان نیست، لکن در صورت عقب نشینی سازمانهای غیردولتی - NGO بنا بر هر علتی که باشد- خدمات صحتی در کشور از هم خواهد پاشید. از همینجاست که سازمانهای غیر دولتی NGO با تمام اوصاف نیکی که از حضور آنها در بازسازی افغانستان متصور است، بطور غیرمستقیم به مثابه مجریان نیولبرالیسم قد علم می نمایند.

- در رابطه با قانون زدایی یا اصل دوم نیولبرالیسم نیز باید با دید انتقادی نگریسته شود و در موارد خاص و مختلف واکنشهای مناسب و گونه گون نشان داده شود: مثلاً در جایی که قوانین و مقررات منجر به فساد اداری و توسعه دیوانسالاری بی لزوم می گردد؛ بایست در جهت حذف و امحای آن کار کرد. در بسیاری بخشهای دیگر؛ از جمله در روابط کارگر و کارفرما، نخست باید قوانین متناسب به شرایط کشور ایجاد گردد. در اینجا نمی توان از "قانون زدایی" نوع نیولبرالیسم بطور کلی سخن به میان آورد.

عوامل تولید محدود و نیازمندیهای گسترده

تولیدات ناخالص اجتماعی درون افغانستان در سال 2004 به 21.5 میلیارد دلار امریکایی تخمین گردیده است. نرخ رشد اقتصادی این کشور در سال 2005 میلادی 8% گفته شده است. به این ترتیب می توان در سال 2006 محتوای تولیدات ناخالص اجتماعی کشور را 23.2 میلیارد دلار امریکایی خواند. به منظور مقایسه این تولید ناخالص اجتماعی داخلی با کشورهای همسایه افغانستان، باید گفت که تولیدات ناخالص اجتماعی پاکستان 385 میلیارد دلار و از ازبکستان 53 میلیارد دلار گفته شده است.

کشور پهناور افغانستان با وسعت 647.5 هزار کیلومتر مربع، با منابع طبیعی نسبتاً فراوان مانند گاز، نفت، ذغال سنگ، مس، آهن، سنگهای قیمتی و با نیروی کار 15 میلیونی - با توجه به جمعیت 25 میلیونی -، از امکانات خوبی برای توسعه و انکشاف اقتصادی و اجتماعی برخوردار است. اما نظر به عدم استفاده مناسب و درخور نیازمندیهای باشندگان این سر زمین، افغانستان در شمار کشورهای فقیر، عقب مانده، جنگزده، و محروم از انکشاف و رشد اقتصادی و اجتماعی، محسوب می گردد.

- وظیفه اساسی سیاست اقتصادی در این نکته خلاصه شده می تواند که از امکانات دست داشته - و لو محدود- به نفع اکثریت مردم و جامعه رفاه همگانی، استفاده اعظمی گردد.

با در نظر داشت تجارب تلخ تاریخی - به ویژه در سه دهه اخیر - که در آن فرهنگ تخریب زیربنای اقتصادی، آسیب رسانی روابط اجتماعی و خدشه دار نمودن پیوندهای خانوادهء بزرگ حکمفرما بوده است، توسعه سالم اقتصادی و اجتماعی در حال حاضر از یکسو با فرصتهای مناسب تاریخی توأم بوده، لکن از سوی دیگر با چالشها و موانع بحث انگیز سیاسی، مشکلات جنجال پرور اجتماعی، موانع و مشکل تراشی اقتصادی رو برو می باشد. در شرایط کنونی؛ افغانستانی که به تل خاک مبدل شده است، در عین زمان به یک برگ سفید کاغذ شباهت دارد که می توان با استفاده از تجارب کشورهای پیرامونی و احتراز از اشتباهات تاریخی ای که خود افغانستان در ساحه رشد و توسعه اقتصادی مرتکب شده است، برای نوشتن یک بدیل اقتصادی از آن استفاده نمود. و در فرجام ساختار نوسازی افغانستان را بنیاد گذاری نمود. در بدو امر دیده می شود که افغانستان با کثافت جمعیت 38 نفر در هر کیلو متر مربع و با جمعیت سنی ای که در حدود 50% آنان پائین تر از 18 سال می

باشند؛ از امکانات خوب نیروی کار بدون معضله تکاثف جمعیت برخوردار می باشد. جنگهای متواتر در گذشته و مهاجرت‌های اجباری به کشورهای دور و نزدیک منجر به آن گردیده است که مردم افغانستان دیگر کمتر "درون‌گرا" بوده و قسماً آراسته به فهم تخنیک و در نتیجه پذیرش ذهنیت نوآوری گردند.

تجارب تاریخی موجب آن گردیده است که نه تنها روشنفکر افغان از "تک خطی سیاسی" عدول نماید، بلکه تاجر افغان نیز شیوه جدید سرمایه گذاری را فرا گرفته است. حتا دیگر خانمی که از دیار مهاجرت در ایران و پاکستان برگشته است؛ به جای استفاده از هیزم برای پخت و پز، به استفاده از نفت و گاز برای این منظور عادت کرده است.

در افغانستان، در مقایسه با سایر عوامل تولید مانند نیروی کار و امکانات طبیعی، سرمایه به مثابه عامل سومی در یک تنگنای خاصی قرار گرفته است. از یک طرف سرمایه های "خداداد" دوران جهاد و قسماً درآمدهای پولهای سیاه از ناحیه قاچاق مواد مخدر، به شکل افراطی آن در بخش تعمیرات به کار رفته و به نمایش گذاشته می شوند، و قیمت‌های ساختمان‌های رهائشی، مغازه ها و کاروانسراها را در شهرهای بزرگ به شکل سرسام آوری افزایش می دهند؛ و از سوی دیگر ذهنیت سرمایه گذاری در تمایل کلی خویش کوتاه بین، تجاری و توام با پذیرش کمترین خطر می گرد.

با وجود این تنگنا می توان با فراهم ساختن زمینه های مناسب اقتصادی، سیاسی و حقوقی، از همین امکانات محدود درون کشور، با جلب سرمایه گذاری خارجی در چهارچوب طرح لوایح حقوقی برای حقوق کارگر، حراست از محیط زیست، مالیات عادلانه، روند بازسازی کشور را با طرح برنامه های مشخصی در جهت تامین "رشد متوازن" و "عدالت سمتی" سرعت بخشید.

خود کفایی "سبد مواد غذایی" و تولید صنعتی برای تعویض واردات

با وجودی که حدود 12% زمینهای افغانستان قابل زراعت می باشند، زمینهای قابل آبیاری و در نتیجه قابل استفاده زراعتی 23 هزار کیلومترمربع گفته می شود. به این ترتیب امکانات وافر توسعه زمینهای زراعتی آبی دایمی وجود دارد. از سوی دیگر با در نظر داشت اینکه 80% نیروی کار کشور در بخش زراعت مصروف بوده لکن سهم زراعت در تولیدات ناخالص داخلی افغانستان به 38% می رسد؛ بی درنگ می توان از پائین بودن مولدیت زراعت سخن به میان آورد. در این جا نیز امکانات فراوانی برای بلند بردن مولدیت نیروی بخش زراعتی دیده می شود.

از آنجایی که تا هنوز محصولات زراعتی افغانستان جزء تولیدات جهانی نگردیده اند، بخش زراعت این کشور نیز از تاثیر مستقیم سیاستهای نیولبرالیسم، به ویژه "قانون زدایی" و "سیاست درهای باز" مصئون دیده می شود. تجارب کشورهای مشابه افغانستان از جمله کشور های فلی پین، تایلند و بولیویا بیانگر این نکته اند که همزمان با افزایش تولیدات زراعتی برای صادرات، دامنه فقر و فاقگی در این کشورها گسترده تر گردیده است. بنابر این افزایش تولیدات زراعتی نیاپستی در راستای افزایش صادرات، بلکه بیشتر در جهت مرفوع ساختن احتیاجات مواد غذایی درون کشور باشد. در این ارتباط قبل از همه باید، به پیروی از عادات غذایی مردم کشور؛ "سبد مواد غذایی" – متشکل از مواد غذایی اساسی زراعتی – ترتیب و با تکامل اوضاع آن را تغییر و توسعه داد.

با وجود اولویت قابل شدن به بخش زراعت؛ این مفکوره نیاپست حاکم گردد که بخشهای صادرات عنعنه ای مانند قره قل، قالین، میوه های خشک و غیره بکلی از نظر انداخته شوند.

زراعت افغانستان نیاز به اعمار دستگاه های آبرسانی، ترویج تخمهای اصلاح شده و مقاوم در برابر امراض نباتی دارد (در این جا مراد تخمهای مسخ شده ژنیتیکی نمی باشد). سیاست دراز مدت زراعتی می بایست از "تک محصولی زراعتی" و زراعت فقط متمرکز به صادرات جلوگیری نموده

و در جهت تولید مواد غذایی برای رفع نیازمندیهای درونی کشور تلاش ورزد. در این صورت، از یک طرف از وابستگی صادراتی به مواد زراعتی و همزمان با آن از وابستگی به نوسانهای قیمت مواد خام در سطح جهانی - به ضرر کشورهای "جهان سوم" - رهایی یافته، و از جانب دیگر احتیاج به وارد نمودن مواد غذایی کمتر می گردد.

کشورهای پیرامونی ای مانند افغانستان نیز می توانند دست به پیاده کردن سیاستهای حمایتی گمرکی بزنند. از جمله می توان به تولید گندم به مثابه غذای اصلی مردم افغانستان اشارت نمود. همین اکنون تولید گندم در افغانستان بنابر وارد نمودن آن به قیمت نازل - چه به شکل تحفه و یا خریداری تجارتي - با مشکل بزرگی مواجه بوده، و اکثریت دهقانان افغانستان با عرضه گندم به بازار نمی توانند قیمت تمام شدش را به دست آورند. در همین جاست که با توجه به توزیع مجانی گندم برای تهی دستان شهرنشین، باید امکانات مناسب و درازمدت جستجو گردد.

از سوی دیگر باید با طرح لوایح و قوانین، حقوق کارگران چه در سطح مزد روزانه و چه در بخشهایی مانند تعداد ساعات کار، بیمه های اجتماعی و صحتی، مسئله تقاعد و امثال آنها، به خاطر تطبیق یک دموکراسی مشارکتی، مورد تصمیم گیریهای دقیق و عملی قرار گیرد.

هر چند سیاست اقتصادی و به ویژه سیاست صنعتی افغانستان در بخشهای گمرکهای حمایتی، با کشورهای همسایه و سازمانهای بین المللی پرنفوذ با مشکلات دست و پنجه نرم هم نماید، لکن در بخش ایجاد چهارچوبهای حقوقی برای روابط کارفرما و کارگر، از حمایت سازمانهای جهانی، از جمله سازمان بین المللی کار ILO برخوردار می باشد.

در شرایط موجود در بخش صنایع سبک دیگر بدیلی دیده نمی شود مگر اینکه تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی داخلی، آهسته آهسته جایگزین تولیدات وارداتی گردیده و در نهایت تلاش به خرج داده شود تا بیشترین ارزش اضافی در خود کشور تولید شده و به روند تولید مجدد ادغام گردد. از همین جاست که از طریق سیاست تعویض واردات و تشویق صادرات که منحصر به یک یا چند محصول معین نباشد، از یک سو می توان به احتیاجات اولیه کشور پاسخ گفت، و از سوی دیگر در تعادل بلانس (ترازنامه) تجارت سهم به سزایی قایل گردید.

علاوه بر آن برای تشویق سرمایه گذاران بالقوه، قوانین روشن و ساده و بدون دیوانسالاری زاید، نقش تعیین کننده دارند. اگر سیاست اقتصادی صنعتی افغانستان، از یک سو به تشویق سرمایه داران درونی کشور می پردازد- مثلاً از طریق سیاستهای گمرکهای حمایتی بر محصولات خارجی مشابه - از جانب دیگر باید به دو نکته اساسی دیگر نیز بذل توجه نماید: نخست اینکه، سیاست تشویق صنعتی نیابست منجر به آن گردد که ارزش اضافی بخش زراعتی - مثلاً از طریق سیاست ارزی (اسعاری) - به بخش صنعتی انتقال نموده و در نتیجه بخش زراعت آسیب ببیند؛ و دوم اینکه: روابط کارگر و کارفرما جزء بسیار مهم اقتصاد رفاه اجتماعی می باشد. از آنجایی که در کشور افغانستان نه اتحادیه کارگران (به مفهوم دقیق و کارآمد آن) و نه قوانین معاصر تعیین مزد و معاش برای کارگران وجود دارد، این امر موجب آن می گردد که نیروی کار کشور نه تنها مورد بزرگترین بهره کشی قرار گیرد، بلکه در آخرین تحلیل دولت رفاه اجتماعی یکی از وظایف مرکزی خود را نیز زیر پا می گذارد. از همین جاست که باید زمینه ها و ذهنیت را آماده گردانید تا اتحادیه های صنفی کارگران بطور آگاهانه، مستقل، مشروع و باکفایت از منافع مؤکلان شان دفاع نمایند.

در رابطه با تشویق صنایع داخلی کشور افغانستان؛ نئولیبرالیسم هنوز هم پیچیده تر عمل می نماید، و پیوند دادن بخشهای مختلف عرضه و تقاضا با هم در چهارچوب یک سیاست اقتصادی مناسب، با موانع گوناگون مالی، روانی، حقوقی، و اداری رو برو دیده می شود:

قبل از همه سرمایه دار افغان با وجود همه دگرگونیهای فکر اقتصادی اش، مانند گذشته دارای ذهنیت بهره برداری زود ثمر از سرمایه خویش می باشد. از همین رو با کاردانی اندکی دست به تجارت زده و حتا از ابتدا، قبل از آنکه کالایی را به خارج فرمایش دهد، هزینه و درآمد خود را سنجش می کند. اما سرمایه گذاری در بخش صنایع سبک ایجاب فهم اقتصادی بیشتر را نموده، نیاز به معلومات بیشتری احساس شده، و اطلاعات دقیق در مورد تعیین قیمت‌های مواد خام، سطح مزد و معاش، و وجایب مالی در قبال حکومت را ایجاب می نماید. در همین جاست که باید حکومت قدمهای مشخص روشنگرانه برداشته برای سرمایه دارانی که بالقوه آماده سرمایه گذاری در بخش صنایع سبک اند؛ همایشهای دقیق جهت تهیه آمار و ارقام ترتیب نماید.

افغانستان امروز در فرآیند "صلح دموکراتیک"، تازه نخستین مرحله گذار از جامعه "جنگزده" را پشت سر گذاشته است. این مرحله گذار موسوم به "دوره انتقالی" به اساس توافقات بن در 22 دسمبر سال 2001 میلادی آغاز گردید و با انتخابات ولسی جرگه و شوراهای ولایتی در 28 سپتمبر 2005 پایان یافت.

پر واضح است که گامهای نخستین "صلح دموکراتیک" با دشواریهای سیاسی، نا بسامانیهای ساختاری، ذهنیتهای عقبگرا، و خطوط سیاسی بحث انگیز مواجه بوده اند.

دور دوم "صلح دموکراتیک"، که از لحاظ زمانی مبدأ آن به آغاز سال 2006 میلادی برمی گردد، با خطرات هنوز هم بزرگتر سیاسی، چالشهای زور آزمایی بازیگران سیاسی، و مشکلات ناشی از میراث زد و خورد های مسلحانه دوران جنگ، دست و پنجه نرم خواهد کرد.

افغانستان تا دور دوم "صلح دموکراتیک" راه پرپیچ و دشواری را پیموده است. پایه های فکری، مادی و سیاسی دور "صلح دموکراتیک" هنوز هم از استحکام کافی برخوردار نبوده، و خطرات ناشی از نیروهای بازدارنده می توانند این فرصت تاریخی را به شکست نسبی مواجه سازند.

پر واضح است که از یکسو منابع و امکانات درونی افغانستان به حیث یک کشور جهان سومی، در راه پیروز شدن بر "فقر جامعه" و "ساختارهای پرخاشگر" بسیار ناچیز بوده، و از سوی دیگر تحول نظام فکری که جامعه افغانی را به سوی "بیرون نگری" و پذیرش ارزشهای سالم جهانی سوق داده، اندوخته با ارزشی پنداشته شده، و می توان با خطوط اصولی جهانی در راه بازسازی ملی قدمهای استوار برداشت.

گفتمان "عدالت ملی" و "عدالت اجتماعی" که قسماً ناشی از عدم امکانات خدمات اجتماعی مطرح می گردد، به ویژه در بعد عملی با مشکلات، پیشداوریها و عصبیتها رو برو می باشد. لاکن در چهارچوب سیاستهای خدمات اجتماعی، و در پیوند با ستراتیژی انکشاف ملی می توان از بکاربرد میکانیزمی استفاده کرد، که در تاثیرپذیری خود در همسویی با اهداف "عدالت ملی" و "عدالت اجتماعی" قرار داشته باشد.

عدم توازن انکشاف اقتصادی - اجتماعی را میتوان به حیث نمونه با مثالهای تعداد دواخانه ها و دوکتوران طبی ترسیم نمود: مطابق به ارقام رسمی دولت اسلامی افغانستان، در سال 2002 میلادی از جمله 7213 دواخانه دولتی و شخصی، 1952 تای آنها در ولایت کابل قرار داشته، و از جمله 2515 داکتر طب، 1348 نفر آنها در کابل اجرای وظیفه می نمایند. اگر به مثال عدم توازن تسهیلات طبی و حضور داکتران توجه نمائیم، بیش از نیم داکتران در پایتخت کشور و نصف دیگر دوکتوران در 33 ولایت دیگر خدمت می نمایند. هر گاه این موضوع با در نظر داشت کیفیت طبی و کفایت داکتران دیده شود، وضع هنوز هم بیشتر به نفع پایتخت کشور خاتمه می یابد.

برای جلوگیری از عدم توازن سمتی، عجلتاً در بخشهای صحتی، تعلیم و تربیه، بهداشت طفل و مادر و امثال آن، که دولت به تاسی از سیاستهای اجتماعی خویش نقش مهمی بازی می نماید، میتوان "ماتریکس ملی خدمات اجتماعی" را به نحوی مطرح نموده و عملی ساخت که از یک طرف توازن و انکشاف متعادل بین نقاط مختلف کشور به میان آمده و از جانب دیگر شکاف روز افزون بین کابل بحیث پایتخت کشور و ولایات دیگر کمتر گردد.

در نتیجه می توان از این طریق از پیامدهای ناسازگار انکشاف نامتوازن، به ویژه تشکیل ناحیه های حاشیه ای برای بینوایان، و تجمع روشنفکران در پایتخت و رقابتهای تخریبکارانه آنها تا حدودی جلوگیری نمود.

کشورها و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس لندن مورخ 31 جنوری - اول فبروری 2006 و عده کردند تا در پنج سال آینده در حدود 10.5 میلیارد دالر امریکایی برای بازسازی افغانستان در اختیار این کشور بگذارند. در اینجا باید افزود که فقط 80% این پولها تعهدات تازه بوده، و 20% دیگر بر تعهدات گذشته جهان در قبال افغانستان بنا یافته است. در این صورت، با در نظر داشت این نکته که در حدود 75% پولها از طریق سازمانهای غیردولتی - "ان.جی.او" ها به افغانستان سرازیر می شوند، در نتیجه از مجموع ده و نیم میلیارد دالر، در واقعیت امر 2.5 میلیارد دالر، آنهم در مدت 5 سال - سالانه 500 ملیون دالر - مستقیماً به افغانستان داده خواهد شد.

در این جا دیده می شود که نظر به محدودیتهای مالی امکانات پیاده کردن اهداف مورد نظر با مشکلات بزرگی رو برو دیده می شوند. بهر ترتیب از یکسو ضرورت اشد به کم ساختن سهم "ان.جی.او" ها دیده شده، از سوی دیگر، این منابع محدود هر چه بیشتر و مولد تر مورد استفاده قرار گیرند، برای ثبات سیاسی کشور بیشتر مفید تمام خواهند شد.

قابل یاد آوری است که افغانستان در "اهداف انکشافی هزاره" - همان طوری که قبلاً تذکر رفت، تعهد می نماید تا با پیاده کردن یک سری از اهداف، سطح زندگی و کیفیت زندگی مردمان خود را بهتر سازد. لاکن جالب این است که پس از گذشت چهار سال، هنوز هم افغانستان فاقد یک طرح بازسازی گسترده و همه جانبه می باشد. در اینجا منظور طرح بازسازی ای است که در آن روابط سکتوری (بخشها)، خدمات اجتماعی، نیازهای اولیه، و احتیاجات فرهنگی مردم، در یک پیوند ارگانیک و پویا قرار داده شوند. در غیر آن سرهم بندی اهداف، و لو آنکه عالی و پسندیده هم باشند، در آخرین تحلیل مانند پلانهای پنج ساله سده بیستم افغانستان خواهند بود، که با وجود نکات کار آمد زیربنایی، فاقد پیوندهای ضروری انکشاف اقتصادی بودند.

تحت شرایط رقتبار حاکم، افغانستان نیازمند طرح ستراتیژی ای است که دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گسترده بوده و با تفاوتهای زمانی از یک طرف جوابگوی نیازمندیهای عاجل مردم باشد و از سوی دیگر وسایل و امکانات مالی موجود را طوری به کار بندد، که امکان گذار از فقر همگانی به سوی مرفوع ساختن حوایج اولیه توسط کار مولد و بهره برداری مناسب و منصفانه از روند تولید میسر گردد.

7-5 تعلیم و تربیت و توسعه:

تعلیم و تربیت عامل اولیه برای گذار به یک توسعه پایدار است. تعلیم و تربیت قابلیتهای مردم را برای به حقیقت پیوستن خیالات و آرمانهای شان نسبت به جامعه می افزاید. تعلیم و تربیت نه تنها مهارتهای علمی و فنی را فراهم می آورد بلکه همچنان انگیزه، حقانیت و حمایت برای ترغیب و تطبیق آنها را نیز مهیا می گرداند. از اینرو نیاز بدان می باشد تا از طریق تعلیم و تربیت، ارزشها،

رفتارها و سبک زندگی را پرورش دهیم که لازمه یک آینده پایدار می باشند. تعلیم و تربیت در جهت یک توسعه پایدار عبارت است از یک روند آموختن برای تصمیم گرفتن در مورد اقتصاد، محیط زیست و تساوی همه جماعات انسانی از یک دید درازمدت. ایجاد ظرفیت برای چنین طرز فکر معطوف به آینده وظیفه کلیدی تعلیم و تربیت می باشد. چنین طرز فکری ناگزیر ابعاد جهانی دارد و رسیدن به آن مستلزم شناسایی چالشها، مسؤلیت دستجمعی و مشارکت سازنده، عمل قاطعانه و تقسیم ناپذیر بودن کرامت انسانی می باشد. تعلیم و تربیت بر این اساس جهت آموختن برای دانستن، آموختن برای زیست باهمی، آموختن برای عمل کردن و آموختن برای زیستن و بقا می باشد.

آموختن مبتنی بر توسعه پایدار دربرگیرنده چندین قلمرو بزرگ می باشد. این قلمروها عبارت اند از: تقویت و اصلاح تعلیم و تربیت اساسی، تجدید جهت گیری در همه برنامه های آموزشی موجود در همه سطوح تا بتوانند با اهداف توسعه پایدار هماهنگ گردند، به وجود آوردن آگاهی و تفاهم همگانی در مورد پایدار بودن توسعه، فراهم آوردن کار آموزی و تسری آن به تحصیلات عالی. بنابر این کیفیت آموزش در صدر برنامه ریزی قرار می گیرد. برای همه کشورهای جهان و به ویژه افغانستان که هنوز گامهای اولیه را در راه بازسازی تعلیم و تربیت بر می بردارد، توجه به کیفیت تعلیم و تربیت از اولویت بزرگی برخوردار است و اشتباه جبران ناپذیر خواهد بود هرگاه با خود فریبی گفته شود که نخست تعلیم و تربیت و لو ناقص آغاز گردد و بعداً به کیفیت آن پرداخته شود، چه هم اکنون می توان و باید دسترسی به تعلیم و تربیت را با کیفیت مطلوب همراه ساخت. کیفیت چنین تعلیم و تربیتی دارای مشخصات اساسی می باشد که باید در همه نصابهای تعلیمی در نظر گرفته شوند. مشخصات این کیفیت تعلیم و تربیت عبارت اند از:

- تعلیم و تربیت یک حق بشری است، بنابر این باید همه حقوق بشری را حمایت بکند.
- تعلیم و تربیت برای همه باید بر چهار رکن استوار باشد. این ارکان عبارت اند از: آموختن برای دانستن، آموختن برای عمل کردن، آموختن برای زیست باهمی و آموختن برای بقا و زیستن.
- این تعلیم و تربیت باید ظرفیتهایی را نزد انسان جهت ایفای نقشش به مثابه فرد، به مثابه عضو خانواده، به مثابه عضو جامعه و به مثابه شهروند جهان ایجاد بکند.
- این تعلیم و تربیت باید از آرمانهای یک جهان پایدار، یک جهان عادلانه، یک جهان مبتنی بر برابری، و یک جهان صلح آمیز که در آن هر انسان به حفاظت از محیط زیست توجه نموده و انصاف در بهره برداری از منابع طبیعی و محیط زیست را رعایت بکند، حمایت نموده و آن آرمانها را ترویج بکند.
- این تعلیم و تربیت باید بافت اصلی اجتماعی، اقتصادی، و محیط زیستی افغانستان را در نظر گرفته و نصاب تعلیمی و برنامه آموزشی را به ترتیبی تدوین نماید که این شرایط بالخاصه را بازتاب دهد. کیفیت این تعلیم و تربیت باید با اوضاع افغانستان منطبق و با فرهنگ جامعه ما متناسب باشد.
- این تعلیم و تربیت باید از گذشته و تاریخ افغانستان، دانشهای عنعنوی این کشور معلومات داده، متناسب به روزگار ما باشد و برای آینده آماده بسازد.
- این تعلیم و تربیت باید دانش، مهارتهای زندگی، دورنمای آینده، رفتارها و ارزشها را به وجود آورد.
- این تعلیم و تربیت باید وسایلی را برای تبدیل جوامع موجود به جوامع بسیار پایدارتر مهیا گرداند.

وقتیکه از تعلیم و تربیت سخن به میان آورده می شود؛ همه نهادهای لازم که از کودکتان آغاز شده و تا مکاتب ابتدایی، متوسطه، ثانوی (اختصاصی و حرفوی)، و انواع مختلف موسسات تحصیلات عالی را در بر می گیرد مطرح بحث می باشد.

نقش انکار ناپذیر علوم و فنون مدرن در جان یافتن توسعه و اهمیت موسسات تحصیلات عالی در انتقال و ترویج آن به معنای آن نیست که باید اولویت را به راس هرم تعلیم و تربیت یعنی دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی قایل شد.

- نیازهای توسعه انسانمدار، پایدار و حامی محیط زیست ایجاب می نماید تا همزمان با تعمیم تعلیم و تربیت اساسی و اجباری تا صنف دوازدهم به نوسازی نصاب تعلیمی مطابق به نیازهای توسعه در افغانستان و همسو با دستاوردهای علوم و فنون معاصر اقدام گردد. نیازهای توسعه ایجاب می نماید تا یک تجدید نظر کلی و تعیین جهت جدید در کیفیت تعلیم و تربیت کشور به وجود آید. از اینرو تکیه بر ایجاد مهارت برای یک طرز تفکر انتقادی، مهارت برای سازماندهی و تفسیر داده ها و اطلاعات، مهارت جهت فرموله نمودن سوالها، قابلیت تحلیل مسائل و معضلاتی که جامعه با آن رو برو است، گزینش سبک زندگی ای که منابع طبیعی را به هدر ندهد و تکیه بر انصاف و عدالت با هموعان باید درونمایه این کیفیت جدید باشند.

- با توجه به سطح نازل سواد در کشور (مردان 51% و زنان 21%) و با در نظر داشت اینکه بخش اعظم جمعیت فعال کشور نسل جوانی می باشند که از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند، و در همسویی با اقتضات توسعه که به نیروی کار فنی به طور روز افزونی نیازمند می باشد، باید برنامه ملی سواد آموزی حیاتی هرچه زودتر و جدی تر در دست تدوین و اجرا قرارگیرد.

- با درک این حقیقت که 70% جمعیت افغانستان در روستاها زندگی می کنند و آهنگ ترویج انواع مختلف تعلیم و تربیت در روستاها نازلتر از شهرهاست و فقر و روستایی بودن از همدیگر جدایی ناپذیر شده اند، تمرکز به تعلیم و تربیت در روستاها باید جزء اصلی هر برنامه توسعه ای باشد. در این راستا تعلیم و تربیت فنی و کارآموزی نقش اساسی ای در بهبود وضع خانواده ها و جماعات روستایی بر جامی گذارد. آموزش حرفه ها موجب تنوع در مشاغل اقتصاد روستایی می گردد، بر ارزش تولیدات زراعتی می افزاید، سود آوری حرفه های عنعنوی و صنایع دستی را بیشتر می سازد و با رساندن تعلیم و تربیت به دهات راه های موثری جهت ارتباط گیری انسانها به وجود می آورد. بنابر این به منظور ایجاد قوای بشری توانا و کارآمد، ایجاد کار و مشغله در اقتصاد روستایی و روی دست گرفتن پروژه های توسعه ای که تامین معیشت در روستاها را به صورت خلاق و پایدار تامین بکند، لازم است تا به توسعه آموزشهای حرفه ای در روستا ارجحیت قایل شد.

- تربیت و آموزش پیش از مکتب باید در سه و نیم سالگی آغازگردد. لازم است تا از همین حالا برنامه ای روی دست گرفته شود که موسسات دولتی، مقامات شاروالیها، گروه ها و جماعات محلی و خانواده ها، برای فراهم ساختن وسایل و پرسونل این نهاد اساسی اقدام ورزند.

- تعلیم و تربیت در مکاتب ابتدایی سنگ بنای شخصیت انسانها را می سازد. بنابر این جهت آماده ساختن نوباوگان کشور برای پاسخگویی به چالشهای عصر ما باید، در پهلوی آموختن موضوعات دینی و اخلاقی، بخش اعظم ساعات درسی را به آموختن زبان که قدرت درک انسانها را از تجارب غیر مستقیم و میراثهای بشری مکتوب تقویت می کند، ریاضیات که ستون اصلی علوم معاصر می باشد، ورزش و تربیت بدنی که انسانهای سالم می پرورد، و هنر و فرهنگ که ذوق بدیع می آفریند اختصاص داد. عشق به میهن، ایجاد حس از خودگذری، یگانگی با هموطنان، دوستی انسانها، احترام متقابل، کار تیمی و پروژه های سازنده باید در اشکال مختلف جزء نصاب تعلیمی این دوران باشند.

شتاب درنگ ناپذیر دانش بشری از یکسو و محدودیت دسترسی به زبانهای داخلی به چنین منابعی از جانب دیگر، ایجاب می نمایند تا آموختن یک زبان علمی خارجی از همان مکتب ابتدایی آغاز گردد.

- تعلیم و تربیت متوسطه و ثانوی باید دقیقاً در جهت تربیت نیروی کار حرفه ای و تخصصی نشانه گیری نمایند. باید هر چه زودتر به تناسب ناموزون موجود به رشته های فیلوساینس و مکاتب حرفه ای پایان داده شود. باید هرچه زودتر به تاسیس مکاتب حرفه ای مانند دارلمعلمینها، رشته های مختلف تکنالوژی، زراعتی و صحرایی اقدام گردد. باید ترتیباتی به وجود آید که برخی از رشته های فنی و مضامین علوم مثبت در مکاتب ثانوی به یکی از زبانهای علمی جهان تدریس شوند.

- توسعه و بازسازی معارف افغانستان بدون معلمان و آموزگاران باکفایت به نتیجه مطلوب نمی رسد. در پهلوی احیای دوباره مقام شامخ معلم در جامعه افغانستان و تامین معیشت این عنصر اصلی در تعلیم و تربیت و ایجاد و توسعه مکاتب دارلمعلمین ثانوی و عالی، عجلتاً باید از طریق کورسهای درون خدمت جهت ارتقای سطح معلومات معلمان و استفاده از رسانه سمعی و بصری آموزشی برای این منظور استفاده اعظمی صورت گیرد.

- دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی افغانستان که می بایست به عامل بلاواسطه دستاوردها و علوم و فنون مدرن تبدیل شوند؛ در طول سی سال جنگ ضربات کاری ای خورده اند. در پهلوی گزینش رشته های تدریسی ای که باید مطابق به نیازهای افغانستان باشند، نصاب، شیوه ها و اهداف تدریسی، باید از بستر رختناک گذشته بیرون آورده شده و روزآمد گردند. انتخاب محصلان باید با دقت فراوان و بر حسب شایستگی صورت گیرد. عجلتاً در پهلوی استفاده از پروفیسوران مهمان خارجی و شهروندان دانشگاهی مهاجر افغانی در کشورهای پیشرفته، باید پرورش یک کادر تدریسی جوان و با صلاحیت را در صدر برنامه ها قرار داد. اعمار ساختمانهای مناسب، آماده ساختن تجهیزات و وسایل تحقیقاتی، ایجاد کتابخانه ها برای دانشگاه ها و موسسات عالی تحصیلی آن سرمایه گذاری مفیدی است که هرگز به هدر نمی رود. دانستن یک زبان علمی جهانی باید شرط فراغت از یک دانشکده باشد تا زمینه ای برای کسب مدارج عالیتر علمی گردد. برای آنکه استفاده از منابع علمی معاصر هر چه بیشتر مستقیم باشد، باید در برخی از موسسات عالی تحصیلی و دانشکده ها تدریس از همین اکنون به یک زبان علمی جهانی صورت گیرد. دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی که با تحقیقات، کشفیات، نوآوریها و پروژه های شان از ارکان عمده توسعه می باشند، نیاز حیاتی به آزادیهای اکادمیک دارند. بنابر این لازم است که آزادیهای اکادمیک قانوناً از هر گونه مداخله غیر اکادمیک مصون باشند.

5-8 فرهنگ و توسعه:

در یک جامعه چند فرهنگی مانند افغانستان، فرهنگ دلالت به طرز برخورد یک انسان با انسان دیگر، با دیگر زنده جانها و اشیا می کند. فرهنگ همچنان به جهان بینی و سنتهای دینی مردم، نهادها، داشته های مادی، فکری، و هنری ایشان چه به صورت شفاهی و چه به صورت مکتوب و تجسمی، تعلق می گیرد که در طول هزاران و صدها سال شکل گرفته اند. فرهنگ شکل تمایز بخشی است که سازمان مادی و اجتماعی زندگی را بیان می کند. فرهنگ طرز ساختن و شکل دهی روابط یک گروه اجتماعی است؛ اما در عین زمان فرهنگ طرز تجربه کردن، درک و تفسیر آنها نیز می باشد.

افغانستان در آغاز مرحله ای قرار دارد که باید با سلطه جنگ افروزی، ویرانی و نفاق وداع گوید. در چنین برهه ای از تاریخ که پیشینه سی ساله جامعه بدون دولت و تشنت فرهنگی مطرح هست، نقش ممتاز توسعه فرهنگی برجسته تر می گردد. ناگفته پیداست که برای هر گامی که از این حالت به سوی صلح پایدار به جلو گذاشته شود، به یک سرمایه اجتماعی که چیز دیگری جزء اعتماد ملی بوده نمی تواند، ضرورت است. این اعتماد ملی فقط به مدد ایجاد یک هویت مشترک ملی که بتواند

یکپارچگی اجتماعی را قوام بخشد، قابل وصول است. چنین هویت ملی ای عبارت از فرهنگ ملی است. حزب ما در عرصه فرهنگی معتقد است که :

- فرهنگ ملی عبارت از مجموعه قواعد، هنجارها و اسلوبها است که بتواند حس تعلق به یک ملت را بازتاب داده و مفهوم و محتوای ملت را اعتلا بخشد. در حالی که مفهوم عام فرهنگ می تواند، مرزهای یک کشور معین را عبور بکند، فرهنگ ملی لزوماً به یک قلمرو مشخص کشوری که دارای دولت و حق حاکمیت ملی است محدود می شود. هر چند در یک کشور فرهنگهای قومی و گروهی متعددی وجود می داشته باشند، فرهنگ ملی به معنای گزینش یکی از این فرهنگها برای همه نیست.

- هویت یا فرهنگ ملی عبارت از تصویری است که انسانهای یک کشور تعلق شان را نسبت به آن کشور و ملت به نمایش می گذارند. چنین تصویری نه غلط و واهی است و نه هم با یک چشم بهم زدن به وجود می آید. ستون اصلی استحکام هویت ملی عبارت از اعتمادی است که جماعات مختلف فرهنگی به دولت حاکم در کشور ابراز داشته و آنرا بهترین حامی حقوق و آزادیهای شان در جهان بشناسند.

- پایگاه اصلی فرهنگ ملی سرزمین مشترک است. مردم افغانستان در دفاع از سرزمین مشترک شان در جهان شهره می باشند. سنت افتخار آمیز وطن دوستی و ایثار در راه حراست از مرزها و استقلال کشور را می توان با درک متعالی از هویت ملی غنای بیشتری بخشید.

- علی العموم انسانها در انتخاب کشورشان کمتر مخیر می باشند. در بیشترین موارد انسانها در کشوری زاده می شوند و در یک روند پیچیده اجتماعی شدن از طریق خانواده و جامعه صاحب فرهنگهای خاصی می گردند. مرزهای فرهنگها هرگز نفوذ ناپذیر نبوده اند و داد و ستد آشکار و نامکشوف بین فرهنگها همیشه وجود داشته اند. با گسترش جهانی رسانه های جدید، این مرزها بیشتر قابل نفوذ گردیده اند. بنابر این انتخاب فرهنگها و افکار گوناگون امر اجتناب ناپذیر می باشند. چهارچوبهای حقوقی و نهادینه شده برای به رسمیت شناختن این تنوع، تضمینهای اجرایی و ترویج فرهنگ روا داری و مدارا در برابر دیگراندیشان می توانند، عوامل مهم قوام بخش هویت ملی و یک پارچگی اجتماعی گردند.

- اسلام دین بیش از 99% مردم افغانستان است. قرآنکریم می فرماید: لا اکره فی الدین قد تبین رشد من الغی- در دین زور و اجبار نیست. درست آنست که راه رشد از راه گمراهی جدا است- چنین آموزه مقدس می تواند سرمشقی برای مدارا بین ادیان و اعتقادات مختلف بوده، و رشد مادی و معنوی و فرهنگ ملی را استحکام بخشد.

- مردم افغانستان به زبانهای مختلفی سخن می گویند. زبان مهمترین ابزار برقراری ارتباط و تفاهم اجتماعی است. زبان یک نهاد اجتماعی بوده و پایه نهاد های اجتماعی و فرهنگی دیگر مانند اقوام را تشکیل می دهد. زبانهای مروج در افغانستان مراحل مختلف توسعه و تکامل شان را می پیمایند. شماری از این زبانها مکتوب بوده و به درجات مختلفی دستاوردهای مدنیت معاصر را در خود حمل می کنند. برخی از این زبانها تا هنوز بصورت شفاهی تکلم می شوند و آثار مکتوبی به میان نیاورده اند.

- مشی عام توسعه در افغانستان مستلزم توسعه همه زبانهای مروج در افغانستان می باشد. توسعه غیر ایدئولوژیک و غیر سیاسی زبانها امر مفید و سازنده است. توسعه زبانها می تواند به دو صورت انجام یابد. یکی توسعه همه زبانها به خاطر اقدام پایه ای در جهت سواد آموزی همگانی، تعلیم و تربیت به زبانهای مادری، شگوف ساختن فرهنگهای مختلف، رسیدن به مراحل بالاتر دانایی، بهره ور شدن از علوم و دانشهای معاصر در خدمت توسعه انسانمدار، پایدار و حامی محیط زیست. چنین توسعه زبانها مطلوب و مثبت است. در نوع دیگر توسعه زبانها؛ هدف کنترل مشارکت مردم در

قدرت و ثروت بوده، با وضع محدودیتهایی در زبان تعلیم و تربیت، رسانه ها و اداره، برخی را مستحق پنداشته و عده دیگری را محروم می گرداند. برخورد به زبان از زاویه قدرت و سلطه هر چند با پابندیهای قانونی همراه باشد، به منازعه و تضعیف هویت و فرهنگ ملی می انجامد.

- همه زبانهای مهم جهانی یک روند طولانی را برای علمی شدن و مدرن گردیدن پیموده اند، زبانهای مکتوب در افغانستان هنوز در آغاز این روند می باشند. زبان یک مجموعه آشفته از الفاظ مختلف نیست که بتوان به دلخواه یکی را در کنار دیگری گذاشت. اصوات، واژه ها، دستور و نحو هر زبان از خود طرح قانونمندی دارند که بی توجهی بدان شالوده زبان را متزلزل می گرداند. از آنجایی که با گسترش مهار ناپذیر مدرنیته، نهادها و دستاوردهای آن در کشور ما سرازیر می شوند، زبانهای مروج نیاز به وضع معادلهای مناسب لفظی برای هر یک آنها دارند، انتخاب این معادلهای باید توسط کارشناسان با صلاحیت هر زبان علیحده باشد نه نهادهای سیاسی و قانونگذاری.

- *زبانهای معیاری در افغانستان در حقیقت گویشهای برگزیده شده غالباً توسط مقامات سیاسی می باشند. برای آنکه سایر گویشها و لهجه های یک زبان احساس محرومیت نکنند؛ باید در مناطق مربوطه وسایلی جهت حفظ و تقویت آنها فراهم گردند.*

- دولت وظیفه دارد تا جهت آموزش به زبان مادری زمینه تدوین الفبا برای زبانهای نامکتوب جماعات قومی افغانستان را فراهم آورد. تا رسیدن به این هدف عجلتاً به نشرات رادیوهای محلی به زبان این جماعات اقدام گردد.

- حزب آزادگان مروج صلح بوده، به تنوع و همزیستی فرهنگها، آزادی اندیشه و بیان و آزادی پس از بیان، آزادی اطلاعات و رسانه ها و قدرت تخیل خلاق در مکاتب مختلف هنری و ادبی متعهد و انسانگرا معتقد بوده، جهت ایجاد یک جامعه شجاع از انتقاد و انتقاد پذیری دفاع نموده و کتابخوانی را نسبت به همه منابع فرهنگی دیگر در رشد ملکات تحلیلی، نقاد و رهگشا، موثر دانسته و از سانسور بیزار است.

- صلح شرط اصلی هر گونه پیشرفت اجتماعی است. رسانه های گروهی نوشتاری، شنیداری و دیداری هر یک به سهم خود می توانند در ایجاد و تحکیم صلح نقش داشته باشند. در گذشته ها برخورد های نظامی نقش تعیین کننده ای در جنگها و منازعات بازی می کردند، امروز اطلاعاتی که توسط رسانه ها عرضه می شوند، همان نقش را در کشورها بر دوش دارند. متأسفانه با خصوصی شدن روز افزون رسانه ها؛ آن رسانه هایی که نشرات جانبدارانه عرضه می کنند، برای مالکان و گردانندگان شان نرخ سود بیشتری را کمایی می کنند؛ اما استقلال رسانه ها دارای اهمیت تعیین کننده ای برای آزادی، دموکراسی و رشد انسانی توأم با کرامت می باشد. شیوه گزارش رسانه ها باید بدون پیشداوری، پرمدارا و آستی طلبانه باشد. رسانه ها باید الفاظ و تصاویری را به کار گیرند که روا داری و تفاهم را تشویق نموده و بر گفتگو و مصالحه تاکید ورزند. لازم است تا رسانه ها بطور هدفمندانه برای کاهش ستیزه ها میان گروه های مختلف فرهنگی، ترس و برگشت وضع بد گذشته اهتمام ورزند. رسانه ها باید به جای اطلاعات ناقص و یک جانبه گزارشهای شان را با تحلیلهای ریشه ای و همه جانبه غنی ساخته و نماینده یک ژورنالیسم قابل اعتماد، پر مسئولیت و اخلاقی گردند تا بدین طریق در ایجاد و تحکیم صلح موثر واقع گردند.

- رسانه های شنیداری و دیداری در گسترش پیامهای توسعه نقش اساسی دارند. در آغاز مرحله آزاد سازیهای مطبوعاتی و رسانه ای، و آنگاه که مردم بیشتر از هر زمان دیگر به احیای روحیه جدیت و فداکاری در راه باسازی کشور جنگزده و ویران شده شان نیاز دارند، مسئولیت رسانه ها در این زمینه صد چندان بیشتر می گردد.

- همزمانی امر الزام آور توسعه با شیوع صنایع فرهنگی غول آسا که بیشتر ضد اطلاعات، اطلاعات دستکاری شده، کالاهای فرهنگی مصرفی رنگارنگ، فرهنگ مصرف و الگوهای اغفال کننده و سرگرمی آفرین در سطح جهانی عرضه نموده، فرهنگ و هنر جامعه را در تنگنای کشنده قرار داده، رخوت فکری و دست نگری اطلاعاتی را در مشتریان دامن می زند. جهت مقابله با این معضله جهانگیر سانسور کردن نه مطلوب است و نه موثر. لازم است تا یک مشی رسانه ای ملی و ترقیخواهانه که مبتنی بر عرضه اطلاعات موثق، برنامه های آگاهی دهنده و سرگرمیهای سالم باشد، تدوین گردد.

- وزارت اطلاعات و فرهنگ، منابع خبرگزاری رسمی، رادیو و تلویزیون ملی، موسسات علمی و آموزشی فقط با انتخاب یک مشی سالم که بر اهمیت صلح، یکپارچگی ملی، بازسازی و توسعه تاکید ورزد، و با بلند بردن کیفیت تولیدات فرهنگی در عرصه های نشر کتاب، سینما، تیاتر و موسیقی چنین مشی را تقویت کنند، می توانند در برابر این چالش ایستادگی نمایند.

- وزارت اطلاعات و فرهنگ باید بودجه لازم را برای حمایت و تشویق نهادهای فرهنگی و فرهنگیان در دسترس داشته و به صورت منظم از طریق جوایز از خلاقیتهای نویسندگان، مترجمان، شاعران، خبرنگاران، گردانندگان برنامه های رادیو و تلویزیون، رسامان و پیکرتراشان، آوازخوانها، موسیقیگران، هنر پیشه های سینما و تیاتر تقدیر نماید.

- وزارت اطلاعات و فرهنگ باید در صدر برنامه هایش ایجاد کتابخانه های عامه در سر تا سر افغانستان را قرار دهد. کتابخوانی باید از دوران طفولیت ترغیب گردد و هر سه ماه از اطفال نمونه ای که بیشترین کتابها را خوانده باشند تشویق به عمل آید و به ایشان جوایز نقدی و مدالهای اعزازی داده شود.

- دولت افغانستان باید با جدیت بکوشد تا آن میراثهای فرهنگی افغانستان را که مورد غارتگری قرار گرفته و به خارج از کشور قاچاق شده اند، دوباره برگرداند. دولت باید برای موزیم ملی افغانستان محل مناسب و مامونی تهیه نموده و در هر ولایت و منطقه افغانستان بر حسب کشفیاتی که از آن حوزه ها صورت گرفته اند، دست به تشکیل موزیمهای منطوقی و احیاناً ولایتی بزند. موزیم ها باید از حالت نسیانخانه ها بیرون آیند و سنت موزیم رفتن باید جزء برنامه اصلی مکاتب گردد. مردم با معرفی اهمیت و جایگاه فرهنگ مادی باستانی و تاریخی کشور از طریق رسانه های دیداری، جهت بازدید از موزیمها تشویق گردند.

9-5 جنسیت و توسعه:

همه انسانها به شکل زن و مرد زاده می شوند و در جریان زندگی شان است که می دانند پسر یا دختر، زن و یا مرد اند. یعنی آنها عناصر رفتاری مرد بودن و زن بودن را فرا می گیرند. جنسیت به مجموعه ای از نقشها و مشخصاتی دلالت می نماید که برای دختر و یا پسر مناسب دانسته می شوند. طرز تلقی از این نقشها و مشخصات نظر به فرهنگها، اقوام، هویتها، نژاد، طبقه و سن و سال فرق می کند. در طول زمان انتظارات جامعه نیز از نقشهای که پسران و یا دختران باید ایفا بکنند تغییر می خورد. جریانهای جهانی و نفوذ اقتصاد و فرهنگ جامعه محلی نیز بر آن تاثیر می گذارند. بحرانهایی مانند جنگ و قحطی نیز می توانند بصورت موقتی و یا دایمی نقش زن و مرد را تغییر بدهند. در دنیای معاصر در بسیاری نقاط جهان، نقش جنسیتی مرد و زن بسیار به سرعت تغییر خورده اند.

بنابر این در حالی که هویت جنسی مسئله ای است که به صورت بیولوژیک تعیین می گردد؛ هویت جنسیتی به صورت بیولوژیک تعیین نمی شود. هویت جنسیتی در جامعه تشکیل می گردد، از اینرو

می تواند تغییر بخورد و تغییر خورده است. در گروه های فرهنگی و اجتماعی مختلف نقشها و مناسبات مبتنی بر جنسیت دایما، با سرعتهای مختلف و طرق گوناگون در حال تغییر خوردن اند. تفاوت های جنسیتی در کشوری مانند افغانستان، مادامی که فقر و بیکاری در شهر و روستا گسترش می یابند، در تعیین مشیهای جا باز می کند.

از آنجایی که اکثریت زنان کشور در روستاها زندگی می کنند؛ توجه به توانمند ساختن زنان روستایی در صدر مسائل توسعه برای ما قرار دارد. تجربه می آموزد که هدف از کمک به زنان در روستا در قدم اول باید خودکفا شدن هر چه بیشتر آنها باشد؛ تا اینکه یک تغییر کیفی را انتظار داشته باشیم. با اینهم مبارزه برای تقویت زنان در روستاها به همین جا پایان نمی یابد و افقهای قابل وصول ذیل را جهت تملک زنان بر محصول کار خودشان در نظر دارد:

- حراست از منابع عایداتی موجود زنان
- از بین بردن تبعیضات حقوقی در قسمت ملکیت و کنترل عواید تولیدی زنان
- تامین دسترسی به کربدتها و تعلیم و تربیت برای زنان
- حمایت از اشکال سازماندهی کار زنان در بیرون از خانه
- تشویق ظرفیتهای برای توانمند شدن سیاسی زنان و سازماندهی آنها

شهرهای افغانستان حدود 30% جمعیت کشور را در خود جا داده اند. شرایط، خواستها و معضلات زنان در شهرها با آنچه در روستاها وجود دارد متفاوت است.

با اینهمه برای بقای جامعه از روی آوردن به توسعه گریز نیست. زنان شهری در هر موقعیتی که قرار داشته باشند فقط به مدد خود آگاهی شان می توانند بر موانع غلبه نموده و به سهم خود در گشودن باب ترقی اجتماعی پیش قدم شوند.

- زنان باید اعتماد به خود و قابلیت های شان را بازیابند. این امر مستلزم آگاهی بر شرایط و نیروهای بالقوه خودشان می باشد. باید ساحات جدیدی برای استخدام زنان به وجود آورده شوند. زنان باید در بخشهای مختلف برای رسیدن به برابری و پیشرفت شان به مثابه گروه های متشکل عمل بکنند.

- سازمانهای رضاکار و رسانه ها باید به زنان در قسمت وضع اقتصادی موجود، امیدواری برای زندگی بهتر و امکانات جهت استخدام معلومات بدهند.

- یک زن باید خودش سهمی را که در انجام دادن کارخانه، پرورش کودک و جامعه دارد باز شناسد. مرد نیز به نقشی که زن در خانه و جامعه دارد آگاه گردد. زن باید به مثابه یک فرد انسانی قبول گردد.

- سازمانهای زنان باید بکوشند نیروی هنگفت و آماده به کار زنان در شهر را از طریق آموختن مهارتهای کاری، حرفه ای بار آورده با ایجاد کودکستانها، بار مسؤولیت کودک را اندکی برای آنها سبک گردانیده و جهت بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی آنها با برنامه های دقیق تلاش ورزند.

- سازمانهای زنان در بخش فعالیتهای اجتماعی شان باید میانجی ای جهت توانمند ساختن توده بیکاران زنان گردند و برای این منظور اطلاعاتی در مورد طرحهای دولتی، تسهیلات بانکی،

تسهیلات سایر سازمانهای رضا کار، امکانات استخدام و کار مستقل و متکی به خود را به آنها برسانند.

- زن به مثابه انسانی که یک طفل سالم و صالح را پرورش بدهد، بزرگترین خدمت را به اجتماع انجام می دهد. از این رو وی به وقت کافی نیاز دارد و مانند مردان نمی تواند به وظیفه اش حاضرشود. جامعه باید به توافق برسد که غیاب طولانی زن به هنگام ولادت و سال اول پرورش کودک موجب از دست دادن شغل و مانع امتیازات و استحقاق نورمال وی نمی گردد.

- تجربه روزمره در محاکم نشان می دهد که با زنان برخورد تبعیض آمیز صورت می گیرد و در بیشتر موارد زنان به دلیل ندانستن حقوق شان و نداشتن وکیل دعوا، بازنده دعاوی می باشند. در چنین مواردی سازمانهای زنان باید در پهلوی آگاه ساختن آنها به حقوق قانونی شان، باید وکلای مدافعی در دسترس داشته باشند که به صورت اختصاصی به دفاع از زنان اشتغال دارند.

- در بسیاری موارد اقدامات فردی نتیجه نمی دهند. این مطلب به صورت خاص در مورد بخشهای ضعیف و زیر ستم جامعه که فاقد امکانات فردی، مهارت و توانایی جهت تکامل شخصی باشد، صادق است. از این رو یک گروه، بسیار موثرتر از یک فرد می باشد. برنامه های زیادی به نفع زنان در افغانستان مطرح می باشند، اما زنان، به ویژه زنان فقیر و بیسواد نمی توانند از آن سود ببرند. نکته مهم درک ضرورت متشکل شدن زنان است. زنانی که متشکل بوده و دستجمعی عمل بکنند می توانند شرایط شان را بهتر گردانند.

5-10 توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی ناظر بر اقداماتی است که ستم و بیعدالتی را به مبارزه می طلبد. از اینرو توسعه اجتماعی عمیقاً متوجه آن است که افراد توانایی، اعتماد و فکر و اندیشه ای را به دست آورند تا وضع خود را تغییر بدهند. این همان چیزی است که از نگاه توسعه اجتماعی به آن توانمند شدن می گویند.

توانمند شدن در کیفیت مشارکت مردم در پروسه هایی که بر زندگی آنها تاثیر می گذارد بیان می گردد. هر چند از نگاه نظری توانمند شدن و مشارکت مردم باید دو روی یک سکه باشند، اما از نگاه عملی بسیاری اموری که مردم در آنها مشارکت می نمایند، حاکی از توانمندی فقرا و بی امتیازان نمی باشد.

نظر اکثریت بر این است که پروژه های توسعه تا زمانی به شکل مشارکتی با مردم تدوین نگردند، کمتر تاثیر بر زندگی آنها داشته و حتی این پروژه نخواهند توانست به اهدافی که تعیین نموده اند برسند. مشارکت مردم ضامن بلند بردن کفایت، موثریت و تامین تداوم پروژه ها می باشد. مراحل مختلف این مشارکت عبارت اند از:

- **اطلاع رسانی:** به مردم در مورد پروژه های توسعه اطلاعات دقیق داده شود و به آنها فهمانده شود که چه تاثیری بر زندگی ایشان دارد، تا آنها تصمیم بگیرند که در مورد این پروژه ها چه اقداماتی نمایند.

- **مشورت:** در موارد کلیدی با مردم مشورت صورت بگیرد تا بدین ترتیب برای مدیران پروژه ها حمایتهای کلیدی از جانب مردم تامین گردد.

- **تصمیم گیری:** مردم باید در تدوین و تطبیق پروژه ها شرکت داشته باشند تا در مراحل مختلف توسعه تاثیر آنها مشهود باشد.

- **ابتکارات عملی:** مردم به جای آنکه به طور فعل پذیر در برابر اقدامات بیرونی واکنش نشان بدهند، باید در ساحات مورد علاقه مشترک، خود را برای اقدامات عملی متشکل سازند.

11-5 مراقبتهای طبی و توسعه:

حزب آزادگان بر این نظر است که در برنامه ریزی صحتی افغانستان خطوط کلی ذیل می توانند بیانگر سمت و سوی درست باشند:

- هیچ استراتژی صحتی ملی نمی تواند، تهداب کار را در یک کشور فقیر مانند افغانستان بر حمایت انجوهای خارجی بگذارد. زیرا انجوها در برابر دونهای ملی و بین المللی شان مسؤول اند. همانطوری که رضا کارانه آمده اند، می توانند بی خبر دادن برونند.

- فقر مجموعی کشور، نحوه برنامه ریزی را در ابعاد متعدد آن تعیین می کند. مادامی که هزینه صحتی یکساله یک افغان 7.4 دالر و از یک کشور کم درآمد و یا دارای درآمد متوسط 34 دالر و تکس یک قلم دواى نسخه مریض یک کشور اروپایی در حالیکه بیمه هم دارد، برابر با هزینه صحتی سالانه یک افغان باشد، می توان شدت فشار را تشخیص نمود. این فقر هم پتانژی ما را به وجود می آورد، هم باید محتوای تدریس طب را رقم بزند و هم کیفیت موسسات و رفتارهای پرسونل طبی ما را تعیین نماید.

- وزارت صحت عامه باید هم در برنامه صحتی ملی، هم در اجراءات روزمره بکوشد، الگوی سازمان صحتی متمرکز در کشور را که منجر به بی عدالتی می گردد هرچه زودتر تغییر بدهد.

- سازماندهی طبی باید از پایین به بالا باشد نه از بالا به پایین. شبکه خدمات صحتی کشور باید تا سطح قریه ها تمدید گردد. تربیت داکتر هزینه گرانی بر می دارد، در کنار داکتر باید در مدارج مختلف معاونان داکتر که زمان کوتاه تری را به کار دارند، تربیت گردند، تا دسترسی به خدمات طبی عام گردد.

- برنامه صحتی ملی باید جهت تمرکززدایی و موثر گردانیدن خدمات طبی خلاقانه از قدمه های پسته قریه، دسپانسری، مرکز صحتی، مرکز حمایت طفل و مادر، شفاخانه ولسوالی، شفاخانه ولایت، شفاخانه منطقه استفاده بکند و هر یک را به فراخور نیاز از لحاظ پرسونل، تجهیزات و سطح مجاز عرضه خدمات طبی خود کفا گرداند. تیمهای سیار می توانند در مواقع عاجل خدمات نجات بخشی عرضه بکنند.

- در برنامه ریزی صحتی کشور فقیری مانند افغانستان، داکتر و پرسونل صحتی نمی توانند همان داکتر و پرسونل اروپایی یا امریکایی باشند. داکتر و پرسونل صحتی، به ویژه داکتر که بر علاوه وظیفه معالجه، مقام اداری و شخصیت ارشاد کننده می باشد، نقش اساسی دارد. در عمل تقسیم وظیفه میان داکتر و معاون بنابر کثرت واقعات مرضی گاهی دشوار و حتا ناممکن می باشد، بنابر این هم در زمان تدریس و هم در جریان کار توجه به قابلیت های عملی معاون نقش تعیین کننده دارد.

- در کشوری مانند افغانستان؛ طب وقایه نسبت به طب معالجوی از اهمیت بیشتری برخوردار است. در پهلوی وقایه و واکسیناسیون در برابر امراض واگیر، تعلیمات صحی به مردم مهمتر است. این تعلیمات برعکس وقایه در برابر امراض واگیر، وظیفه همیشگی همه پرسونل صحی می باشد. بنابر این ترسیم خط مرز دقیق بین طب معالجوی و وقایه دشوار می باشد.
- تجهیز شفاخانه ها با سامان آلات طبی و جراحی مانند خریداری اسلحه گران است. وزارت صحت عامه در برابر هر کمک و هدیه مالی باید این حق را برایش محفوظ نگه دارد تا این تجهیزات را با کیفیت مطلوب به قیمت ارزانتر خریداری بکند.
- وزارت صحت عامه در پهلوی تشویق موسسات دواسازی داخلی و تهیه مایعات نمکی و گلوکوز در افغانستان، باید با وارد کردن ادویه جنزیک موثر و ارزان از شرکتهای معتبر، واردات ادویه پیتنت، گران قیمت و در بسیاری موارد غیر موثر را فقط به اقلام بسیار ضروری محدود سازد.
- در تدریس مضامین طبی در پهلوی اندوختن دانش عمومی حرفوی باید بر پتالوژی خاص افغانستان تاکید بیشتری صورت بگیرد و به کار عملی و اخلاقیات و انضباط طبی اهمیت بیشتر داده شود.

5-12 معیوبان، ناقص الاعضاها و عاجزان و توسعه

حزب آزادگان افغانستان برای کمک و فعال ساختن دوباره این قشر به حاشیه رانده جامعه که بیشترین ایشان هنوز جوان اند، بر این نظر است:

- با حمایت مادی و معنوی قاطع دولت و همکاریهای جامعه مدنی و انجوها؛ سازمانهای ملی معیوبان، ناقص الاعضاها و عاجزان تاسیس گردد تا در پهلوی تشجیع از طریق بر انگیزتن حس همبستگی گروهی در ایشان، معلومات کافی در مورد شمار و نوعیت ناتوانیهای آنها به دست آمده و مراجع مرکزی ای برای پروژه های ادغام مجدد به جامعه و کمک به آنها ایجاد گردند.
- از نگاه طبی برنامه های دولتی در ارتباط با معیوبان، ناقص الاعضاها و معلولان باید طوری ترتیب گردد، که برای آنها هرچه زودتر زمینه های یافتن پروتیزها و دسترسی به فزیوتراپی و آلات و ادوات کمکی مهیا گردد. پرورش پرسونل طبی و فنی برای احیای وظایف اعضای معیوب و ساختن و به کار انداختن اعضای مصنوعی از موادی که در داخل کشور پیدا می شوند از ارجحیت برخوردار است. در تهیه آلات و ادوات از موسسات بین المللی و انجوها می توان کمک خواست.
- دولت باید در بخش تعلیم و تربیت به تاسیس مکاتب خاص کوران، کرها و گنگها اقدام ورزد. در استخدام به موسسات دولتی ترجیحاً یک درصد معین را به معیوبان و ناقص الاعضاها اختصاص بدهد.
- دولت باید برای آموختن مهارتهای متناسب به تواناییها و آرزوهای معیوبان، ناقص الاعضاها و معلولان با حمایت موسسات بین المللی و انجوها دست به تاسیس مراکز آموزشی بزند. هدف در این آموزشها باید پرورش مهارتهایی باشد که خریدار داشته باشند. از این رو لازم است تا از همان آغاز به این قضیه یک برخورد واقع بینانه اقتصادی صورت بگیرد.

- رسانه های گروهی، به ویژه رسانه های دیداری و تولید کنندگان فلمهای داخلی برای تشجیع این قشر جهت ادغام به جامعه و برانگیختن حس یگانگی انسانی با ایشان در انسانهای سالم، باید قاعدتاً در برنامه های شان به این افراد نقشهای آدمهای نورمال را واگذار شوند.

5-13 توسعه و محیط زیست:

حزب آزادگان افغانستان که تعهد به حراست از محیط زیست را یکی از وجوه شاخصه اساسی خود می داند، برای تامین یک توسعه پایدار در افغانستان معتقد است که:

- دولت افغانستان با در نظر داشت اعلام خطری که منابع محیط زیست افغانستان بنابر نرخ بلند افزایش جمعیت کشور دیگر نمی تواند برای بیشتر از یک نسل ادامه یابد، اهتمام به الزامات محیط زیست را از حالت دیپلماتیک و تجملی آن بیرون آورده و از همین حالا برنامه های عملی جدی را جهت توازن در ایکوسیستم افغانستان که غیر از آن هم بسیار شکنند است روی دست گیرد و در جمیع پروژه های خورد و بزرگ مرعی دارد.

- اداره حراست از محیط زیست افغانستان باید کانون کارشناسانه ای گردد که با تدوین نقشه های اختصاصی و جمع آوری ارقام در مورد منابع محیط زیست مدیریت کنترول و مشورت از محیط زیست را در کشور به عهده گیرد. برای این منظور با توجه به وسعت و دامنه اهمیت محیط زیست باید شعبه اختصاصی ای در دانشگاه ها تاسیس گردد تا پرسونل فنی و کارشناس تربیت گردند. دولت افغانستان می تواند با ابراز جدیت در عرصه محیط زیست از حمایتها و مزایایی که در کنوانسیونهای محیط زیست در این باره وجود دارند، مستفید گردد.

- حراست از محیط زیست امر بزرگی است که نه تنها با اوامر دیوانسالارانه بلکه با اقدامات جدی و همه جانبه دولتها هم نمی تواند به تنهایی صورت گیرد. تنها در یک همکاری آگاهانه با مردم کشور است که می توان جلو فاجعه محیطی زیستی را تا اندازه ای گرفت.

- مردم هنگامی می توانند از محیط زیست حراست بکنند که این امر به عادت و فرهنگ آنها مبدل شود. ایجاد چنین فرهنگی هم وظیفه دولت و هم وجبیه جامعه مدنی است. ازینرو تعلیم و تدریس نظری و عملی حراست از محیط زیست باید از کودکتان تا دانشگاه ها به طور اساسی آغاز گردد. بایسته آنست که رسانه های دیداری به جای ترویج آشپزی اروپایی که نیم در صد شهرنشینان متمول از آن مستفید نمی شوند و نمایش "سوپ اوپرا" های هندی نمونه هایی از فاجعه محیطی زیستی را در نقاط مختلف جهان به نمایش گذاشته و مردم را از عواقب شوم آن بیم دهند.

- قرآن کریم حکم صریحی در مورد زیانهای اسراف دارد که می فرماید: کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا (بخورید، بنوشید، اما اسراف نکنید). امامان مساجد و علمای دینی در آستانه فاجعه عظمای محیط زیستی ای که در دو قدمی افغانستان قرار دارد می توانند، این مضمون مقدس را با مصداقهای موجود آن به مردم ارشاد بکنند.

- دولت باید برنامه آبیاری زمینهای زراعتی را با پشتکار و ابتکار تازه از طریق ایجاد سدهای آبی بزرگ و کوچک، احیای کاریزها و ارهتها و جلوگیری از ضیاع آب دریاها روی دست گیرد.

- دولت باید با قاطعیت از قطع درختان در هر جا و به ویژه قطع جنگلات با مجازاتهای سنگین مالی جلوگیری بکند. نهالشانی مجدد در جنگلات باید ترویج گردد. با امراض و آفات درختان مبارزه شود.

- عرضه مواد سوخت بدیل، طرق صرفه جویی در مصرف انرژی، استفاده کمتر از چوب در تعمیرات، نهالستانی و سرسبز ساختن خانه ها، کوچه ها و پارکها، استفاده از برق آبی، بادی و روشنی آفتاب هم جلو برهم خوردن توازن اکوسیستم را می گیرند و هم از لحاظ حفظ الصحه عمومی پاکیزه تر می باشند.

- حل مشکل آب در شهرها از طریق حفرچاه های عمیق یک اقدام عجولانه و خطرناک است. آبهای زیر زمینی منابع پایان ناپذیر نیستند. همین اکنون ظرفیت آبهای زیر زمینی شهر کابل که یکی از غنی ترین مناطق آبهای زیر زمینی کشور است، در صورت استفاده سرانه معیاری در روز از آب، فقط برای یک سال کفاف می دهد.

- حل معضله مواد فاضله در شهرها نیاز به توجه اساسی دارد. بدون ایجاد یک کانالیزاسیون برای فاضل آب شهری، آبهای آشامیدنی چاه ها ملوث می گردند. همین اکنون آب این چاه ها حاوی باکتری های مضره و مواد کیمیاوی زهری می باشند. در 55% آب چاه های کابل باکتریها و مواد کیمیاوی سمی مانند نایترویتها و سلفیتها موجود اند. در هر صد ملی لیتر آب دریای کابل 18-100 باکتری خطرناک وجود دارند.

- صرفه جویی در آب را می توان با نصب میترها و مالیات مترقی ترویج نمود. همین اکنون 60% آب نلها در افغانستان یا به دلیل نقص فنی، یا در اثر باز گذاشتن عمدی و یا سهوی شیردهنها و یا سوء استفاده از آب آشامیدنی برای تنظیف و آبیاری ضایع می شود.

- در جمیع پروژه های عمرانی شهری باید به حفظ و جبران آبهای زیر زمینی توجه شود. حفظ مناطق سبز مانند چمنزارها، آبهای ایستاده در کولها، ایجاد سد های آبی و بند های آبگردان متعدد بر دریاها می توانند کمبود آبهای زیر زمینی را جبران بکنند.

- رشد بی تناسب و سایل نقلیه در شهرها، ترویج جنراتورهای دیزلی و نفتی برای تولید برق که جز فرهنگ خانواده های شهری شده است، استفاده از گاز برای پخت و پز، هوای خانه ها و فضای مجموعی شهر را کثیف و بعضاً غیر قابل زیست ساخته اند. در سالهای اخیر امراض کمتر شایع در گذشته مانند نفس تنگیها، و سرطانهای رنگارنگ شهرنشینان را به کام مرگ می کشند. در شهر کوچک اما پرجمعیت کابل همین اکنون صدها هزار وسیله نقلیه وجود دارند. تنها شمار تاکسیهای شهر به 50000 عراده تخمین می شود. گازات سمی ای که از این جنراتورها و عراده جات در شهر کوچکی چون کابل متصاعد می گردند به طرق مختلفی انسان و نبات را مسموم می سازند. رساندن برق به شهر، ایجاد شاهراه هایی که به دور از مراکز رهائشی مردم شهر را حلقه نمایند، ایجاد ترمینلهایی برای موترهای بار بردار در مناطق معین کنار شهر، ترویج وسایل نقلیه عمومی برقی، می توانند فاجعه را تا حدودی مهار بکنند.

6. ما و حقوق شهروندی به مثابه زیربنای وحدت ملی

6-1 دولت سازی:

ضرورت مبارزه برای استقرار حاکمیت ملی در افغانستان

یک دولت دموکراتیک وظیفه ای جز رفع نیازمندیهای مردم یعنی وسیع ترین اقشار جامعه نمی داشته باشد. استخوانبندی دولت سازی اصولاً و می بایست عبارت از بسیج مستقل سه نوع منابع توسط یک حاکمیت باشد. این منابع عبارت اند از قدرت قهریه، سرمایه و مشروعیت. یعنی حاکمیت با تاسیس و تقویت لازم نهاد های امنیتی نظامی، انحصار قدرت قهریه را در قلمروی که بر آن حکمروایی می کند، به خود اختصاص می دهد. حاکمیت به انباشت سرمایه از طریق عواید داخلی نیاز دارد تا به وسیله آن بتواند رفاه عامه را تامین بکند. دولت باید اصول و شیوه هایی را برگزیند تا اعتماد و وفاداری داوطلبانه شهروندان را کمایی بکند و بتواند اعمال قدرت قهریه را به نیابت از کل مردم ملت به اثبات برساند. در یک کلام گسترده تر، دست کم هر دولت حق و وظیفه انحصار مشروع قدرت قهریه، کنترل اداری، مدیریت مالی دولتی، سرمایه گذاری در بخش سرمایه انسانی، طرح حقوق و مکلفیتهای شهروندان، تهیه خدمات زیرساختی، ترتیب داد و ستد و تجارت، مدیریت ملکیت های دولتی (به شمول محیط زیست، منابع زیرزمینی و ثروت های فرهنگی)، مناسبات بین المللی (به شمول داخل شدن به قراردادهای بین المللی و قرضه های دولتی) و تامین نظم و قانون را می داشته باشد.

- با توجه به آنچه تا کنون در راستای دولت سازی در افغانستان صورت گرفته است،

- با در نظر داشت اینکه ستراتیژی "جنگ ضد ترور" اعلام شده از جانب ایالات متحده امریکا، لزوماً نمی تواند همیشه با ایجاد یک دولت ملی در افغانستان همخوان باشد،

- با تذکار گزارش لخصر ابراهیمی نماینده خاص سازمان ملل متحد برای افغانستان به هنگام کنفرانس پترزبرگ در مورد محدودیت های ملل متحد برای دولت سازی که گفته است: اختلافها، رقابتها، و تفرقه هایی که در اقتدار دستگاه ملل متحد و بقیه "جامعه بین المللی" وجود دارند، مانع بزرگی را برای خواست ملل متحد جهت "تامین صلح"، به وجود می آورند،

- با روشن بینی ای که حرکت در جهت دولت سازی می بایست از واقعیت های سرسخت جامعه جنگزده افغانستان باید آغاز کند،

- و در پرتو ارزشهای قابل وصول آزادی، برابری و همبستگی و اصل تشکیل یک دولت دموکراتیک و ملی برای افغانستان،

حزب آزادگان افغانستان بر این باور است که ثبات بین المللی و نجات افغانستان مستلزم دولتهای قوی ملی است. با چنین برداشتی است که حزب ما بر این نظر است:

1 - شکل موجود کمکهای بین المللی برای افغانستان در تضاد با تقویت پایدار ظرفیتهای دولت برای بسیج و به حرکت درآوردن منابع، جهت عرضه خدمات و رشد یک اقتصاد قانونی که در نتیجه بتواند خدمات عامه ای چون تامین امنیت، حاکمیت قانون، مدیریت مالی و پولی، تعلیم و تربیت و صحت را انجام بدهد، قرار دارد. بنابر این بسیج و به حرکت در آوردن منابع داخلی و مبارزه در راه کسب حاکمیت بر بودجه دولتی باید در مرکز روند دولت سازی قرار بگیرد. دولت باید تلاش اعظمی به خرج بدهد که از طریق کانالیزه کردن کمکهای خارجی در مجرای دولتی، هم مجموعه واحدی از این

کمکها با اقتصاد ملی به وجود آورد و هم حاکمیتش را بر بودجه برقرار سازد. با چنین تدابیر اساسی است که می توان تا اندازه زیادی جلو تبعیض در بخش حقوق و معاشات کارمندان ارگانهای دولتی و سازمانهای انجمن را گرفت و هم نیروی فکری فراری را دوباره در چهارچوب دولت ادغام نمود.

2 - در حالی که در نتیجه ویرانی اقتصادی فراگیر، عدم توسعه اقتصادی، برگشت ملیونها مهاجر، رشد سرسام آور بیکاری و گرانی قیمتها و فاجعه های محیط زیستی ملیونها انسان تهدید به گرسنگی، بیماری و مرگ می شوند، کمکهای بشری و کمکهای عاجل و اضطراری باید به موقع به آنها رسانده شوند. همزمان با اینها دولت باید مطابق برنامه مدونی به توسعه اقتصادی ارجحیت قایل شود، و بر مبنای این برنامه پروژه هایش را تهیه بدارد و کمکهای بین المللی را هماهنگ سازد تا تداوم رشد و توسعه اقتصادی را در چهارچوب اقتصاد ملی افغانستان تضمین نماید.

3 - دولت بلا تاخیر باید به بازسازی و یا نوسازی ملکیت عامه مانند سرکها، مکاتب، مراکز صحتی، دستگاه های تولید انرژی و برق و موسسات مالی اش آغاز نماید.

4 - با توجه به رقم درشت بیکاری در کشور که قریب به 30% حدس زده می شود، دولت باید پروژه های زراعتی و عمرانی بزرگی را که متکی بر کار انسانی باشند، روی دست گیرد، تا ملیونها شهروند کشور از طریق کار تولیدی شان بتوانند درآمدی به دست آورند.

5 - جنگ طولانی قبل از همه به سرمایه انسانی افغانستان آسیب کاری رسانده است. دولت می بایست تاکید اصلی را بر پرورش انبوه و توده وار سرمایه انسانی از طریق رشد کمی و کیفی تعلیم و تربیت، کارآموزی و تامین مراقبتهای صحتی بگذارد.

6 - آنچه به نام ارتش ملی در افغانستان در حال شکل گرفتن است، یک ارتش انتقالی است که بیشتر تابع ملحوظات "جنگ ضد ترور" می باشد تا اطاعت از اقتدار ملی. این ارتش هنوز نمی تواند عملیات مستقلی را موفقانه به راه اندازد. تشکیل یک ارتش ملی جدید برای افغانستان قبل از آنکه یک مسئله فنی وابسته به آموزش و تجهیز و تسلیح باشد، یک مسئله و یا جهت گیری سیاسی می باشد. دولت افغانستان جهت تحکیم و توسعه اقتدارش باید قادر باشد اقتدار موثری بر ارتش ملی اعمال بکند.

7 - ساختارها و نهادهای ارتش افغانستان باید مطابق با الزامات تاریخی افغانستان باشد. ارتش افغانستان که وظیفه دفاع از مرزها و هستی افغانستان را بر دوش دارد، خصلتاً یک ارتش تدافعی بوده و باید تا سرحد ممکن کوچک، موثر و مجهز باشد. بودجه ارتش باید بصورت منطقی سنجش شده و با توجه به امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی افغانستان تعیین شود. دولت باید به طور جدی ظرفیتهای اقتصادی و مالی ای را به وجود آورد تا بتواند هزینه نیروهای نظامی و انتظامی ملی را بپردازد. بنابر این توجه جامعه بین المللی که موقتاً وظیفه تامین امنیت را بردوش دارد بدین نکات جلب گردد.

8 - مقاومت در برابر متجاوزان بیگانه وظیفه داوطلبانه ای بوده است. کسانی که این وظیفه را صادقانه انجام داده اند، در برابر تاریخ و ملت سرفراز اند. الزامات گروه های چریکی و جنگهای غیرمنظم با نیازهای قوای نظامی و انتظامی منظم و مدرن تفاوتهای ماهوی دارند. از اینرو دولت سازی بعد از جنگهای داخلی باید برنامه "دی. دی آر" و تغییرات در دستگاه های امنیتی را در بر گیرد. دولت افغانستان باید با قاطعیت به حیات گروه های ملیشه ای که تازه تشکیل گردیده اند پایان دهد و در آینده نیز جلو تشکیل چنین گروه هایی را بگیرد. تشکیل گروه های ملیشه جدید که در خدمت جنگ ضد ترور قرار داشته باشند، خطر برخورد های مسلحانه را در آینده افزایش می دهند. تشکیل ارتش و نیروی انتظامی از بقایای گروه های مسلحی که بیشتر به تنظیمهای متخاصم و رقیب منسوب

بوده اند، به جای وفاداری به دولت، وفاداری به رهبران قبلی را ابقا و تشدید می کند. چنین امری باعث می شود تا در نابودی اقتصاد غیرقانونی، جمع آوری عواید دولت، برقراری حاکمیت قانون و پیشبرد برنامه های بازسازی و توسعه، موانع و عوایق عبور ناپذیری به وجود آیند. باید از افسران و پرسونل وطن پرست ارتش و پلیس افغانی که توانایی اجرای خدمت را دارند در بخش آموزش ارتش استفاده شود. باید اصل خدمت زیر بیرق (دوره مکلفیت) جانشین ارتش معاشخوار شود. باید دولت در صدد باشد تا تسلیحات و تجهیزات ارتش را از بازارهای ارزانتر و متنوع تر خریداری نماید تا هم ظرفیتهای اقتصادی افغانستان ملحوظ باشد و هم از وابستگی به تجهیزات و تسلیحات کشور خاصی جلوگیری به عمل آید.

9 - تشکیل یک اقتدار مرکزی در افغانستان پیش شرط هرگونه پیشرفت دیگر در ساحه دولت سازی و توسعه همه جانبه جامعه می باشد. اقتدار مرکزی و اداره متمرکز دو مقوله همخوان نیستند. سرمشق اداره متمرکز در هیچ نقطه جهان و به ویژه در افغانستان هیچگاه موفق نبوده است. ایجابات زمانی هر چه باشد، دموکراسی خصلتاً تمایل به تمرکززدایی دارد. دولت هم در تدوین برنامه های طویل المدت و هم برای اجرای پروژه های مختلفه اش نیاز به تمرکززدایی دارد. دولت برای جلوگیری از ایجاد رقبای ناخوانده توسط انجوهای خارجی که تا کنون در این زمینه در حقیقت چندین اداره موازی با دولت را به وجود آورده اند، باید در سرمشق تمرکزگرایی افراطی اش تجدید نظر نموده و خود پیشقدم شده، به شوراهای محلات، ولسوالیها و ولایات اختیارات بیشتری در زمینه تدوین و به اجرا در آوردن برنامه های طویل المدت، پروژه های مبرم و عاجل بدهد. زیرا مردم محلات، ولسوالیها و ولایات و مناطق، خیلی بهتر از کرسی نشینان مرکز، خواستها و نیازهای شان را تشخیص می توانند. این همان چیزی است که بدان دموکراسی مشارکتی گفته می شود. تا یک آینده قابل پیش بینی دولت و لو هر قدر صادق و کوشا هم باشد، بنابر ظرفیتهای ضعیف مالی اش قادر نخواهد بود، به همه نیازهای مردم پاسخ بگوید. برعکس در درون جامعه و بیرون از حوزه دولت ظرفیتهای هنگفت مردمی وجود دارد که قادرند با ابتکارات مستقل شان بسیاری از نیازهای شان را پاسخ گویند. مجال دادن و ترغیب چنین ابتکاراتی که بدان ابتکارات محلی (گراس روت دموکراسی) می گویند، شاخص تعمیق دموکراسی در کشور خواهد بود.

10 - دولت وظیفه دارد تا در اسرع ممکن وقت از اتساع بی لزوم دیوانسالاری و تشکیل وزارتخانه ها و واحدهای اداری نامنهاد جلوگیری نماید.

11 - فساد اداری دولت را به تباهی می کشاند. مبارزه با فساد اداری تنها با عملکردهای سمبولیک در مورد اهداف ضعیف و متوسط و با انگیزه های ناخالص به نتیجه نمی رسد. فساد اداری بیماری پیچیده ای است که عوامل متعدد دارد، مهمترین آنها فقدان حاکمیت قانون و نبود عدالت اجتماعی است. مبارزه با کومپلکس اقتصاد غیرقانونی - ملیشه های غیرقانونی، رکن اصلی مبارزه با فساد اداری است. تثبیت حاکمیت دولت بر منابع داخلی و خارجی بودجه می تواند تا حدود زیادی جلو بیعدالتیهای حیرت انگیز را در بخش درآمد کارمندان دولتی و موسسات غیردولتی بگیرد. حذف و محاکمه مقامات مختلس دولتی و والیان فاسد، می تواند درس خوبی برای دزدان درجه دوم و سوم باشد. کنترل و نظارت پیهم، محاکمه و به مجازات کشاندن انعطاف ناپذیر عناصر فاسد و مختلس جرئت ارتکاب را از آنها سلب می کند.

12 - تطبیق اصلاحات اداری به معنای غیر شخصی ساختن، رسمیت بخشیدن و عقلانی ساختن قدرت؛ می تواند هم اعتماد از دست رفته به دستگاه دولتی را باز گرداند و هم دلگرمی و صداقت را در بین کارمندان ترغیب نماید.

6-2 ملت سازی در افغانستان

قلمرو مشترک و حقوق شهروندی زیربنای هویت مشترک ملی

از نگاه حزب آزادگان در افغانستان، برای ملت شدن به سه عنصر پایه ای نیاز است، اینها عبارت اند از یک ایدئولوژی جامعه ساز، یک پارچگی جامعه و یک دستگاه دولتی کارساز. در حالیکه جماعت به یک اجتماع عاطفی گفته می شود، جامعه عبارت از یک اجتماع قراردادی است. و قتیکه ما ایدئولوژی می گوئیم منظور ما تبیین واقعیت در پرتو ارزشهای معینی می باشد. هدف از این ایدئولوژی جامعه ساز نیز ایجاد هویت مشترک برای وحدت بخشیدن به جامعه قطعه قطعه می باشد. با چنین ایدئولوژی ای ما می کوشیم تا میراث یک امپراتوری را به یک دولت ملی تبدیل بکنیم. امروز در افغانستان دولتی با قلمروش، یعنی مرزهای بین المللی وجود دارد. هویت‌های سیاسی با درجات مختلف پیچیدگیهای آن در این قلمرو به سر می برند، اما هویت مشترک هنوز به قوام نرسیده است. در درون این دولت گروه های قومی ای وجود دارند که در رابطه با نقشی که در دولت داشته باشند، با همدیگر کاملاً به توافق نرسیده اند. بنابر این رابطه افقی این اقوام با دولت باید دقیقاً تعیین شود. از نظر ما اندیشه رهنمایی که می تواند این روابط افقی اقوام را با دولت تعیین نماید، حقوق شهروندی است. در دنیای معاصر شهروندی یک موقعیت حقوقی است که حقوق و وجایب متحد الشكل را برای همه اتباع یک دولت تامین می کند. شهروندی در دنیای معاصر با تساوی در برابر قانون، تساوی در مشارکت سیاسی برای تعیین سرنوشت جامعه و دولت و تساوی در رسیدن به همه مقامات مدیریت سیاسی کشور از ذیل تا به صدر، فارغ بودن از برخورد های خود سرانه و تبعیض آمیز، برخوردار بودن از کرامت انسانی و حقوق بشری همراه می باشد. با قاطعیت تمام می توان گفت که شهروندی تنها حقوقی را تفویض نمی کند، بلکه مکلفیتهای متعددی را نسبت به مردم و کشور به شمول قربانی دادن در راه کشور، فرا روی اعضای جامعه می گذارد.

مشخصه یک دولت ملی مدرن که بتواند وظیفه ملت سازی را موفقانه دنبال بکند موجودیت یک جامعه سیاسی می باشد. جامعه سیاسی شامل سه حلقه وحدت دهنده می باشد:

1- انحصار و کنترل موثر بر اعمال قوه قهریه

2- مرکز تصمیم گیری ای که قادر باشد به طور قابل ملاحظه ای بر تخصیص منابع و پاداشها در جامعه موثر باشد.

3- برای اکثریت آگاه شهروندان کانون عمده هویت سیاسی باشد. بنابر این جامعه سیاسی یک دولت، یک واحد اداری و اقتصادی و یک نقطه کانونی یک پارچگی ملی می باشد.

این در حالیست که برخورد دولتهای پسا استعماری افغانستان با مردم کشور تا به امروز همان رفتار امپراتوری مآبانه بوده است. بدین مفهوم که مردم در جماعات کوچک خود زندگی می کرده اند، و واحدهای اجتماعی آنها - یعنی واحدهایی که در آنجا تصمیم سیاسی گرفته می شده است، محصور به همان جماعات کوچک شان بوده اند. در بین این جماعات گاهی سوء تفاهمها و مخاصمات و زمانی هم ائتلافهای بزرگ اما زود گذر وجود داشته اند. لکن این ائتلافهای بزرگ نمی توانسته اند در ایجاد واحدهای سیاسی بزرگ موثر باشند. در بهترین صورتهای دستگاه سیاسی بوروکراتیک مرکزی نسبت به این واقعیات مرکزگریز می توانسته اند یک موضعگیری بیطرفانه و در بدترین صورتهای جانبدارانه داشته باشند. قضاوت این جماعات متفرق نسبت به دولت عادتاً انتقادی و اکثراً منفی بوده است. زیرا در طول تاریخ دولتها از این جماعات تنها عوارض، خراج، مالیات و سرباز خواسته اند. بنابر این احساسی که نسبت به دولت در این جماعات پدید آمده است؛ مایوسانه بوده است. رابطه میان دولت و

افراد در این کشور آمیزه ای از بیگانگی و تبعیت اجباری و مصلحتی بوده است. بنابر این دولت مرکزی هرگز یک مرجع مسلط تعیین هویت سیاسی نبوده است. چنین شکل اداره ای را ولو دولت هر نام و نشانی داشته باشد، اداره امپراتورانه می گویند.

دولتهای افغانستان نباید بر مشروعیت انتخاباتی (مشروعیت دموکراتیک) و مشروعیت بین المللی (حمایت توسط جامعه بین المللی) غره باشند؛ زیرا در فقدان مشروعیت کارکردی (عرضه خدمات برای رفع نیازمندیهای مردم)، هستی این دولتها در خطر انهدام قرار می گیرند. همچنان نخبگان جاه طلب اقوام باید بدانند که ساختارهای اصلی جماعتی قومی مربوطه شان هیچگونه ملجا مامونی برای حکمروایی آنها در حالات نورمال بوده نمی تواند. زیرا نخست فقری که سر به محرومیت می زند؛ همه گروه های قومی و اجتماعی را بلا استثنا شکنجه می کند. هر گروه قومی ای که بر سر کار باشد، در صورتی که نتواند به معضلات فقر، بیکاری، بی خانمانی و بی سرنوشتی آنها پایان بدهد، در بهترین صورتهای به حریم جماعات شان راهش نمی دهند و در بدترین صورتهای علیه اش دست به شورش می زنند. تجربه قرن بیستم در افغانستان نشان داد که بزرگترین شورشها علیه حکومت در بین اقوامی صورت گرفته است که حاکمان کشور خود را منسوب بدانها می دانسته اند. ثانیاً آرمانی جلو دادن ساختارهای قومی خودی توسط برخی از روشنفکران نیز بی پایه است، زیرا واحدهای اجتماعی - واحدهای تصمیم گیرنده سیاسی - در بین همه اقوام افغانستان چنان متنوع و متکثر اند که به مشکل می شود، نخبه یک قوم خاص بتواند اعتماد راستین همه واحدهای اجتماعی جماعات مختلفه قوم مربوطه اش را کسب نماید. پس قومگرایی در هیچ شکل آن راه نجات نیست و بازیهای سیاسی تباہ کنی که نخبگان قومگرای حاکم به راه انداخته اند محصول تنگ نظریها و مسؤولیت ناپذیریهای باور ناکردنی شان است و بس.

برای جلوگیری از مقاومت جماعتی قومی در برابر دولت لازم است تا دولت ملی سیمای مطلوب و دل پذیری برای مردم داشته باشد. تدوین روابط افقی اقوام با دولت بر مبنای اصل شهروندی و ایجاد نهادهای کارساز دولتی روابط تنگاتنگی با همدیگر دارند. این دو عامل برای آنکه بتوانند به حرکت در آیند، به عامل سومی نیازمند اند و آن عبارت است از توسعه انسانمدار اقتصادی و اجتماعی و توجه به رفاه و ارتقا سطح زندگی مردم این جماعات. از آنجایی که توسعه بالذات روندی است که پایان آن غیر قابل پیش بینی می باشد و مستلزم زمان طولانی است، الزاماً ملت سازی نیز به چنین زمانی نیاز دارد و انتظار اقدامات ضربتی و سریع الثمر در این زمینه پیشاپیش مستحیل است.

تاریخ ملت سازی در جهان نشان می دهد که دولتها نقش اساسی را در ملت سازی داشته اند. از اینرو ایجاد یک دولت ملی کارساز پیش شرط و ضامن ملت سازی می باشد. اینکه چگونه می توان از یک دولت امپراتورانه مآب به یک دولت ملی مدرن و یا جامعه سیاسی عبور کرد، وابسته به آن واقع بینی و هنرمندی سیاستمداران کشور است که از سرچشمه های دانش مشخص اجتماعی و وجدان پاک و خدمتگذار آنها سیراب می شود.

تا کنون به جز پولیمیکهای زیانبار و قومگرایانه کمتر پیشنهاد سازنده ای در عرصه ملت سازی صورت گرفته است، با آنها طرحها و پیشنهادهای سازنده و غیرسازنده و حتا اتهامات متقابل طرفداران دولت بسیط و متمرکز (یونیتاریستها) و طرفداران دولت فدرال (فدرالیستها) فضای مباحثات سیاسی را آکنده اند. قبل از همه باید گفت که دولت یونیتار و یا فدرال باید به مثابه دو راهکار اداری برای حل مسائل قومی در افغانستان مدنظر گرفته شوند و از به جنایت آلودن آنها خود داری شود. بین دولت بسیط و فدرال نیز دیوار چینی وجود ندارد. بسیاری از عناصر این دو راهکار اداری می توانند در هم دیگر تداخل داده شوند.

غیر متمرکز ساختن دولتهای متمرکز بسیط در اشکال بسیار پیچیده ای عملی گردیده می‌توانند. در اینجا از تفویض اختیارات و صلاحیتهای معین در سطوح ولایات، ولسوالیها و محلات گرفته تا نوعی تقسیمات منطقه ای و حوزه ای مطرح شده می‌توانند. بعضاً وحدتهای انضمامی به میان می‌آیند، بدین معنا که پارلمان برای مناطق خاصی قوانین معینی را در نظر می‌گیرد. گاهی هم اختیارات محلی بسیار گسترده می‌باشند، ولی همه آنها در یک چهارچوب اداری عمل کرده و به حکومت مرکزی تمکین نموده و از آن دستور می‌گیرند.

بر افراشتن اینهمه خواستههای ملی فراقومی به وجود یک حرکت منضبط و ارگانیک چندین قومی ضرورت دارد. این حرکت ولو هر قدر کوچک باشد چون با آرمانهای عالی ای که توسط نمایندگان اقوام مختلف کشور تمثیل می‌گردد آراسته هست، می‌تواند به یک جنبش وحدت آفرین و نجات بخش همگانی تبدیل گردد. حزب آزادگان افغانستان با چنین نییتی پیشنهادهای خود را در بخش ملت سازی ارائه می‌کند:

- 1 - برای ایجاد یک پارچگی در بین مردم و تدوین روابط افقی میان اقوام و حکومت باید اصل حقوق شهروندی با همه تبعات آن سرمشق قرار داده شود، و در عمل زمینه اجرایی آن فراهم گردد،
- 2 - برای کسب اعتماد جماعات قومی باید جای رفتارهای یک دولت امپراتوری مآب را یک جامعه سیاسی یا دولت ملی مدرن بگیرد،
- 3 - برای قوام بخشیدن به روند ملت سازی باید به توسعه انسانمدار شتاب داده شود، به مناطقی که بیشتر محتاج اند ارجحیت قایل گردد. دولت با قبول عرضه خدمات اجتماعی به مردم می‌تواند بار سنگینی را از شانه آنها برداشته و بدبینیهای تاریخی شان را نسبت به دولت بزداید،
- 4 - دولت باید برای ترویج هویت مشترک ملی از همه وسایل ارتباط جمعی موثر استفاده اعظمی بکند،
- 5 - سیستم معارف دولتی وسیله بسیار موثر برای ترویج هویت مشترک ملی می‌باشد. نصاب تعلیمی مکاتب باید از این مجرا بر جامعه پذیری سیاسی نو باوگان کشور تاثیر گذاشته و جای القات جماعتی و خانوادگی را بگیرد.
- 6 - به شوراهای ولایات، ولسوالیها و محلات اختیارات بیشتری در ساحه قانونگذاری و اجرایی داده شود،
- 6 - با مشارکت دادن مردم جماعات قومی در پروژه های بازسازی و توسعه، نیازهای مبرم آنها ارزیابی و برآورده شود، و
- 7 - به مقامات محلی در حد توان آنها اختیارات بیشتر داده شود.

7. افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری

7-1 اصول سیاست خارجی حزب آزادگان افغانستان

اصل اساسی در سیاست خارجی افغانستان دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشور است که هدف آن تأمین دموکراسی و یک توسعه انسانمدار و پایدار می باشد. حزب آزادگان افغانستان با توجه به الزاماتی که محیط خارجی کشور را فرا گرفته اند، جهت یابیها و نقشهایی را که سیاست خارجی کشور باید انتخاب نماید، روشن می گرداند.

اجبارات ساختار سیستم بین المللی همیشه وجود داشته اند، اما واحد های سیاسی مستقل طوری واکنش نشان نمی دهند که خود را به محدودیتهایی که توسط محیط خارجی بر آنها تحمیل شده است انطباق بدهند. انسانهایی که در ملت - دولتها و یا دولت - ملتها زندگی می کنند نیاز به آن دارند تا آن هدفهایی را که می توانند بدان دسترسی یابند، مطرح ساخته و با ابراز قدرت ملی و هنر سیاسی و دیپلماسی به خاطر تعدیل این محیط به سود اهداف ملی، در رفتار سایر دولتها تاثیر بگذارند. یک بخش عمده سیاست خارجی مطمئناً به مسائلی تعلق می گیرند که به صورت روزمره اتفاق می افتند. موضع گیری و واکنش مناسب در برابر این قضایا است که خبرگی و اراده ملی را آشکار می گرداند.

آنچه که ما در سیاست خارجی به نام اهداف یاد می کنیم یک سلسله برداشتهایی می باشند که در مورد حالات آینده نزد ما موجود اند، برآورده شدن این اهداف منوط به شرایطی در آینده می باشند که دست اندرکاران سیاست خارجی یک کشور می خواهند رفتار سایر دول را در آن زمینه یا تغییر بدهند و یا طالب تداوم آن باشند. دولت‌های مستقل به سهم خود می توانند در ایجاد این شرایط مناسب موثر باشند. هدفهای حزب آزادگان را از تدوین و اجرای یک مشی سیاست خارجی می توان در سه ردیف مطالعه نمود:

الف - تلاش برای توسعه انسانمدار و پایدار باید نخستین هدف دولت افغانستان باشد. در عصری که ما زندگی می کنیم رسیدن به چنین هدفی به تنهایی ممکن نیست. کشور ما دارای منابع محدود، خدمات اداری از هم گسیخته، و مهارتهای فنی اندک است. آزادی ملی در مفهوم دقیق کلمه در حقیقت برای جبران نمودن و غلبه بر همین کمبودها است. دولت افغانستان ناگزیر باید برای شگوفای ساختن اقتصاد و تأمین رفاه اجتماعی با دول دیگر در زمینه فراهم ساختن مساعدتهایی در بخشهای تجارت، تعاون فنی، دستیابی به تسهیلات مواصلاتی، راه های تجارتي و بازارهای خارجی تماسهای موثری برقرار سازد.

ب - بلند بردن منزلت و حیثیت افغانستان در جامعه بین المللی: سوای مسائل تشریفاتی، در عمل چنین مامولی فقط می تواند با ارتقای سطح توسعه اقتصادی و علمی و مهارتهای فنی میسر گردد. توجه به سرمایه بشری و به ویژه سرمایه علمی و فنی مستلزم جلب همکاریهای گسترده جامعه بین المللی است.

ج - اهداف عام و درازمدت: حزب آزادگان افغانستان با شناخت عمیق و انتقادی از واقعیتهای حاکم بر روابط قدرت در سطح بین المللی، از صلح جهانی، همزیستی مسالمت آمیز، منشور سازمان ملل متحد و دموکراتیک ساختن هر چه بیشتر این نهاد جهانی، از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای لاحق آن، از برقراری نظم نوین اقتصادی در جهان به سود توسعه کشورهای فقیر، از خلع سلاح اتمی عام و تام، از قطع رقابتهای تسلیحاتی، از جهان چند قطبی، از مبارزه علیه سلطه جویی، از حق حاکمیت ملی دولتها، از اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها، از مبارزه علیه نژاد پرستی و اپارتاید، از جلوگیری از تغییر اقلیم و حراست از محیط زیست متعهدانه دفاع می نماید.

افغانستان به صورت بالقوه قادر است با توجه به شرایط خارجی و الزامات ملی و فرهنگی اش نقش بسیار مهمی در روابط بین‌المللی و منطقه‌ای بازی بکند. افغانستان از نگاه جغرافیای سیاسی در آن منطقه ای از کره زمین قرار دارد که با ظهور موقعیت جدید جیوپولیتیکی اش، از یک طرف کشورهای آسیای میانه می‌خواهند نزدیک‌ترین راه به بحر را از این طریق جستجو بکنند و از جانب دیگر کشورهای آسیای جنوبی و غربی نیز در نظر دارند پیوند خشکه و بحر را به آسیای میانه از طریق افغانستان سامان بدهند، کشور ما می‌تواند با ترکیب فرهنگی خود، با سنت‌های بیطرفی عنعنوی و عدم مداخله اش، با نظام باز و دموکراتیکش، با پیشینه چهار راه تمدنها و تجارت بودنش، تسهیلات بزرگی برای این تبادلات تجارتي و فرهنگی و حتا سیاسی ایجاد نماید.

افغانستان می‌تواند به مثابه همیار منطقوی کشورهای همجوار و همچنان کشورهای اسلامی در حال توسعه منطقه، مطابق به نیازهای اقتصادی، حس تعلق به منطقه، سنت‌های مشترک دینی و فرهنگی نقش شایان توجهی در تشنید روابط این کشورها داشته باشد. اصل رهنمای حزب آزادگان دایر بر "روابط نیک با کشورهای همسایه و منطقه و مناسبات برادرانه با کشورهای اسلامی"، از همین واقعیات نشأت می‌کند.

صنعتی شدن روز افزون کشورهای آسیایی، مدرنیزاسیون درنگ ناپذیر قاره، ظهور قدرتهای بزرگ و نوخاسته صنعتی در قاره، اهمیت تجارت و مواصلات زمینی و تکثر راه‌های اتصال به بحر را بیش از پیش افزایش می‌دهند. افغانستان با موقعیت جغرافیایی اش، می‌تواند چون گذشته‌های دور باز هم یکی از مراکز مهم شاهراه ابریشم جدید گردد. در چنین شرایطی موقعیت دشوار محاط به خشکه بودن افغانستان تغییر یافته و از امیثارات تازه ای به مثابه معبر مهم ترانزیتی برای نقل و انتقالات کالاها و خدمات برخوردار گردیده می‌تواند.

برای تبیین چنین اهدافی به دوکتورینی در سیاست خارجی ضرورت است. دوکتورین مجموعه روشن و موجز اعتقادات است که واقعیات را تشریح نموده و مطابق به آن هدفی را برای سیاست خارجی تعیین می‌کند. چنین دوکتورینی را به طور خلاصه می‌توان در "افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری" خلاصه نمود.

در کنار این عوامل مساعد، رقابتهای جیواستراتژیکی قدرتهای بزرگ، تلاش برای کنترول منابع انرژی زاء، و ایجاد طرق جدید برای پایپ لاینهای نفت و گاز، موقعیت افغانستان را از منظر جیواستراتژیک خطیر گردانیده است.

حادثه هراس افگنانه یازدهم سپتمبر 2001 در ایالات متحده امریکا و ارتباط دادن این فاجعه به القاعده و افغانستان؛ بعد کاملاً تازه ای به موقعیت جیواستراتژیک کشور ما بخشیده و سرنگونی رژیم طالبان در نتیجه حمله نظامی ایالات متحده امریکا به کشور، مشکلات بسیار سنگین تری را بر اجبارت جیوپولیتیکی و جیواستراتژیکی کشور ما افزوده است.

تروریسم پدیده ضد انسانی بوده و کاملاً با فرهنگ مبارزاتی مردم ما بیگانه می‌باشد. در سر تا سر جنگ مقاومت و جهاد علیه نیروهای اشغالگر شوروی، تروریسم هرگز نتوانست جایگاه خاصی در مبارزات مسلحانه گسترده مردم افغانستان بیابد. بهترین مبارزه علیه تروریسم از میان برداشتن آن اسباب و عواملی است که انسانها را به ترور متمایل می‌گرداند. از فقر اقتصادی چاره ناپذیر تا بیعدالتیهای سیاسی و اجتماعی مکرر، انسانها را به انزوا کشانده، امید به خرد ورزی را در آنها خوابانده و توسل به اسلوبهای غیرانسانی ارضای خواستها را در چشم‌سرها قرار می‌دهد. توسعه

انسانمدار و دموکراسی بهترین پادزهر ضد هراس افگنی اند که تنها دولتهای ملی و متعهد می توانند آن را به کار اندازند.

"جنگ ضد ترور" اعلام شده توسط ایالات متحده امریکا، ستراتژی تعریف نشده ای است که می تواند در پی شکار دشمن - تروریست - که در قلمرو سیاسی معینی قرار ندارد، در هر کشوری که اقتضا نماید، دست به اقدام بزند. خطر آن وجود دارد که چنین ستراتژی ای عمداً و یا سهواً اصول پذیرفته شده بین المللی حاکمیت ملی دولتها و اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها را پامال بکند. حضور طولانی نیروهای غربی در افغانستان همراه با عملیات نظامی خودسرانه، هر گاه با پیمانهای ستراتیژیکی نیز توأم باشند که اجازه ایجاد پایگاه های دائمی را به این نیروها بدهند، بر علاوه تشدید مناقشات پارینه با کشورهای همجوار، معضلات بزرگ و فرساینده ای را برای افغانستان از ناحیه برهم خوردن توازن استراتژیک در منطقه ایجاد می نماید که اثرات مخرب این معضلات جدید، بسا بزرگتر از خسارات مادی و معنوی ای خواهد بود که افغانستان در طی جنگهای قریب سی ساله اخیر متحمل شده است.

تعیین اهداف سیاست خارجی به ذات خود کار دشواری نیست. اما در هنگامه ای که کشور ما محل تلاقی استراتژیهای متعارض قدرتهای بزرگ جهانی قرار گرفته است، انتخاب یک مشی سیاست خارجی مسؤولانه و عملکردهای عاقلانه؛ آزمون تاریخی و بزرگی است که هستی و بقای کشور ما بدان منوط می باشد. در این شکی نیست که اجرای نقشهای بین المللی و منطقی ای که افغانستان برایش انتخاب می کند مستلزم شرایط مناسبی جهت پیاده ساختن شان می باشند. همچنان شاید عجلتاً افغانستان هیچ قادر نباشد تا در سرنوشت تعارض ستراتیژیک قدرتهای بزرگ تاثیر اساسی ای از خود به جا بگذارد. اما دفاع از حاکمیت ملی، و تمامیت ارضی کشور، اموری نیستند که دولت افغانستان مجاز باشد آن را به دیگران واگذارد و یا هسته اصلی سیاست خارجی کشور نگرداند.

جغرافیای فزیک، جغرافیای سیاسی، تجارب سیاسی گذشته افغانستان در جنگهای جهانی اول و دوم جهانی و برخی از مراحل دوران جنگ سرد و تجربه سایر کشورها برای دور نگهداشتن شان از کانون تضادهای جهانی می توانند همه در تدوین مطالبات معقول و عملی ای که ما را از کانون تضاد های ستراتیژیک قدرتهای بزرگ جهانی بیرون بکشد، موثر باشند. این مطالبات به هنگامی می توانند جامه عمل بپوشند که در تدوین مشی سیاست خارجی، نقاط قوت و ضعف خود را به درستی ارزیابی نموده، به حل تشنجات در روابط با کشورهای همسایه و منطقه اولویت قایل شده، از تجدید تشنجات گذشته و بروز منازعات جدید جلوگیری نموده و با تعیین اولویتها و انتخاب اسلوب مناسب، در صدد تقویت قدرت ملی گردیم. زیرا تطبیق یک سیاست خارجی مطلوب بدون وجود یک قدرت ملی موثر ناممکن می باشد.

ایستگاه اصلی ای که می توان از آنجا به اجرای سیاست خارجی مطلوب پرداخت، قدرت ملی یک کشور می باشد.

برای احیای قدرت ملی در افغانستان و جهت پیاده ساختن دوکتورین "افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری" باید دست به اقدامات عملی زد. نخستین کار برای این منظور تقویت قدرت ملی در چهارچوب نقش دولت در سه سطح می باشد:

الف - منابع و ظرفیتهای یا قدرتی که در حال شدن است.

ب - چگونه این قدرت را از طریق یک پروسه یکپارچگی ملی می توان به جولان درآورد.

ج - ساماندهی این قدرت مطابق به پیش بینیا.

طرق عملی احیای قدرت ملی از نظر ما در بابهای دولت سازی و ملت سازی، توسعه انسانمدار، دموکراسی و اصول سیاسی حزب آزادگان در این برنامه مفصلاً تشریح گردیده اند.

دولت و نخبگان سیاسی در افغانستان، برای سبک ساختن بار اضافی تشنجات با همسایگان، باید به این اعتقاد برسند که افغانستان و کشورهای همجوارش در چهارچوب مرزهای بین المللی موجود، با همه دستکاریهای استعماری در گذشته، واحدهای سیاسی مستقل و واقعتهای سیاسی موجود اند که هرگونه مورد سوال قرارداد این حدود و ثغور، در همه شرایط، اقدامات تلافی جویانه مدش و خونین ترین جنگها و کشتارها را پدید خواهند آورد. و در نتیجه بهانه ای برای حضور نظامی نیروهای خارجی، تقسیمات مجدد نقشه سیاسی منطقه، نسل کشیها و پاکسازیهای قومی خواهد گردید.

دولت افغانستان نباید به هیچ پیمان نظامی و به ویژه آن پیمانهای نظامی ای که به خارجیان حق می دهد در این کشور پایگاه نظامی دایمی ایجاد کنند متعهد گردد. مخالفت با ایجاد پایگاه های نظامی خارجی در افغانستان هم با ارزشهای والای صلح طلبی، بیطرفی عنعنوی، احترام به حاکمیت ملی کشورها و عدم مداخله در امور سایر کشورها انطباق دارد و هم فرآورد آن عقل سلیم و ارزیابی منطقی است که می داند، همانقدر که حضور تروریستان برای ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش در افغانستان قابل تحمل نیست، به همان اندازه حضور پایگاه های نظامی ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی دیگر برای قدرتهای بزرگ منطقی در افغانستان تحمل ناپذیری باشند.

عمده شدن جنگ ضد ترور و کم بها دادن به ایجاد ظرفیتهای دولتی در افغانستان، جنگ را به یک محاربه مبدل نموده و از اهداف سیاسی و انسانی آن تهی می گرداند. دولت افغانستان باید اجازه ندهد که جنگ ضد ترور در پی دنبال کردن اهداف خاصش به چنان سناریوهایی بیاندهد که حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان و سایر کشورهای همجوار را بر هم زده و نقشه سیاسی جدیدی به وجود آورد.

ایجاد پایگاه های نظامی دایمی خارجی و یا حضور طولانی نیروهای نظامی خارجی در افغانستان با این توجیه که نیروهای نظامی و انتظامی دولت افغانستان در حدی نیستند تا از حاکمیت دولت دفاع نمایند، به هیچ صورت قابل دفاع نمی باشد. تجربه شش ساله نشان می دهد ایجاد و تشکیل ارتش و نیروی انتظامی، هیچگاه در تاریخ افغانستان چنین کند نبوده است. حضور طولانی نیروهای خارجی در افغانستان مسئولان امور مملکت را اغفال نموده و به این خیال می اندازد که هرگاه ارتش نیست، نیروهای بین المللی از آنها حراست می کنند و به این ترتیب در جدیت شان خلل وارد می گردد.

جنگ ضد ترور همانطوری که بدون ایجاد و تقویت ظرفیتهای کارساز در دولت افغانستان نمی تواند به صلح بیانجامد، بدون یک وفاق منطقی نیز نمی تواند به نتیجه مطلوبی که اعلان کرده است، برسد. تأیید اداره موقت انتقالی در کنفرانس پترزبرگ سال 2001 توسط کشورهای همسایه و منطقه در یک جو روانی خاص صورت گرفته و هرگز نمی تواند جای اقدام مستقل حکومت افغانستان را برای جلب مجدد وفاق این کشورها در دفاع از صلح و امنیت در افغانستان بگیرد. از اینرو هر اقدامی به خاطر تامین صلح و امنیت در افغانستان، بدون مشارکت و وفاق کشورهای همسایه و منطقه ناقص و شکنند می باشد.

بایسته آنست تا نیروهای خارجی در افغانستان تعهد بدهند که در کشور پایگاه نظامی دایمی ایجاد نمی کنند. این نیروها باید پیش بینی دقیقی از ادامه حضور شان را در افغانستان ارائه بدارند، تا جامعه و حکومت بدانند، تا چه زمانی باید اولویتهای دولتی را به پایان برسانند.

ارتش افغانستان باید با سیاست، روحیه و سمبولهای ملی پرورش یابد و از مقامات افغانی فرمان گیرد. نیروهای نظامی خارجی و افغانی باید مطابق به قواعد مکتوب، چون دو نیروی مستقل با هم مراد به برقرار نموده و خارجیان در همه عملیات نظامی شان با مقامات نظامی و دستگاه امنیت افغانستان هماهنگی به وجود آورند، تا جان انسانها بیهوده تلف نگردد.

در صدر همه اهداف و برای بیرون کشیدن افغانستان از کانون تعارض تضادهای ستراتیژیک قدرتهای بزرگ جهانی؛ باید بیطرفی افغانستان اعاده شده، کیفیت و موقعیت حقوقی آن توسط جامعه بین المللی تضمین گردد. آنچه تا کنون موقعیت بیطرفی عنعنوی افغانستان خوانده می شود، بافت همگون و اهداف واحدی نداشته است. از آستانه جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم آنچه به نام بیطرفی افغانستان خوانده می شود، به ویژه در زمان امیر حبیب الله و آستانه جنگ جهانی اول و از آغاز پادشاهی محمد نادر شاه تا پایان جنگ جهانی دوم، نوعی انزوا طلبی اختیاری و ترس از مرادات گسترده با روسیه و بریتانیا بوده است که به این نام مسمی گردیده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه از اوایل دهه پنجاه تا سال 1978 بیطرفی افغانستان، عدم تعهد به بلوکهای شرق و غرب بوده است. به دنبال پایان عصر استعمار، ظهور دولت - ملت‌های چندین قومی، چندین مذهبی، چندین زبانی، کشورهای آسیایی و افریقایی تصمیم گرفتند تا برای ایجاد روزنه در جهت تسریع توسعه اجتماعی و اقتصادی و ایجاد ناسیونالیسم های مورد مطالبه شان عدم تعهد خود را نسبت به دو بلوک شرق و غرب ابراز دارند. چنین بیطرفی ای در ذات خود عدم تعهد با همه اشکال متفاوتی که از آن متصور است، بوده است. آن بیطرفی ای که حزب آزادگان افغانستان مطالبه می کند در حقیقت یک موقعیت حقوقی است که از امتناع دولت افغانستان برای شرکت در جنگ میان دولتها ناشی شده و نسبت به جناحهای متحارب رفتار بیطرفانه می داشته باشد و جناحهای متحارب این امتناع از مشارکت در جنگ و بیطرفی را به رسمیت می شناسند. از ایجاد پایگاه ها و تشبثات نظامی دیگر در افغانستان خود داری می نمایند. جامعه بین المللی در پیمانی این بیطرفی را مورد تایید و تضمین قرار می دهد و مطابق به قوانین بین المللی چنین بیطرفی ای حقوق و مکلفیتهای ویژه ای را به وجود می آورد.